

دموکراسی

آزادی، عدالت، اخلاق

دکتر سُها

ویرایش دوم ۱۳۹۱

تقدیم به

زندانیان حقوق بشر و دموکراسی در ایران

همچنین همه‌ی کتاب‌ها و آثار ممنوعه در ایران

را از آدرس زیر دریافت کنید

www.avayebuf.wordpress.com

فهرست

فصل ۱ - حقوق بشر ۷

اعلامیه ی جهانی حقوق بشر ۹

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۲۱

فصل ۲ - مفهوم دموکراسی ۵۴

تعریف دموکراسی ۵۴

پیش فرضهای دموکراسی ۵۶

۱- حقوق بشر ۵۷

۲- افراد بشر عاقل و قادر به تشخیص مصلحت خویش هستند ۶۷

۳: بشر خیر اندیش است ۷۱

۴- وجود اجتماع ۷۲

فصل ۳ - ارکان دموکراسی ۷۵

رکن اول دموکراسی: ۷۶

انتخابات آزاد و عادلانه ۷۶

مفهوم نمایندگی یا حق وکالت ۷۹

آزادی انتخابات ۸۶

آزادی تبلیغات انتخاباتی لازمه ی آزادی انتخابات است ۹۰

لزوم مخفی بودن رأی ۹۲

- لزوم نظارت مردم و نمایندگان احزاب و کاندیداها بر روند انتخابات و
 ۹۲ شمارش آراء
 ۹۳ اختیارات مجلس نمایندگان
 ۹۶ قاعده ی اکثریت بعنوان ابزار دموکراسی
 ۹۹ احزاب سیاسی
 ۱۰۵ لزوم دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب
 ۱۰۶ لزوم شفافیت احزاب
 ۱۱۰ رکن دوم دموکراسی:
 ۱۱۰ دولت شفاف و پاسخگو
 ۱۱۰ شفاف بودن دولت
 ۱۱۲ در چه مواردی و تا چه حد پنهانکاری مجاز است؟
 ۱۱۳ چرا شفافیت ضرورت دارد؟
 ۱۱۴ مطبوعات
 ۱۱۹ پاسخگوئی دولت
 ۱۲۴ رکن سوم دموکراسی:
 ۱۲۴ حقوق مدنی - سیاسی و دفاع از آن
 ۱۳۳ رکن چهارم دموکراسی:
 ۱۳۳ جامعه ی دموکراتیک و مدنی

فصل ۴ - شخصیت دموکراتیک یا شرایط روانشناختی دموکراسی ... ۱۳۸

- ۱- شهروندان معترف به خطا و نقص ۱۴۰

- ۲- شهروندان تجربی اندیش ۱۴۲
- ۳- شهروندان نقاد ۱۴۲
- ۴- شهروندان تغییر پذیر ۱۴۸
- ۵- شهروندان واقع گرا ۱۵۲
- ۶- شهروندان مصالحه جو ۱۵۳
- ۷- شهروندان بردبار ۱۵۷
- ۸- شهروندان برونگرا ۱۶۰
- ۹- شهروندان دارای اعتماد به نفس ۱۶۱

فصل ۵ - دموکراسی، آزادی و اخلاق ۱۶۴

- دلائل و مزایای آزادی ۱۶۴
- ۱- آزادی یک حق طبیعی است. ۱۶۴
- ۲- لازمه ی مختار بودن انسان، آزادی است. ۱۶۵
- ۳- نقص و خطای انسان، مستلزم آزادی بیان است. ۱۶۷
- ۴- آزادی بیان زمینه ساز خردورزی، خلاقیت و پیشرفت است. ۱۶۹
- ۵- آزادی شرط قطعی دموکراسی است. ۱۷۰
- محدودیت‌های آزادی ۱۷۷
- آزادی و اخلاق ۱۷۹

فصل ۶ - دموکراسی و عدالت ۱۸۲

- روشهای برخورد با نابرابریهای غیر عادلانه ۱۹۱

- روش اول: حذف آزادی اقتصادی ۱۹۱
- روش دوم: آزادی مطلق اقتصادی (اقتصاد بازار آزاد)..... ۱۹۳
- روش سوم: روش مبتنی بر حقوق بشر ۱۹۷

فصل ۷- مزایای دموکراسی ۲۱۰

- ۱- دموکراسی خردمندانه ترین نوع حکومت است..... ۲۱۰
- ۲- دموکراسی، فساد سیاسی را به حداقل می رساند..... ۲۱۵
- ۳- دموکراسی عادلانه ترین نظام حکومتی است ۲۱۶
- ۴- دموکراسی موجب حل آشتی جویانه ی جدالها می شود. ۲۱۷
- ۵- دموکراسی، وفاداری و تعهد ملی را افزایش می دهد و قومیت گرایی افراطی را می کاهد..... ۲۲۱
- ۶- دموکراسی پایدارترین نوع حکومت است. ۲۲۲
- ۷- دموکراسی آزادی بیان را ارتقاء می دهد..... ۲۲۳
- ۸- دموکراسی رشد فکری را می افزایش دهد..... ۲۲۴
- ۹- دموکراسی موجب ارتقاء شرائط روانشناختی خود می شود..... ۲۲۷

منابع..... ۲۳۰

مقدمه

در این کتاب حقوق بشر و دموکراسی معرفی شده اند با این هدف که جوانان ایرانی شناختی از حقوق و حکومت مقبول و معقول در دنیای معاصر داشته باشند تا بتوانند در رشد سیاسی خویش بکار گیرند. حقوق بشر عالیترین دستاورد حقوقی تمدن بشری است و دموکراسی عالیترین، عادلانه ترین، کاراترین و پایدارترین نوع حکومتی است که بشر ابداع کرده است. اگر شما در ایران زندگی می کنید می دانید که جمهوری اسلامی شما را با نفرت از حقوق بشر و دموکراسی تربیت کرده است و لازم است که با دیده ی خرد و بی طرفانه، ایندو مقوله را بخوانید و سپس قضاوت کنید.

چنانچه در منابع آمده است، مطالب مربوط به دموکراسی برگرفته از منابع معتبر دانشگاهی است گرچه از نظرات منم خالی نیست. اما مباحث مربوط به آزادی، عدالت و اخلاق عمدتاً خلاصه ای نظرات من است اگر بخوبی با حقوق بشر و دموکراسی از طریق کتب معتبر دانشگاهی آشنا هستید می توانید فقط بخشهای مربوط به عدالت، آزادی و اخلاق را بخوانید و گرنه توصیه می کنم کل کتاب را مطالعه فرمائید.

موفق باشید

فصل ۱

حقوق بشر

بدون شک اعلامیه ی جهانی حقوق بشر بزرگترین شاهکار حقوقی و اخلاقی تمدن بشری است. این اعلامیه را با هیچ چیز دیگری نمی توان برابر دانست. اعلامیه ی جهانی حقوق بشر بیانگر برسمیت شناخته شدن همه ی انسانها از هر نژاد و جنس و مذهب و با هر سطح اقتصادی بعنوان انسان با کرامت و ارزشمند است. اعلامیه ی جهانی حقوق بشر بیانگر آزادی ها و حقوق اساسی این انسانهای مساوی و با کرامت است و این اعلامیه متضمن احترام و قبول اخلاق متعالی انسانی است.

از آغاز پیدایش بشر در کره ی زمین، قدرت، ثروت، شهوت و مذهب جدالی دائمی را بر نسل بشر تحمیل کرد که با پیدایش حقوق بشر و قبول و عمل تدریجی آن، امید صلح، آسایش و پیشرفت در انسان جدید زنده شد و این امید در پهنه ی گیتی، در همین مدت کوتاه، بطور گسترده ای به بار نشست است گرچه هیچ بشری و هیچ نظام بشری کامل نیست اما حقوق بشر بعنوان یک هدف والا سرلوحه ی تمدن بشری است که با تلاش تک تک انسانها به تحقق کاملتر آن نزدیک می شویم.

اصول حقوق بشر بقدری ساده، رسا و بدیهی هستند که همه ی انسانها با کمترین تأمل آنها را درست، زیبا و ارزشمند می دانند. بهمین جهت در اینجا، حقوق بشر بدون هیچ توضیحی در معرض دید خوانندگان قرار داده شده است. اما علت مطرح کردن حقوق بشر در این کتاب این است که حقوق بشر مبنای دموکراسی است و بدون حقوق بشر دموکراسی بی معنی است و بدون دموکراسی حقوق بشر تحقق نمی یابد.

اعلامیه ی جهانی حقوق بشر

مصوب دهم دسامبر ۱۹۴۸

از آن جا که شناسایی حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانواده ی بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛

از آن جا که نادیده گرفتن و تحقیر حقوق بشر به اقدامات وحشیانه ای انجامیده که وجدان بشر را برآشفته‌اند و پیدایش جهانی که در آن افراد بشر در بیان و عقیده آزاد، و از ترس و فقر فارغ باشند، عالی ترین آرزوی بشر اعلام شده است؛

از آن جا که ضروری است که از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد؛

از آن جا که گسترش روابط دوستانه میان ملت‌ها باید تشویق شود؛

از آن جا که مردمان ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و حیثیت و کرامت و ارزش فرد انسان و برابری حقوق مردان و زنان، دوباره در منشور ملل متحد اعلام و عزم خود را جزم کرده اند که به پیشرفت اجتماعی یاری رسانند و بهترین اوضاع زندگی را در پرتو آزادی فزاینده به وجود آورند؛

از آن جا که دولت‌های عضو متحد شده اند که رعایت جهانی و موثر حقوق بشر و آزادیهای اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تضمین کنند؛

از آن جا که برداشت مشترک در مورد این حقوق و آزادیها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد؛

مجمع عمومی این اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را آرمان مشترک تمام مردمان و ملت‌ها اعلام میکند تا همه‌ی افراد و تمام نهادهای جامعه، این اعلامیه را همواره در نظر داشته باشند و بکوشند که به یاری آموزش و

پرورش، رعایت این حقوق و آزادیها را گسترش دهند و با تدابیر فزاینده ی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای جهانی و موثر آنها را چه در میان مردمان کشورهای عضو و چه در میان مردم سرزمین‌هایی که در قلمرو آنها هستند، تأمین کنند.

ماده ۱

تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند. همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه ای برادرانه رفتار کنند.

ماده ۲

هر کس میتواند بی هیچ گونه تمایزی، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، دین، عقیده ی سیاسی یا هر عقیده ی دیگر، و همچنین منشاء ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر وضعیت دیگر، از تمام حقوق و همه ی آزادیهای ذکرشده در این اعلامیه بهره مند گردد. به علاوه نباید هیچ تبعیضی به عمل آید که مبتنی بر وضع سیاسی، قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور یا سرزمین مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار باشد، یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده ۳

هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ۴

هیچ کس را نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشت. بردگی و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد، ممنوع است.

ماده ۵

هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد.

ماده ۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی اش در همه جا به رسمیت شناخته شود.

ماده ۷

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه ی حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند.

ماده ۸

در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند - حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است - هر شخصی حق مراجعه ی موثر به دادگاه‌های ملی صالح را دارد.

ماده ۹

هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد.

ماده ۱۰

هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره ی حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد.

ماده ی ۱۱

۱- هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.
۲- هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمیشده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق میگرفت، درباره ی کسی اعمال نخواهد شد.

ماده ۱۲

نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله‌های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله‌ها و حمله‌هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخصی است.

ماده ۱۳

- ۱- هر شخص حق دارد در داخل هر کشور آزادانه رفت و آمد کند و اقامتگاه خود را برگزیند.
- ۲- هر شخص حق دارد هر کشوری، از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خویش بازگردد.

ماده ۱۴

- ۱- در برابر شکنجه، تعقیب و آزار، هر شخص حق درخواست پناهندگی و برخورداری از پناهندگی در کشورهای دیگر را دارد.
- ۲- در موردی که تعقیب واقعا در اثر جرم عمومی و غیرسیاسی یا در اثر اعمالی مخالف با هدف‌ها و اصول ملل متحد باشد، نمی‌توان به این حق استناد کرد.

ماده ۱۵

- ۱- هر فرد حق دارد که تابعیتی داشته باشد.

۲- هیچ کس را نباید خودسرانه از تابعیت خویش، یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده ۱۶

۱- هر مرد و زن بالغی حق دارند بی هیچ محدودیتی از حیث نژاد، ملیت، یا دین با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده بدهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در امور مربوط به ازدواج حقوق برابر دارند.

۲- ازدواج حتما باید با رضایت کامل و آزادانه ی زن و مرد صورت گیرد.

۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

ماده ۱۷

۱- هر شخص به تنهایی یا به صورت جمعی حق مالکیت دارد.

۲- هیچ کس را نباید خودسرانه از حق مالکیت محروم کرد.

ماده ۱۸

هر شخص حق دارد از آزادی اندیشه، وجدان و دین بهره مند شود. این حق مستلزم آزادی تغییر دین یا اعتقاد و همچنین آزادی اظهار دین یا اعتقاد، در قالب آموزش دینی، عبادت‌ها و اجرای آیین‌ها و مراسم دینی به تنهایی یا به صورت جمعی، به طور خصوصی یا عمومی است.

ماده ۱۹

هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

ماده ۲۰

۱- هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت‌آمیز بهره‌مند گردد.

۲- هیچ کس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد.

ماده ۲۱

۱- هر شخص حق دارد که در اداره‌ی امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه‌ی نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.

۳- اراده‌ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می‌پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رأی مخفی یا به طریقه‌ای مشابه برگزار شود که آزادی رأی را تأمین کند.

ماده ی ۲۲

هر شخص به عنوان عضو جامعه، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به یاری مساعی ملی و همکاری بین المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه ی شخصیت خود را، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد.

ماده ۲۳

۱- هر شخص حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بیکاری حمایت شود.

۲- همه حق دارند که بی هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند.

۳- هرکسی که کار میکند حق دارد مزد منصفانه و رضایت بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.

۴- هر شخص حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و یا به اتحادیه‌های موجود بپیوندد.

ماده ۲۴

هر شخص حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و به ویژه باید از محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره مند شود.

ماده ۲۵

۱- هر شخص حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود. همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده‌ی خویش وسایل امرار معاشش را از دست داده باشد، از تأمین اجتماعی بهره مند گردد.

۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند. همه‌ی کودکان، اعم از آن که در پی ازدواج یا بی ازدواج زاده شده باشند، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره مند گردند.

ماده ۲۶

۱- هر شخص حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش، و دست کم آموزش ابتدایی و پایه، باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه‌ای باید همگانی شود و دست

یابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان پذیر باشد تا هرکس بتواند بنا به استعداد خود از آن بهره مند گردد.

۲- هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه ی شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود، بردیگران حق تقدم دارند.

ماده ۲۷

۱- هر شخص حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع، سهمیم و شریک گردد و از هنرها و به ویژه از پیشرفت علمی و فواید آن بهره مند شود.

۲- هرکس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، ادبی یا هنری خود برخوردار گردد.

ماده ۲۸

هر شخص حق دارد خواستار برقراری نظمی در عرصه ی اجتماعی و بین المللی باشد که حقوق و آزادیهای ذکرشده در این اعلامیه را، به تمامی تأمین و عملی سازد.

ماده ۲۹

۱- هر فرد فقط در برابر آن جامعه ای وظایفی برعهده دارد که رشد آزادانه و همه جانبه ی او را ممکن میسازد. ۲- هرکس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادیهای خود فقط تابع محدودیت‌هایی قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه ی اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند.

۳- این حقوق و آزادیها در هیچ موردی نباید بر خلاف هدفها و اصول ملل متحد اعمال شوند.

ماده ۳۰

هیچیک از مقررات اعلامیه ی حاضر نباید چنان تفسیر شود که برای هیچ دولت، جمعیت یا فردی متضمن حقی باشد که به موجب آن برای از بین بردن حقوق و آزادیهای مندرج در این اعلامیه فعالیتی انجام دهد یا به عملی دست بزند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد

مقدمه

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشر مبنای آزادی - عدالت و صلح در جهان است.

با اذعان به این که حقوق مذکور ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است. با اذعان به این که بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهائی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق مدنی و سیاسی خود و همچنین از حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی او ایجاد شود.

با توجه به این که دولت‌ها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهانی و مؤثر و رعایت حقوق و آزادیهای بشر ملزم هستند.

با در نظر گرفتن این حقیقت که هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده دار وظایفی است و مکلف است به این که در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید.

با مواد زیر موافقت دارند:

بخش یک

ماده ۱

۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

۲. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند - در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

۳. دولت‌های طرف این میثاق از جمله دولت‌های مسئول اداره سرزمینهای غیرخودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

بخش دوم

ماده ۲

۱. دولتهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیتشان بدون هیچگونه تمایزی از قبیل نژاد- رنگ - جنس - زبان - مذهب - عقیده سیاسی یا عقیده دیگر - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - ثروت - نسب یا سایر وضعیتها محترم شمرده و تضمین بکنند.

۲. هر دولت طرف این میثاق متعهد می‌شود که بر طبق اصول قانون اساسی خود و مقررات این میثاق اقداماتی در زمینه اتخاذ تدابیر قانونگذاری و غیرآن به منظور تنفیذ حقوق شناخته شده در این میثاق که قبلاً به موجب قوانین موجود یا تدابیر دیگر لازم الاجراء نشده است بعمل آورد.

۳. هر دولت طرف این میثاق متعهد می‌شود که:

الف - تضمین کند که برای هر شخصی که حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق درباره او نقض شده باشد وسیله مطمئن احقاق حق فراهم بشود هر چند که نقض حقوق به وسیله اشخاصی ارتکاب شده باشد که در اجرای مشاغل رسمی خود عمل کرده باشند.

ب. تضمین کند که مقامات صالح قضائی - اداری یا مقننه یا هر مقام دیگری که به موجب مقررات قانونی آن کشور صلاحیت دارد درباره شخص دادخواست دهنده احقاق حق بکنند و همچنین امکانات تظلم به مقامات قضائی را توسعه بدهند.

ج. تضمین کند که مقامات صالح نسبت به تظلماتی که حقانیت آن محرز بشود ترتیب اثر صحیح دهند.

ماده ۳

دولتهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق زنان و مردان را در استفاده از حقوق مدنی و سیاسی پیش‌بینی شده در این میثاق تأمین کنند.

ماده ۴

هر گاه یک خطر عمومی استثنایی (فوق العاده) موجودیت ملت را تهدید کند و این خطر رسماً اعلام بشود کشورهای طرف این میثاق می‌توانند تدابیری خارج از الزامات مقرر در این میثاق به میزانی که وضعیت حتماً ایجاب می‌نماید اتخاذ نمایند مشروط بر این که تدابیر مزبور با سایر الزاماتی که بر طبق حقوق بین‌الملل بعهده دارند مغایرت نداشته باشد و منجر به تبعیضی منحصراً براساس نژاد - رنگ - جنس - زبان - اصل و منشأ مذهبی یا اجتماعی نشود.

۲. حکم مذکور در بند فوق هیچ‌گونه انحراف از مواد ۶ - ۷ (بندهای اول و دوم) ماده ۸ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ را تجویز نمی‌کند.

۳. دولتهای طرف این میثاق که از حق انحراف استفاده کنند مکلفند بلافاصله سایر دولتهای طرف میثاق را توسط دبیرکل ملل متحد از مقرراتی که از آن انحراف ورزیده و جهاتی که موجب انحراف شده است مطلع نمایند و در تاریخی که به این انحرافها خاتمه می‌دهند مراتب را به وسیله اعلامیه جدیدی از همان مجری اطلاع دهند.

ماده ۵

۱. هیچ یک از مقررات این میثاق نباید به نحوی تفسیر شود که متضمن ایجاد حقی برای دولتی یا گروهی یا فردی گردد که به استناد آن به منظور تضييع هر یک از حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی بکند و یا اقدامی بعمل آورد.

۲. هیچ‌گونه محدودیت یا انحراف از هر یک از حقوق اساسی بشر که به موجب قوانین - کنوانسیونها یا آئین‌نامه‌ها یا عرف و عادات نزد هر دولت طرف این میثاق به رسمیت شناخته شده نافذ و جاری است به عذر این که این میثاق چنین حقوقی را به رسمیت نشناخته یا این که به میزان کمتری به رسمیت شناخته است قابل قبول نخواهد بود.

ماده ۶

۱. حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید به موجب قانون حمایت بشود. هیچ فردی را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از زندگی محروم کرد.

۲. در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهمترین جنایات طبق قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جنایت که آنها را باید با مقررات این میثاق و کنوانسیونها راجع به جلوگیری و مجازات جرم کشتار دسته جمعی (ژنوسید) منافات داشته باشد. اجرای این مجازات جایز نیست مگر به موجب حکم قطعی صادر از دادگاه صالح.

۳. در مواقعی که سلب حیات تشکیل دهنده جرم کشتار دسته جمعی باشد چنین معهود است که هیچ یک از مقررات این ماده دولتهای طرف این میثاق را مجاز نمی‌دارد که به هیچ نحو از هیچ یک از الزاماتی که به موجب مقررات کنوانسیون جلوگیری و مجازات جرم کشتار دسته جمعی (ژنوسید) تقبل شده انحراف ورزند.

۴. هر محکوم به اعدامی حق خواهد داشت که در خواست عفو یا تخفیف مجازات بنماید عفو عمومی یا عفو فردی یا تخفیف مجازات اعدام در تمام موارد ممکن است اعطا شود.

۵. حکم اعدام در مورد جرائم ارتكابی اشخاص کمتر از هیجده سال صادر نمی‌شود و در مورد زنان باردار قابل اجرا نیست.
۶. هیچ یک از مقررات این ماده برای تأخیر یا منع الغای مجازات اعدام از طرف دولتهای طرف این میثاق قابل استناد نیست.

ماده ۷

هیچ کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا مجازاتها یا رفتارهای ظالمانه یا خلاف انسانی یا ترذیلی قرار داد. مخصوصاً قرار دادن یک شخص تحت آزمایشهای پزشکی یا علمی بدون رضایت آزادانه او ممنوع است.

ماده ۸

۱. هیچ کس را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت. بردگی و خرید و فروش برده بهر نحوی از انحاء ممنوع است.

۲. هیچ کس را نمی‌توان در بندگی (غلامی) نگاه داشت.

۳. الف - هیچ کس به انجام اعمال شاقه یا کار اجباری وادار نخواهد شد.
- ب - شق الف بند ۳ را نمی‌توان چنین تفسیر کرد که در کشورهایی که بعضی از جنایات قابل مجازات با اعمال شاقه است مانع اجرای اعمال شاقه مورد حکم صادره از دادگاه صالح بشود.
- ج - "اعمال شاقه یا کار اجباری" مذکور در این بند شامل امور زیر نیست:

اول - هر گونه کار یا خدمات ذکر نشده در شق "ب" که متعارفاً به کسی که به موجب یک تصمیم قضایی قانونی زندانی است یا به کسی که موضوع چنین تصمیمی بوده و در حال آزادی مشروط باشد تکلیف می‌گردد.

دوم - هر گونه خدمت نظامی و در کشورهایی که امتناع از خدمت وظیفه به سبب محظورات وجدانی به رسمیت شناخته شده است هر گونه خدمت ملی که به موجب قانون به امتناع کنندگان وجدانی تکلیف می‌شود.

سوم - هر گونه خدمتی که در موارد قوه قهریه یا بلیاتی که حیات یا رفاه جامعه را تهدید می‌کند تکلیف بشود.

چهارم - هر کار یا خدمتی که جزئی از الزامات مدنی (اجتماعی) متعارف باشد.

ماده ۹

۱. هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) دستگیر یا بازداشت (زندانی) کرد. از هیچ کس نمی‌توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون.

۲. هر کس دستگیر می‌شود باید در موقع دستگیر شدن از جهات (علل) آن مطلع شود و در اسرع وقت اختاریه‌ای دائر بهر گونه اتهامیکه به او نسبت داده می‌شود دریافت دارد.

۳. هر کس به اتهام جرمی دستگیر یا بازداشت (زندانی) می‌شود باید او را در اسرع وقت در محضر دادرسی یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضایی باشد حاضر نمود و باید در مدت معقوله دادرسی یا آزاد شود. بازداشت (زندانی نمودن) اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قانونی کلی باشد لیکن آزادی موقت ممکن است موکول باخذ تضمینهایی بشود که حضور متهم را در جلسه دادرسی و سایر مراحل رسیدگی قضایی و حسب مورد برای اجرای حکم تأمین نماید.

۴. هر کس که بر اثر دستگیر یا بازداشت (زندانی) شدن از آزادی محروم می‌شود حق دارد که به دادگاه تظلم نماید به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اظهار رأی بکند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر کند.

۵. هر کس که بطور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت (زندانی) باشد حق جبران خسارت خواهد داشت.

ماده ۱۰

۱. درباره کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.

۲. الف - متهمین جز در موارد استثنایی از محکومین جدا نگاهداری خواهند شد و تابع نظام جداگانه‌ای متناسب با وضع اشخاص غیرمحکوم خواهند بود.

ب - صغار متهم باید از بزرگسالان جدا بوده و باید در اسرع زمان ممکن در مورد آنان اتخاذ تصمیم بشود.

۳. نظام زندانها متضمن رفتاری با محکومین خواهد بود که هدف اساسی آن اصلاح و اعاده حیثیت اجتماعی زندانیان باشد. صغار بزهکار باید از بزرگسالان جدا بوده و تابع نظامی متناسب با سن و وضع قانونیشان باشند.

ماده ۱۱

هیچ کس را نمی‌توان تنها به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی خود نیست زندانی کرد.

ماده ۱۲

۱. هر کس قانوناً در سرزمین دولتی مقیم باشد حق عبور و مرور آزادانه و انتخاب آزادانه مسکن خود را در آنجا خواهدداشت.

۲. هر کس آزاد است هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند.

۳. حقوق مذکور فوق تابع هیچ گونه محدودیتی نخواهد بود مگر محدودیتهایی که به موجب قانون مقرر گردیده و برای حفظ امنیت ملی -

نظم عمومی - سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران لازم بوده و با سایر حقوق شناخته شده در این میثاق سازگار باشد.

۴. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) از حق ورود به کشور خود محروم کرد.

ماده ۱۳

بیگانه‌ای که قانوناً در قلمرو یک دولت طرف این میثاق باشد فقط در اجرای تصمیمی که مطابق قانون اتخاذ شده باشد ممکن است از آن کشور اخراج بشود و جز در مواردی که جهات حتمی امنیت ملی طور دیگر اقتضا نماید باید امکان داشته باشد که علیه اخراج خود موجهاً اعتراض کند و اعتراض او در مقام صالح یا نزد شخص یا اشخاص منصوب بخصوص از طرف مقام صالح با حضور نماینده ای که به این منظور تعیین می‌کند رسیدگی شود.

ماده ۱۴

۱. همه در مقابل دادگاهها و دیوانهای دادگستری متساوی هستند. هر کس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح مستقل و بیطرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزامات او در مورد مدنی اتخاذ تصمیم بنماید. تصمیم به سری بودن جلسات در تمام یا

قسمتی از دادرسی خواه به جهات اخلاق حسنه یا نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک و خواه در صورتی که مصلحت زندگی خصوصی اصحاب دعوی اقتضاء کند و خواه در مواردی که از لحاظ کیفیات خاص، علنی بودن جلسات مضر به مصالح دادگستری باشد تا حدی که دادگاه لازم بداندامکان دارد، لیکن حکم صادر در امور کیفری یا مدنی علنی خواهد بود مگر آنکه مصلحت صغار طور دیگری اقتضای نماید یا دادرسی مربوط به اختلافات زناشوئی یا ولایت اطفال باشد.

۲. هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز بشود.

۳. هر کس متهم به ارتکاب جرمی شود با تساوی کامل حداقل حق تضمینهای ذیل را خواهد داشت:

الف - در اسرع وقت و به تفصیل به زبانی که او بفهمد از نوع و علل اتهامی که به او نسبت داده می‌شود مطلع شود.

ب - وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد.

ج - بدون تأخیر غیرموجه درباره او قضاوت بشود.

د- در محاکمه حاضر بشود و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف

دادگاه رأساً برای او وکیلی تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت.

هـ از شهودی که علیه او شهادت می‌دهند سئوالات بکند یا بخواهد که از آنها سئوالاتی بشود و شهودی که له او شهادت می‌دهند با همان شرایط شهود علیه او احضار و از آنها سئوالات بشود.

و- اگر زبانی را که در دادگاه تکلم می‌شود نمی‌فهمد و یا نمی‌تواند به آن تکلم کند یک مترجم مجاناً به او کمک کند.

ز- مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید.

۴. آئین دادرسی جوانانی که از لحاظ قانون جزا هنوز بالغ نیستند باید به نحوی باشد که رعایت سن و مصلحت اعاده حیثیت آنان را بنماید.

۵. هرکس مرتکب جرمی اعلام شود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالیتری طبق قانون مورد رسیدگی واقع بشود.

۶. هرگاه حکم قطعی محکومیت جزائی کسی بعداً فسخ بشود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد و بالتیجه مورد عفو قرار گیرد شخصی که در نتیجه این محکومیت متحمل مجازات شده استحقاق خواهد داشت که خسارت او طبق قانون جبران

بشود مگر این که ثابت شود که عدم افشاء به موقع حقیقت مکتوم کلا یا جزاً منتسب به خود او بوده است.

۷. هیچ کس را نمی‌توان برای جرمی که به علت اتهام آن به موجب حکم قطعی صادر طبق قانون آئین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد.

ماده ۱۵

۱. هیچ کس به علت فعل یا ترک فعلی که در موقع ارتکاب بر طبق قوانین ملی یا بین‌المللی جرم نبوده محکوم نمی‌شود و همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه در زمان ارتکاب جرم قابل اعمال بوده تعیین نخواهد شد هرگاه پس از ارتکاب جرم قانون مجازات خفیف‌تری برای آن مقرر دارد مرتکب از آن استفاده خواهد نمود.

۲. هیچ یک از مقررات این ماده با دادرسی و محکوم کردن هر شخصی که به علت فعل یا ترک فعلی که در زمان ارتکاب بر طبق اصول کلی حقوق شناخته شده در جامعه ملتها مجرم بوده منافات نخواهد داشت.

ماده ۱۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او همه جا شناخته شود.

ماده ۱۷

۱. هیچ کس نباید در زندگی خصوصی و خانواده و اقامتگاه یا مکاتبات مورد مداخلات خودسرانه (بدون مجوز) یا خلاف قانون قرار گیرد و همچنین شرافت و حیثیت او نباید مورد تعرض غیرقانونی واقع شود.
۲. هر کس حق دارد در مقابل این گونه مداخلات یا تعرض‌ها از حمایت قانون برخوردار گردد.

ماده ۱۸

۱. هر کس حق آزادی فکر و وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی - داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا معتقدات خود، خواه بطور فردی یا جماعت خواه بطور علنی یا در خفا در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی می‌باشد.
۲. هیچ کس نباید مورد اکراهی واقع شود که به آزادی او در داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خودش لطمه وارد آورد.
۳. آزادی ابراز مذهب یا معتقدات را نمی‌توان تابع محدودیتهایی نمود مگر آنچه منحصرأً به موجب قانون پیش‌بینی شده و برای حمایت از امنیت، نظم، سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای اساسی دیگران ضرورت داشته باشد.

۴. دولتهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که آزادی والدین و برحسب مورد سرپرستان قانونی کودکان را در تأمین آموزش مذهبی و اخلاقی کودکان مطابق معتقدات خودشان محترم بشمارند.

ماده ۱۹

۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام حقوق یا حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی.

ماده ۲۰

۱. هر گونه تبلیغ برای جنگ به موجب قانون ممنوع است.

۲. هر گونه دعوت (ترغیب) به کینه (تنفر) ملی یا نژادی یا مذهبی که محرک تبعیض یا مخاصمه یا اعمال زور باشد به موجب قانون ممنوع است.

ماده ۲۱

حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد جز آنچه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد.

ماده ۲۲

۱. هر کس حق اجتماع آزادانه با دیگران را دارد از جمله حق تشکیل سندیکا (اتحادیه‌های صنفی) و الحاق به آن برای حمایت از منافع خود.
۲. اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد مگر آنچه که به موجب قانون مقرر گردیده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیتی ملی یا ایمنی عمومی - نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد. این ماده مانع از آن نخواهد شد که اعضای نیروهای مسلح و پلیس در اعمال این حق تابع محدودیتهای قانونی بشوند.

۳. هیچ یک از مقررات این ماده دولتهای طرف کنوانسیون مورخ ۱۹۴۸ سازمان بین‌المللی کار مربوط به آزادی سندیکایی و حمایت از حق سندیکایی (حق متشکل شدن) را مجاز نمی‌دارد که با اتخاذ تدابیر قانونگذاری یا با نحوه اجرای قوانین به تضمینهای مقرر در آن کنوانسیون لطمه وارد آورند.

ماده ۲۳

۱. خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد.

۲. حق نکاح و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج می‌رسند به رسمیت شناخته می‌شود.

۳. هیچ نکاحی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین آن منعقد نمی‌شود.

۴. دولتهای طرف این میثاق تدابیر مقتضی به منظور تساوی حقوق و مسئولیتهای زوجین در مورد ازدواج در مدت زوجیت و هنگام انحلال آن اتخاذ خواهند کرد. در صورت انحلال ازدواج پیش‌بینی‌هایی برای تأمین حمایت لازم از اطفال به عمل خواهند آورد.

ماده ۲۴

۱. هر کودکی بدون هیچ گونه تبعیض از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - مکنت یا نسب - حق دارد از تدابیر

حمایتی که به اقتضای وضع صغیر بودنش از طرف خانواده او و جامعه و حکومت کشور او باید به عمل آید برخوردار گردد.

۲. هر کودکی باید بلافاصله پس از ولادت به ثبت برسد و دارای نامی بشود.

۳. هر کودکی حق تحصیل تابعیتی را دارد.

ماده ۲۵

هر انسان عضو اجتماع حق و امکان خواهد داشت بدون (در نظر گرفتن) هیچ یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت غیرمعقول:
الف - در اداره امور عمومی مستقیماً یا بواسطه نمایندگان که آزاد انتخاب شوند شرکت نماید.

ب - در انتخابات ادواری که از روی صحت به آرای عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد رأی بدهد و انتخاب بشود.

ج - با حق تساوی طبق شرایط کلی بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نائل شود.

ماده ۲۶

کلیه اشخاص در مقابل قانون متساوی هستند و بدون هیچگونه تبعیض استحقاق حمایت بالسویه قانون را دارند. از این لحاظ قانون باید هر گونه

تبعیضی را منع و برای کلیه اشخاص حمایت مؤثر و متساوی علیه هر نوع تبعیض خصوصاً از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب عقاید سیاسی و عقاید دیگر - اصل و منشأ ملی یا اجتماعی - مکتب - نسب - یا هر وضعیت دیگر تضمین بکند.

ماده ۲۷

در کشورهای که اقلیتهای نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به اقلیتهای مزبور را نمی‌توان از این حق محروم نمود که مجتمعاً با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع شوند و به دین خود متدین بوده و بر طبق آن عمل کنند یا به زبان خود تکلم نمایند.

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی

مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق با ۲۵/۹/۱۳۴۵ شمسی) مجمع

عمومی سازمان ملل متحد

کشورهای طرف این میثاق با توجه به اینکه بر طبق اصولی که در منشور ملل متحد اعلام گردیده است شناسائی حیثیت ذاتی و حقوق یکسان و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشر مبنای آزادی – عدالت و صلح در جهان است.

با اذعان به اینکه حقوق مذکور فوق ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است.

با اذعان به اینکه بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر کمال مطلوب انسان آزاد رهایی یافته از ترس و فقر فقط در صورتی حاصل می‌شود که شرایط تمتع هر کس از حقوق اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی خود و همچنین از حقوق مدنی و سیاسی او ایجاد شود.

با توجه به اینکه کشورها بر طبق منشور ملل متحد به ترویج احترام جهانی و مؤثر حقوق و آزادیهای بشر ملزم هستند.

با در نظر گرفتن این حقیقت که هر فرد نسبت به افراد دیگر و نیز نسبت به اجتماعی که بدان تعلق دارد عهده دار وظایفی است و مکلف است به اینکه در ترویج و رعایت حقوق شناخته شده به موجب این میثاق اهتمام نماید. با مواد زیر موافقت دارند:

بخش یک

ماده ۱

۱. کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

۲. کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروتهای طبیعی خود بدون اخلال به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

۳. کشورهای طرف این میثاق از جمله کشورهای مسئول اداره سرزمینهای غیرخودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند.

بخش دوم

ماده ۲

۱. هر کشور طرف این میثاق متعهد می‌گردد به سعی و اهتمام خود و از طریق همکاری و تعاون بین‌المللی به ویژه در طرحهای اقتصادی و فنی - با استفاده از حداکثر منابع موجود خود به منظور تأمین تدریجی اعمال کامل حقوق شناخته شده در این میثاق با کلیه وسایل مقتضی بخصوص با اقدامات قانونگذاری اقدام نمایند.

۲. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که اعمال حقوق مذکور در این میثاق را بدون هیچ نوع تبعیض از حیث نژاد - رنگ - جنس - زبان - مذهب - عقیده سیاسی یا هر گونه عقیده دیگر - اصل و منشاء ملی یا اجتماعی - ثروت - نسب یا هر وضعیت دیگر تضمین نمایند.

۳. کشورهای در حال رشد با توجه لازم به حقوق بشر و وضع اقتصاد ملی خود می‌توانند تعیین کنند که تا چه اندازه حقوق اقتصادی شناخته شده در این میثاق را درباره اتباع بیگانه تضمین خواهند کرد.

ماده ۳

کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که تساوی حقوق مردان و زنان را در استفاده از کلیه حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مقرر در این میثاق تأمین نمایند.

ماده ۴

کشورهای طرف این میثاق معترفند که در تمتع از حقوقی که مطابق این میثاق در هر کشوری مقرر می‌شود آن کشور نمی‌تواند حقوق مزبور را تابع محدودیت‌هایی جز به موجب قانون بنماید و آنهم فقط تا حدودی که با ماهیت این حقوق سازگار بوده و منظور آن منحصرأ توسعه رفاه عامه در یک جامعه دموکراتیک باشد.

ماده ۵

۱. هیچیک از مقررات این میثاق را نمی‌توان به نحوی تفسیر نمود که متضمن ایجاد حقی برای کشوری یا گروهی یا فردی گردد که به استناد آن به منظو تضییع هر یک از حقوق و آزادیهای شناخته شده در این میثاق و یا محدود نمودن آن بیش از آنچه در این میثاق پیش‌بینی شده است مبادرت به فعالیتی کند و یا اقدامی به عمل آورد.

۲. هیچگونه محدودیت یا انحراف از هر یک از حقوق اساسی بشر که به موجب قوانین مقابله‌نامه‌ها - آئین نامه‌ها یا عرف و عادات در هر کشور طرف این میثاق به رسمیت شناخته شده یا نافذ و جاری است به عذر اینکه این میثاق چنین حقوقی را به رسمیت نشناخته یا اینکه به میزان کمتری به رسمیت شناخته قابل قبول نخواهد بود.

بخش سوم

ماده ۶

۱. کشورهای طرف این میثاق حق کارکردن را که شامل حق هر کس است به اینکه فرصت یابد بوسیله و کاری که آزادانه انتخاب یا قبول می‌نماید معاش خود را تأمین کند - به رسمیت می‌شناسند و اقدامات مقتضی برای حفظ این حق معمول خواهند داشت.

۲. اقداماتی که کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین اعمال کامل این حق به عمل خواهند آورد باید شامل راهنمایی و تربیت فنی و حرفه‌ای و طرح برنامه‌ها و خط مشی‌ها و تدابیر فنی باشد که از لوازم تأمین توسعه مداوم اقتصادی - اجتماعی و اشتغال تام و مولد است تحت شرایطی که آزادیهای اساسی سیاسی و اقتصادی را برای افراد حفظ نماید.

ماده ۷

کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع عادلانه و مساعد کار که بویژه متضمن مراتب زیر باشد به رسمیت می‌شناسند:

الف - اجرتی که حداقل امور ذیل را برای کلیه کارگران تأمین نماید:

۱. مزد منصفانه و اجرت مساوی برای کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز به ویژه اینکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان پائین تر از شرایط مورد استفاده مردان نباشد و برای کار مساوی مزد مساوی با مردان دریافت دارند.

۲. مزایای کافی برای آنان و خانواده‌شان طبق مقررات این میثاق

ب - ایمنی و بهداشت کار

ج - تساوی فرصت برای هر کس که بتواند در خدمت خود به مدارج مناسب عالیتری ارتقاء یابد بدون در نظر گرفتن هیچگونه ملاحظات دیگری
جز طول مدت خدمت و لیاقت

د - استراحت - فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی ادواری
با استفاده از حقوق و همچنین مزد ایام تعطیل رسمی

ماده ۸

۱. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که مراتب زیر را تضمین کنند:

الف - حق هر کس به اینکه به منظور پیشبرد و حفظ منافع اقتصادی و اجتماعی خود با رعایت مقررات سازمان ذیربط مبادرت به تشکیل اتحادیه نماید و به اتحادیه مورد انتخاب خود ملحق شود. اعمال این حق را نمی‌توان تابع هیچ محدودیتی نمود مگر آنچه که به موجب قانون تجویز شده و در یک جامعه دموکراتیک برای مصالح امنیت ملی یا نظم عمومی یا حفظ حقوق و آزادیهای افراد دیگر ضرورت داشته باشد.

ب - حق اتحادیه‌ها (سندیکاها) به تشکیل فدراسیونها یا کنفدراسیونهای ملی و حق کنفدراسیونها به تشکیل سازمانهای سندیکایی بین‌المللی یا الحاق به آنها.

ج - حق اتحادیه‌ها (سندیکاها) که آزادانه به فعالیت خود مبادرت نمایند بدون هیچ محدودیتی جز آنچه به موجب قانون تجویز شده و در یک جامعه دموکراتیک برای مصالح امنیت ملی یا نظم عمومی یا برای حفظ حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد.

د - حق اعتصاب مشروط بر اینکه با رعایت مقررات کشور مربوط اعمال شود.

۲. این ماده مانع از آن نخواهد بود که افراد نیروهای مسلح یا پلیس یا مقامات اداری دولت در اعمال این حقوق تابع محدودیتهای قانونی بشوند.

۳. هیچ یک از مقررات این ماده کشورهای طرف مقابله نامه ۱۹۴۸ سازمان بین‌المللی کار مربوط به آزادی سندیکایی و حمایت از حق سندیکایی را مجاز نمی‌دارد که با اتخاذ تدابیر قانونگذاری یا نحوه اجرای قوانین به تضمینات مقرر در مقابله‌نامه مزبور لطمه‌ای وارد آورند.

ماده ۹

کشورهای طرف این میثاق حق هر شخص را به تأمین اجتماعی از جمله بیمه‌ای اجتماعی به رسمیت می‌شناسند.

ماده ۱۰

کشورهای طرف این میثاق اذعان دارند که:

۱. خانواده که عنصر طبیعی و اساسی جامعه است باید از حمایت و مساعدت به حد اعلائی ممکن برخوردار گردد بویژه برای تشکیل و استقرار آن و مادام که مسئولیت نگهداری و آموزش و پرورش کودکان خود را بعهده دارد.

ازدواج باید با رضایت آزادانه طرفین که قصد آن را دارند واقع شود.
۲. مادران در مدت معقولی پیش از زایمان و پس از آن باید از حمایت خاص برخوردار گردند. در آن مدت مادران کارگر باید از مرخصی با استفاده از حقوق و یا مرخصی با مزایای تأمین اجتماعی کافی برخوردار گردند.

۳. تدابیر خاص در حمایت و مساعدت به نفع کلیه اطفال غیرممیز و ممیز بدون هیچگونه تبعیض به علت نسب یا علل دیگر باید اتخاذ بشود. اطفال غیرممیز و ممیز باید در مقابل استثمار اقتصادی و اجتماعی حمایت شوند. واداشتن اطفال به کارهایی که برای جهات اخلاقی یا سلامت آنها زیان آور است یا زندگی آنها را به مخاطره می‌اندازد یا مانع رشد طبیعی آنان می‌گردد باید به موجب قانون قابل مجازات باشد.

ماده ۱۱

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده اش شامل خوراک - پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند.

کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین تحقق این حق تدابیر مقتضی اتخاذ خواهند کرد و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی براساس رضایت آزاد را اذعان (قبول) دارند.

۲. کشورهای طرف این میثاق با اذعان به حق اساسی هر کس به اینکه از گرسنگی فارغ باشد منفرداً و از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخصی به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد:

الف - بهبود روشهای تولید و حفظ و توزیع خواربار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعه اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعی بنحوی که حداکثر توسعه مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین نمایند.

ب - تأمین توزیع منصفانه ذخایر (منابع) خواربار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادر کننده و وارد کننده خواربار (غذا).

ماده ۱۲

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می‌شناسند.

۲. تدابیری که کشورهای طرف این میثاق برای تأمین استیفای کامل این حق اتخاذ خواهند کرد شامل اقدامات لازم برای تأمین امور ذیل خواهد بود:

الف - تقلیل میزان مرده متولد شدن کودکان - مرگ و میر کودکان و رشد سالم آنان.

ب - بهبود بهداشت محیط و بهداشت صنعتی از جمیع جهات.

ج - پیشگیری و معالجه بیماری‌های همه گیر - بومی - حرفه‌ای و سایر بیماری‌ها همچنین پیکار علیه این بیماری‌ها.

د - ایجاد شرایط مناسب برای تأمین مراجع پزشکی و کمک‌های پزشکی برای عموم در صورت ابتلای به بیماری.

ماده ۱۳

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می‌شناسند. کشورهای مزبور موافقت دارند که هدف آموزش و پرورش باید رشد کامل شخصیت انسانی و احساس حیثیت آن و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. علاوه بر این کشورهای طرف این میثاق موافقت دارند که آموزش و پرورش باید کلیه افراد را برای ایفای نقش سودمند در یک جامعه آزاد آماده سازد و موجبات تفاهم و تساهل و دوستی بین کلیه ملل و کلیه گروه‌های نژادی - قومی یا مذهبی را فراهم آورد و توسعه فعالیت‌های سازمان ملل متحد را به منظور حفظ صلح تشویق نماید.

۲. کشورها طرف این میثاق اذعان دارند که به منظور استیفای این حق:

الف - آموزش و پرورش ابتدایی باید اجباری باشد و رایگان در دسترس عموم قرار گیرد.

ب - آموزش و پرورش متوسطه به اشکال مختلف آن از جمله آموزش و پرورش فنی و حرفه‌ای متوسطه باید تعمیم یابد و به کلیه وسایل مقتضی بویژه به وسیله معمول کردن تدریجی آموزش و پرورش مجانی در دسترس عموم قرار گیرد.

ج - آموزش و پرورش عالی باید به کلیه وسایل مقتضی بویژه بوسیله معمول کردن تدریجی آموزش و پرورش مجانی به تساوی کامل براساس استعداد هر کس در دسترس عموم قرار گیرد.

د - آموزش و پرورش پایه (اساسی) باید حتی‌الامکان برای کسانی که فاقد آموزش و پرورش ابتدایی بوده یا آنرا تکمیل نکرده باشند تشویق و تشدید بشود.

ه - توسعه شبکه مدارس در کلیه مدارج باید فعالانه دنبال شود و نیز باید ترتیب کافی اعطای بورسها (هزینه)

تحصیلی) برقرار گردد و شرایط مادی معلمان باید پیوسته بهبود یابد.

۳. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که آزادی والدین یا سرپرست قانونی کودکان را بر حسب مورد در انتخاب مدرسه برای کودکان سوای مدارس دولتی محترم بشمارند مشروط بر اینکه مدارس مزبور با حداقل موازین (قواعد) آموزش و پرورش که ممکن است دولت تجویز یا تصویب

کرده باشد مطابقت کند و آموزش و پرورش مذهبی و اخلاقی کودکان مطابق معتقدات شخصی والدین یا سرپرستان آنان تأمین گردد.

۴. هیچیک از اجزای این ماده نباید بنحوی تفسیر گردد که با آزادی افراد و اشخاص حقوقی به ایجاد و اداره مؤسسات آموزشی اخلاقی نماید مشروط بر اینکه اصول مقرر در بند اول این ماده رعایت شود و تعلیماتی که در چنین مؤسساتی آموزش داده می‌شود با موازین حداقلی که ممکن است دولت تجویز کرده باشد مطابقت کند.

ماده ۱۴

هر کشور طرف این میثاق که در زمان امضای آن هنوز نتوانسته است در قلمرو اصلی خود یا دیگر سرزمینهای تحت حاکمیت خود آموزش و پرورش ابتدائی اجباری مجانی تأمین نماید متعهد می‌شود ظرف مدت دو سال یک طرح تفصیلی تدابیر لازم برای تحقق بخشیدن تدریجی اجرای کامل اصل آموزش و پرورش اجباری مجانی برای عموم در ظرف مدت چند سالی که در خود طرح تصریح بشود تنظیم و تصویب کند.

ماده ۱۵

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را در امور ذیل به رسمیت می‌شناسند:

الف - شرکت در زندگی فرهنگی

ب - بهره‌مند شدن از پیشرفتهای علمی و مجاری آن
ج - بهره‌مند شدن از حمایت منافع معنوی و مادی ناشی از هر گونه اثر علمی - ادبی یا هنری که مصنف (یا مخترع) آن است.

۲. تدابیری که برای تأمین اعمال کامل این حق توسط کشورهای طرف این میثاق اتخاذ خواهد شد باید شامل تدابیر لازم برای تأمین حفظ و توسعه و ترویج علم و فرهنگ باشد.

۳. کشورهای طرف این میثاق متعهد می‌شوند که آزادی لازم برای تحقیقات علمی و فعالیتهای خلاقه را محترم بشمارند.

۴. کشورهای طرف این میثاق به فواید حاصل از تشویق و توسعه همکاری و تماسهای بین‌المللی در زمینه علم و فرهنگ اعتراف می‌نمایند.

لازم به ذکر است که در اینجا بندهای مربوط به امور اداری هر اعلامیه، آورده نشد.

فصل ۲

مفهوم دموکراسی

تعریف دموکراسی

تعاریف نسبتاً متنوعی از دموکراسی، از یونان باستان تا امروز، وجود داشته است؛ ولی جوهر همه ی این تعاریف آنست که مردم مرجع نهائی قدرت باشند. بنابراین ساده ترین تعریف دموکراسی عبارتست از : حکومت مردم بر خودشان.

در یک جامعه ی دموکراتیک مردم در تصمیمهائی که بر همه ی آنان اثر می گذارد، مشارکت دارند. البته مشارکت مردم در اداره ی اجتماع می تواند بصورت مستقیم یا غیر مستقیم یعنی از طریق نمایندگان مردم باشد که مفصلاً بحث خواهد شد. دموکراسی در مقابل حکومتهائی قرار می گیرد که در آنان حق حکومت به بعضی از مردم مثل پادشاه، نظامیان، طبقه

ی اشراف یا روحانیون اختصاص یافته است. در دموکراسی حکومت حق تمامی افراد یک جامعه است بدون توجه به ثروت، جنسیت، نژاد و مذهب. هیچکس بر دیگران از نظر حق حکومت ارجحیت ندارد.

رضایت مردم از حکومت کنندگان برای دموکراتیک بودن یک حکومت کافی نیست. در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده است که مردم از پادشاه یا دیکتاتور حاکم راضی بوده اند؛ مثلاً مردم شوروی، استالین را در حد پرستش قبول و دوست داشتند. همچنین مردم آلمان هیتلر را بهمین نحو قبول داشتند. مردم براحتی جان خویش را برای این رهبران فدا می کردند. اما شکی نیست که این حکومتها دموکراتیک نبودند. البته رضایت مردم نتیجه ی طبیعی حکومت دموکراتیک است، چون حکومت از خود مردم منشاء گرفته و خواست مردم را اجراء می کند. اما رضایت در انواع دیگر حکومت نیز ممکن است وجود داشته باشد. بنابراین شرط ضروری دموکراتیک بودن یک حکومت، مشارکت واقعی مردم در تصمیم گیریهای کشور است.

دموکراسی تنها مربوط به حکومت نیست. دموکراسی در همه ی انواع اجتماعات انسانی قابل اجراءست مثل اجتماع اصناف مختلف یا اتحادیه های کارگری. یعنی اجتماعات مختلف موجود در یک کشور نیز ممکن است به طریق دموکراتیک اداره شوند. یعنی تصمیم ها با مشارکت اعضا گرفته شود.

نکته ی دیگر اینکه دموکراسی مفهومی نسبی است. یعنی دموکراسی می تواند دارای درجات و عمقهای مختلف باشد. کمیت و کیفیت مشارکت مردم، درجه ی یک دموکراسی را تعیین می کند، که می تواند ضعیف، متوسط و یا عالی باشد. ولی حداقل لازم برای دموکراتیک بودن یک حکومت آنست که مردم بتوانند تمام ارکان یک حکومت را از طریق انتخابات و بدون استفاده از زور تغییر دهند.

با توجه به محبوبیت دموکراسی، بسیاری از حکومتهای استبدادی از نوعی نمایش دموکراسی برای فریب مردم استفاده می کنند، در حالیکه حاکمان اصلی حکومت بهیچ عنوان قابل تغییر نیستند. نمونه ی این نوع حکومتها، جمهوری اسلامی ایران است که از نوعی نمایش دموکراسی دائمی استفاده می کند؛ در حالیکه رهبران اصلی نظام بیش از ۳۰ سال است که تغییری نکرده اند و مردم واقعا در حکومت هیچ نقشی ندارند.

پیش فرضهای دموکراسی

در این قسمت پیش فرضها یا اندیشه های بنیادین (زیر بنائی) دموکراسی مورد بحث قرار می گیرد.

۱- حقوق بشر

در گذشته، پیوسته از تکالیف بشر صحبت می شد. مثل تکلیف فرد در مقابل پدر و مادر، معلم، خان، پادشاه و روحانی. مردم همیشه در معرض دستور و باید و نباید بودند و حقوق فراوانی مختص اربابان بود. یکی از بزرگترین پیشرفتهای انسانی بشر در قرن بیستم، به رسمیت شناختن حقوق بشر و تلاش برای کاربرد آنها در جوامع مختلف است. تکالیف فرد در مقابل خداوند بستگی به اعتقادات فردی دارد و امری است بین فرد و خدایش. اما فرد در مقابل جامعه ای تکلیف دارد که آن جامعه حقوق او را تأمین کند. چنانچه در ماده ی ۲۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آمده است " هر فردی فقط در برابر آن جامعه ای وظائفی بعهدہ دارد که رشد آزادانه و همه جانبه ی او را ممکن سازد".

منبع نوشتاری حقوق بشر، اعلامیه ی جهانی حقوق بشر است که در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید. دو میثاق بین المللی دیگر نیز در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسیدند که بر اساس اعلامیه ی جهانی حقوق بشر تنظیم شده اند و بسط بعضی از حقوق بشرند، یکی میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و دومی میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

اما چه رابطه ای بین حقوق بشر و دموکراسی وجود دارد. حقوق بشر جوهر دموکراسی است. دموکراسی بعنوان یکی از حقوق انسانها در

اصل ۲۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و در اصل ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی برسمیت شناخته شده است.

اصل ۲۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد که در اداره ی امور عمومی کشور خود، مستقیماً یا به واسطه ی نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.

۲- هر شخص حق دارد با شرایط برابر به مشاغل عمومی کشور خود دست یابد.

۳- اراده ی مردم اساس قدرت حکومت است، این اراده باید در انتخاباتی سالم ابراز شود که بطور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی، با رعایت مساوات و با رای مخفی یا به طریقه ای مشابه برگزار شود که آزادی رای را تأمین کند.

اصل ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی:

هر انسان عضو اجتماع حق و امکان خواهد داشت بدون هیچ یک از تبعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون محدودیت غیرمعمول:

الف - در اداره امور عمومی بالمباشره یا بواسطه نمایندگانی که آزاد انتخاب شوند شرکت نماید.

ب - در انتخابات ادواری، که از روی صحت به آراء عمومی مساوی و مخفی انجام شود و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد، رأی بدهد و انتخاب بشود.

ج - با حق تساوی طبق شرایط کلی بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نائل شود

بنابراین برای اجرای حقوق بشر، حکومت دموکراتیک لازم است و تنها در حکومت‌های دموکراتیک است که حقوق بشر می‌تواند اجرا شود. امروز جامعه‌ی بین‌الملل به این نتیجه رسیده است که بهترین راه اجرای حقوق بشر، پایبندی به دموکراسی است. قبلاً چنین ادعا می‌شد که در جوامع غیر دموکراتیک نیز، بخصوص در کشورهایی که اولویت با توسعه‌ی اقتصادی است، می‌توان حقوق فردی انسانها را تأمین و حفظ کرد. ولی شواهد بسیاری در دست است که چنین حکومت‌هایی بسیار زودتر از آنچه تصور می‌شود تبدیل به نظام‌های سرکوبگر، فاسد و بی‌ثبات می‌شوند.

در اینجا به بعضی از حقوق بشر و لزوم پایبندی به آنان برای داشتن حکومت دموکراتیک اشاره می‌کنیم. در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و در ماده‌ی اول این اعلامیه از تساوی انسانها یاد شده است. ماده‌ی اول: "تمام افراد بشر آزاد و با کرامت و با حقوق یکسان متولد می‌شوند و همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه‌ی برادرانه رفتار کنند." کرامت یکسان انسانها اندیشه‌ی جدیدی است. چون در گذشته، بخش عظیمی از مردم تحت عناوین مختلف مثل رعایا، عوام، زنان، بردگان و کفار، فاقد کرامت انسانی یا دارای ارزشی بسیار کمتر از دیگران بحساب می‌آمدند. مثلاً در بعضی ادیان مثل اسلام، انسانها را از نظر

ارزش طبقه بندی می کردند. بردگان کالا بحساب می آمدند و غیر مسلمانان فاقد ارزش قلمداد می شدند. طبعاً با چنین بینشی، حکومت طبقات برتر بر طبقات پست جامعه، امری کاملاً طبیعی به نظر می رسد. بنابراین برای دموکراسی، اصل تساوی در حقوق و کرامت انسانها ضروری است.

همچنین در چند ماده ی اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آزادی یکسان افراد مگر در مواردی که به حقوق دیگران آسیب رساند، برسمیت شناخته شده است:

ماده ی ۳ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"هر فردی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد."

ماده ی ۱۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق، مستلزم آن است که کسی از داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن، و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد."

ماده ی ۲۰ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"۱- هر شخصی حق دارد از آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن های مسالمت آمیز بهره مند گردد.

۲- هیچ کس را نباید به شرکت در هیچ اجتماعی مجبور کرد."

ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی-سیاسی:

" ۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر به انتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت‌های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام به حقوق و حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی."

ماده ۲۱ میثاق بین المللی حقوق مدنی-سیاسی:

"حق تشکیل مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت شناخته می‌شود اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد جز آنچه بر طبق قانون مقرر شده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیت ملی یا ایمنی عمومی یا نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد."

ماده ۲۲ میثاق بین المللی حقوق مدنی-سیاسی:

" ۱. هر کس حق اجتماع آزادانه با دیگران را دارد از جمله حق تشکیل سندیکا (اتحادیه‌های صنفی) و الحاق به آن برای حمایت از منافع خود.
۲. اعمال این حق تابع هیچ گونه محدودیتی نمی‌تواند باشد مگر آنچه که به موجب قانون مقرر گردیده و در یک جامعه دموکراتیک به مصلحت امنیتی ملی یا ایمنی عمومی - نظم عمومی یا برای حمایت از سلامت یا اخلاق عمومی یا حقوق و آزادیهای دیگران ضرورت داشته باشد. این ماده مانع از آن نخواهد شد که اعضای نیروهای مسلح و پلیس در اعمال این حق تابع محدودیتهای قانونی بشوند."

بدیهی است انسانهایی که آزادی عقیده و نظر و بیان نداشته باشند نمی‌توانند بر خودشان حکومت کنند. یعنی نفی آزادیهای اساسی مساوی است با نفی دموکراسی. این موضوع در فصلهای آتی مورد بحث واقع می‌شود

همچنین در ماده ی ۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر لزوم تضمین در برابر توقیف و حبس و تبعید خودسرانه آمده است:

"هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد."

و در ماده ی ۱۰ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، لزوم دسترسی به دادرسی بیطرفانه آمده است: "هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین

دادگاهی در باره ی حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد."

و در ماده ی ۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، نفی شکنجه ذکر شده است: "هیچ کس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد."

واضح است که اگر حکومت بتواند افراد را بدون ارتکاب جرم (نقض قوانینی که در دولت دموکراتیک تصویب شده است) دستگیر و حبس و مورد آزار قرار دهد، هزینه ی فعالیت سیاسی و مشارکت در اداره ی جامعه بسیار بالا می رود و دموکراسی را تضعیف می کند و یا از بین می برد. در مجموع قبول و عمل به حقوق بشر، برای داشتن دموکراسی امری کاملاً ضروری است.

نکته ای که نیاز به توضیح بیشتری دارد اصل برابری افراد است. در این مورد سؤالی که به ذهن می آید این است که افراد بشر از نظر وراثت، تواناییها، استعدادها و ویژگیهای جسمی و روانی با هم تفاوتی دارند، پس چگونه می توان همگان را مساوی پنداشت؟ در پاسخ به این سؤال توجه به چند نکته ضروری است. اول: تمام افراد بشر از نظر انسان بودن مساوی اند. بنابراین باید همه ی آنان از حق مشارکت یکسانی در سیاست برخوردار باشند. دوم: هر گونه تبعیضی بر اساس رنگ، نژاد، جسم یا روان بین افراد بشر منجر به نژاد پرستی و حکومتهای طبقاتی می شود که ظالمانه ترین حکومتهای تاریخ بوده اند. سوم: سلب موقعیتهای مطلوب از عده ای از

مردم و گذاشتن امکانات و موقعیتهای بهتر برای عده ای دیگر، بی عدالتی و ظلم آشکاری است، و منجر به عدم رشد استعدادهای افراد محروم شده می شود، بدون آنکه خلافی مرتکب شده باشند. چهارم: تفاوت قائل شدن بین افراد بر اساس خلقتشان، منجر به جنگ و درگیری دائمی می شود چون طبیعتا هیچکس نمی خواهد که جزو طبقه ی ناتوان و محروم قلمداد شود. اما تفاوت قائل شدن بر اساس ملیت: متأسفانه هنوز هم این روش وجود دارد که هر ملتی خود را صاحب هوش و ذکاوت برتر می داند و آداب و رسوم و خلقت خویش را برتر از دیگران میدانند. این امر در بسیاری موارد با تحقیر و توهین ملیت های دیگر همراه است در صورتیکه این ادعا هیچگونه پشتوانه ی علمی ندارد. بشر امروز باید این ادعای کذب را کنار بگذارد. همانطور که تاریخ نشان داده است نژاد پرستی و ملی گرایی افراطی به جنگ و درگیری منجر میشود. زندگی صلح آمیز بشر در زمین جز با قبول تساوی انسانی ملل مختلف امکانپذیر نیست.

اما تفاوتهای مذهبی: افراد بشر مذهب را نیز چون زبان و آداب و رسوم از خانواده و جامعه ی خویش به ارث می برند. ولی متأسفانه پیروان هر مذهبی بطور قاطع معتقدند که باورهای آنان صد در صد درست است و باورهای دیگران غلط است. در بعضی ادیان، افراد غیر معتقد به آن دین را، کافر، پست و حتی نجس به حساب می آورند چنانچه در اسلام چنین است. بعلاوه بعضی ادیان مثل اسلام و مسیحیت هر زمان که فرصتی پیدا کرده اند به لشگر کشی و گسترش دین به نقاط دیگر اقدام کرده اند. طبعا با

چنین نظرات برتری طلبانه و خشنی، زندگی مسالمت آمیز مذاهب در کنار هم بسیار لرزان است و هر زمان احتمال پیدایش درگیری وجود دارد. چنانکه به شهادت تاریخ، بیشتر جنگها، حداقل در ۲۰۰۰ سال گذشته، جنگهای مذهبی بوده اند و این جنگها سیلی از خون را در تاریخ جاری کرده اند. یک مثال غم انگیز، ۳۰۰۰ سال سرگذشت خونبار فلسطین است که پیوسته درگیر جنگهای مذهبی بوده است و بدترین نمونه ی این جنگها، جنگهای صلیبی بود که مسیحیت و یهودیت و اسلام برای تصاحب این سرزمین، میلیونها انسان را قربانی کردند و تعداد بیشماری از انسانها را زنده سوزاندند. اما چه باید کرد؟ راه حل مؤثری وجود ندارد. اما عاقلانه و علمی اندیشیدن در مورد مذهب می تواند از تعصب و تند روی بکاهد، چون به فرد نشان می دهد که مذاهب مختلف هر کدام بهره ای از حقیقت دارند و بسیاری از باورهای مذهبی با علم سازگاری ندارند. ثانیاً پیروان مذاهب مختلف باید بدانند که دیگر نمی توان با شمشیر مذهب را گسترش داد. متأسفانه پیروان تندروی اسلام و یهودیت به هیچکدام از راه حلهای فوق تن در نمی دهند که موجب شده زندگی صلح آمیز آنان در کنار هم متزلزل باشد. بهر صورت واقعیت این است که جز با احترام به مذاهب دیگر و برخورد مساوی با پیروان مذاهب مختلف و دست کشیدن از برتری طلبی مذهبی، صلح و آرامش پایدار وجود نخواهد داشت.

در مجموع عادلانه ترین روش رفتار با انسانها، عدم تفاوت بر اساس خلقت، جنس، ملیت و مذهب بین افراد و ایجاد موقعیتهای مساوی

برای رشد و مشارکت برای همه ی انسانهاست، تا هر کسی بر اساس توان و تلاشش از این موقعیتها استفاده کند و به رشد دلخواه خود برسد. یعنی مراقبتهای مادر و کودک در سراسر کشور یکسان باشد و امکانات تربیتی و آموزشی از دبستان تا دانشگاه، بطور یکسان در اختیار همه باشد و امکان مشارکت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برای همگان بطور مساوی فراهم شود. حال در چنین شرائطی هر فردی متناسب با استعدادها و تلاشش رشد و پیشرفت می کند. یعنی فرصتها برابر است اما دست آوردها متفاوت، که کاملا عادلانه است. تفاوت حاصل در میزان پیشرفت افراد به خود آنان بر می گردد نه به رفتار ناعادلانه ی حکومت. جالب است که در یک نظام دموکراتیک استعدادهای افراد بهتر رشد می کند و افراد ثمره ی تلاش خود را بهتر بدست می آورند. چون هیچکس از امکانات محروم نشده و افراد مجبور به همرنگی و هم شکلی نشده اند. در نظامهای غیر دموکراتیک معمولا هم امکانات رشد بطور نامساوی تقسیم می شود و هم تلاش می شود که همه ی افراد جامعه هم رنگ، هم عقیده و هم فکر باشند و طبعا استعدادهای متفاوت انسانها سرکوب می شود. در یک جامعه ی دموکراتیک گرچه همه دارای حق رأی و مشارکت یکسان هستند اما بطور طبیعی منجر به گزینش نخبگان برای اداره ی جامعه می شود. چون مردم سعی می کنند نمایندگان قویتر و تواناتر را برگزینند. بنابراین دموکراسی بهترین شرائط را برای استفاده از نخبگان جامعه فراهم می کند.

۲- افراد بشر عاقل و قادر به تشخیص مصلحت خویش

هستند

پیش فرض دوم دموکراسی این است که مردم یک جامعه عاقل و قادر به تشخیص منافع و مصالح خویش هستند و بنابراین خود آنان باید بر خودشان حکومت کنند. این ویژگی خصلت ذاتی انسان است و گزاره ای بدیهی است و بهمین دلیل شاید گمان شود که نیازی به ذکر آن نیست. اما به این نکته باید توجه داشت که پیش فرض حکومت‌های غیر دموکراتیک اینست که توده ی مردم مثل کودکان صغیرند و قادر به تشخیص مصالح فردی و اجتماعی خویش نیستند و تنها یک فرد (رهبر) یا افراد معدودی از این توانائی برخوردارند. بنابراین یک فرد یا افراد معدود بجای و برای کل جامعه تصمیم می گیرند. بهمین دلیل است که در حکومت جمهوری اسلامی رهبر، ولی مردم بحساب می آید مثل صغیرانی که نیاز به ولی و قیم دارند.

در یک حکومت دموکراتیک، حداقل در اکثر موارد، تشخیص مصلحت عامه صحیحتر و کاملتر خواهد بود نسبت به یک حکومت غیر دموکراتیک. چون بر خلاف حکومت‌های استبدادی، در دموکراسی عقول فراوانی در تشخیص مصلحت دخالت دارند. توضیح اینکه منظور از پیروی از عقل چیست کار ساده ای نیست. اما برای یک دموکراسی لازم است که افراد حداقل دارای چهار توانائی باشند:

اول توانائی تشخیص مصلحت. یعنی اینکه درباره ی هر موضوع سیاسی یا اجتماعی، افراد قادر باشند که راه حل نافع تر یا اخلاقی تر را بشناسند. توانائی دوم این است که افراد قادر به ایجاد قواعد و قوانینی برای اجرا باشند. این توانائی، یعنی قدرت قانونگذاری، گر چه بنظر ساده می رسد اما جالب است که تقریبا در کل دوره ی حیات بشری چنین توانائی را برای افراد بشر قائل نبودند. حاکمان دیکتاتور خود را ورای قانون بحساب می آوردند و روحانیون نیز قانونگذار را خداوند می دانستند و قانونگذاری بشری را کفر و بدعت بحساب می آوردند، چنانچه روحانیون مخالف مشروطه مثل شیخ فضل الله نوری همین نظر را داشتند.

سومین توانائی عقلانی لازم برای دموکراسی این است که، افراد قادر باشند قوانین را در عمل بکار برند. این توانائی هم بظاهر پیش پا افتاده بنظر می رسد. اما باید دقت کرد فرق است بین اینکه مردم قادر باشند قوانین را بر مصادیق آن تطبیق کنند و بعمل در آورند و اینکه مردم توسط شلاق حاکمان مثل گوسفندی نافهم به اجرای قانون واداشته شوند. حالت اول لازمه ی دموکراسی است و دومی خاصیت دیکتاتوری.

چهارمین توانائی عقلانی لازم برای دموکراسی این است که افراد جامعه قادر به ارتباط فکری با هم و مباحثه ی معقول و منطقی با یکدیگر باشند. تنها با این توانائی است که امکان ابداع قوانین واحد توسط افراد جامعه امکانپذیر است. برای هر مسئله ی اجتماعی راه حلهای مختلف توسط افراد

مختلف ارائه می شود و تنها با مباحثه ی معقول و منطقی است که بهترین راه حلها یا قوانین برگزیده می شوند.

در مجموع لازمه ی یک حکومت دموکراتیک این است که مردم قادر به تشخیص مسئله و موضوع باشند و برای حل مسئله راه حل‌هایی ارائه کنند و این راه حلها را مورد بحث منطقی قرار دهند تا بهترین اصل یا راه حل را استخراج کنند و سپس خود مردم بطور فعال در بکارگیری اصول و قوانین مشارکت کنند. گمان نشود که توانائی عقلی و تشخیص مصلحت امری ثابت و مساوی در تمام افراد و در طول زندگی است. این توانائی‌ها متکاملند و بستگی به عوامل متعددی دارند از جمله: تحصیلات، محیط فرهنگی و وسائل ارتباط جمعی. اگر قرار باشد دموکراسی موفق شود لازم است که استعدادهای عقلی پرورش یابند و کاملتر گردند. جالب است که زمینه های رشد عقلانی در دموکراسی بهتر فراهم می شود. یعنی دموکراسی عقلانیت لازم برای دموکراسی را تقویت می کند. چون در محیط دموکراسی است که در دوره ی تحصیلات به افراد قدرت نقادی و خلاقیت فکری آموزش داده می شود و در محیط دموکراسی است که شرائط فرهنگی لازم برای تبادل افکار و بحث آزاد فراهم می شود و در دموکراسی است که وسائل ارتباط جمعی مثل مطبوعات و رادیو تلویزیون شرائط انتقال و تبادل و نقادی آزاد افکار را فراهم می کنند. بنابراین، این خطای فاحشی است که به بهانه ی عدم رشد کافی عقلانی مردم، ایجاد دموکراسی را به تاخیر بیندازیم. چون تا دموکراسی ایجاد نشود شرائط عقلانی آن بخوبی رشد و

تکامل نمی یابند. به تعبیر دیگر دموکراسی، شرائط و زمینه های دموکراسی را تقویت می کند.

عاقل بودن و توانائی تشخیص مصلحت به معنی نفی خطا نیست. دموکراسی بیش از هر نظام دیگری خطاکاری و جهل انسان را می پذیرد. اصولاً خطاکاری دانسته یا نادانسته ی انسان یکی از دلایل پشتیبان دموکراسی است. چون دموکراسی امکان برخورد افکار و نقد و بررسی آزاد اندیشه ها را فراهم می کند و در نتیجه افکار پالایش می یابند و خطاها به حداقل می رسند. پس دموکراسی بهترین نظام برخورد با جهل و خطاکاری انسان است. مثلاً وقتی یک معضل اجتماعی بوجود می آید در رادیو و تلویزیون و مطبوعات بطور وسیع توسط افراد و صاحبان نظران مورد بحث و نقادی قرار می گیرد و نتیجه ی این مباحثات در دولت و مجلس هم مورد بحث واقع می شود و نهایتاً آنچه به تصویب می رسد حاصل یک بحث و بررسی بسیار گسترده و عمیق و درازمدت است، که طبعاً میزان خطا را به حداقل و کارائی را به حد اکثر ممکن می رساند. اما در نظامهای غیر دموکراتیک هر آنچه یک فرد یا افراد معدودی تشخیص دادند بدون بحث و بررسی آزاد و طبعاً بدون پالایش به اجراء گذاشته می شود، و طبعاً در صد خطا در تصمیمات و قوانین بشدت بالا می رود. بنابراین به این دلیل که انسان جاهل و خطاکار است دموکراسی لازم است تا تأثیر عقل را در قوانین افزایش دهد و تأثیر نادانی و خطا را کاهش دهد. چون هرچه در یک تصمیم، افراد عاقل بیشتری مشارکت کنند خطای آن کمتر می شود. بنابراین

گرچه در دموکراسی تصمیمات غلط هم گرفته می شود اما این خطاها همیشه کمتر از خطاهائی است که در یک حکومت غیردموکراتیک پیش می آیند.

۳: بشر خیر اندیش است

یکی از پیش فرضهای دیگر دموکراسی خیر اندیش بودن انسان است. یعنی بشر تمایل عمومی بسمت خیر و خوبی دارد. و در اکثر مواقع هر تصمیمی می گیرد گمان دارد که به خیر و نفع اوست. به تعبیر دیگر گرچه انسانها شرارت هم می کنند، اما شرارت ویژگی ذاتی انسان نیست. همه ی ما براحتی درک می کنیم که انسان در تصمیمهائی که برای خود، خانواده و یا جامعه می گیرد حداقل گمان خیر دارد. برای مثال اکثر قریب به اتفاق افراد بشر بدنبال این نیستند که دزدی را در جامعه گسترش دهند، بلکه عمدتاً مخالف دزدی، بی عدالتی، بی عفتی و ظلم هستند. جالب است که اگر انسان خیر اندیش هم نباشد چون در دموکراسی منافع همگان در نظر گرفته می شود میزان شر بودن تصمیم، کمتر از تصمیمی است که توسط یک دیکتاتور اتخاذ می شود. مثلاً اگر مردم حاکم باشند اجازه نخواهند داد که فرد یا گروهی اختلاس یا از قدرت سوء استفاده کنند. مردم حداقل برای دفاع از منافع خودشان هم باشد با آن مخالفت می کنند.

۴- وجود اجتماع

بدیهی است که اساسی ترین پیش فرض دموکراسی وجود اجتماع است. باید جامعه ای از افراد دارای ارتباطات و علائق مشترک باشند تا دموکراسی در آن به اجرا در آید. اجتماع دموکراتیک می تواند از کوچکترین واحد اجتماعی یعنی خانواده تا بزرگترین اجتماع یعنی جامعه ی جهانی باشد.

اجتماعات به دو دسته قابل تقسیمند: اجتماعات سیاسی مثل کشور، استان و شهر و اجتماعات غیر سیاسی مثل خانواده و اجتماعات مذهبی. در هر دو نوع جامعه امکان اجرای دموکراسی وجود دارد. مهمترین اجتماع سیاسی، ملت است که شامل افرادی است که در محدوده ی جغرافیائی خاص با مرزهای معین زندگی می کنند. عضویت در یک اجتماع سیاسی را شهروندی (citizenship) می گویند. شهروند کسی است که مطابق قانون به عضویت کامل یک اجتماع سیاسی پذیرفته شده باشد. بطور طبیعی هر فرد در کشوری که متولد شده است، شهروند آن کشور محسوب می شود. هر فرد ارتباط قانونی و عاطفی گسترده ای با وطن خویش دارد. شهروندی به یک فرد هویت و شخصیت سیاسی می دهد. اگر فردی عضو یک جامعه ی دموکراتیک باشد این شهروندی برای وی اهمیت و ارزش بالائی دارد چون خود را در تعیین سرنوشت جامعه مؤثر می داند. بر عکس شهروندی یک جامعه ی دیکتاتوری موجب تحقیر شخصیت فرد می شود. فرد خود را

مطیع و مجبور و تا حدودی شبیه برده می بیند. چون برتر دانستن فرد یا افرادی (مستبدان حاکم) ملازم با تحقیر دیگران (مردم) است.

در یک جامعه ی دموکراتیک لازم است که شهروندان بطور عمیق و آگاهانه خود را جزو یک جامعه ی واحد بدانند و حفظ یکپارچگی جامعه برایشان از اهمیت فوق العاده برخوردار باشد. تنها در این صورت است که اقلیت می تواند به حکومت اکثریت تن دردهد و اکثریت حقوق اقلیت را تضییع نکند. اگر وحدت صوری یا اجباری در جامعه ای وجود داشته باشد، دموکراسی از پایداری کافی برخوردار نخواهد بود؛ چون اقلیتهای موجود در جامعه از هر فرصتی برای جدائی استفاده می کنند. این امر بخوبی در مورد جمهوریهای شوروی سابق صادق است. هنگامیکه وحدت زورمدارانه جامعه با سقوط کمونیست تمام شد، جامعه ی شوروی متلاشی شد.

در جامعه ی دموکراتیک نوعی وحدت در کثرت وجود دارد. یعنی علی رغم اینکه تمامی افراد دارای شخصیت مستقل و دارای آزادی عقیده و نظر هستند و علی رغم اینکه انواع گروهها و احزاب با نظرات مختلف در جامعه وجود دارند، اما همگی خود را جزو اجتماع واحدی بحساب می آورند و سعی می کنند اختلافات را با روند دموکراتیک و صلح آمیز حل کنند. کنار گذاشتن اقلیتها از مشارکت در اداره ی اجتماع، منجر به نابودی دموکراسی می شود. و جامعه را از استفاده از توانمندیهای اقلیت محروم می

کند. بنابراین لازمه ی دموکراسی وجود اجتماعی است فراگیر، خودآگاه و متحد.

فصل ۳

ارکان دموکراسی

یک نظام دموکراتیک دارای چهار رکن یا عنصر اساسی است^۱:

۱- انتخابات آزاد و عادلانه

۲- دولت شفاف و پاسخگو

۳- رعایت حقوق مدنی و سیاسی

۴- وجود جامعه‌ی دموکراتیک

انتخابات ابزار مشارکت مردم در امور حکومت است و موجب می‌شود که دولت ناگزیر از پاسخگویی و شفافیت باشد. در یک نظام دموکراتیک چون مردم صاحبان اصلی حکومتند باید کارهای دولت از شفافیت کافی برخوردار باشد؛ یعنی بجز موارد استثنائی باید اعمال دولت از طریق رسانه

2009-¹، UNESCO.Beetham D. and Boyle K. Introducing Democracy

ها در اختیار مردم قرار گیرد و پنهانکاری باید به موارد استثنائی مثل جنگ محدود گردد و آنهم باید به اطلاع نمایندگان مردم رسانده شود. همچنین در یک جامعه ی دموکراتیک باید حقوق بشر و دیگر حقوق اجتماعی و سیاسی تمامی افراد، توسط قانون تدوین شده باشد و راهکارهای عملی تحقق آنان تعیین شده باشد. تنها با برخورداری از حقوق اساسی است که مشارکت فرد در اداره ی امور اجتماع امکانپذیر است. همچنین وجود جامعه ی دموکراتیک یا مدنی شرط اساسی تحقق و بقای دموکراسی است. مردم باید از حقوق اساسی خویش آگاه باشند، از توانائی و مسئولیت مشارکت در امور جمعی برخوردار باشند و دموکراسی باید تا حد امکان در تمامی سطوح از خانواده تا دولت بکار گرفته شود.

رکن اول دموکراسی: انتخابات آزاد و عادلانه

در جوامع بسیار کوچک مثل یک روستا، امکان دموکراسی مستقیم وجود دارد یعنی تک تک افراد می توانند مستقیماً در تصمیم گیریهای مربوط به اداره ی جامعه مشارکت کنند. اما در جوامع بزرگ امروزی با میلیونها جمعیت، دیگر امکان دموکراسی مستقیم نیست و شهروندان ناچارند افرادی را بعنوان نمایندگان خود برگزینند که آن نمایندگان بر طبق

ضوابط مشخص و برای دوره‌ی زمانی معین بجای موکلانشان تصمیم بگیرند. مجموعه‌ی نمایندگان را بطورکلی پارلمان یا مجلس شوری می‌نامند. انتخابات مهمترین ابزار دموکراسی است که توسط آن مردم بصورت غیر مستقیم بر خودشان حکومت می‌کنند. تمام اختیارات نمایندگان از مردم سرچشمه می‌گیرد. و نمایندگان اختیاراتی فراتر از آنچه توسط مردم به آنان واگذار شده است ندارند. معمولا به نمایندگان حق قانونگذاری اعطاء می‌شود ولی برای تکالیف اجرائی جامعه، رئیس جمه‌ود بعنوان رئیس حکومت برگزیده می‌شود. همچنین نه نمایندگان و نه رئیس جمه‌ور حق قضاوت ندارند. بنابراین مردم بر اساس ضوابط مشخص (که توسط قانون اساسی مورد تأیید مردم مشخص می‌شود) بخشهایی از اختیارات خود را به نمایندگان یا رئیس جمه‌ور واگذار می‌کنند و بعضی از اختیارات مردم اصلا واگذار نمی‌شود. مثلا اموری که نیاز به رفراندوم (همه‌پرسی) دارد صرفا در اختیار مردم است.

واگذاری اختیارات مردم به نمایندگانشان برای دوره‌ی زمانی مشخص است، مثلا ۴-۶ سال. منصب دولتی مادام‌العمر و یا نمایندگی مادام‌العمر با دموکراسی ناسازگار است. چون در آنصورت مردم حق حکومتی خویش را از دست می‌دهند. بعلاوه حق نظارتی مردم نیز از بین میرود. چون ابزار نمایندگی مهمترین ابزار برای نظارت مردم بر حکومت است. بطور ساده وقتی افراد برای مدت محدودی انتخاب شوند، پیوسته مواظب خواهند بود که موکلانشان (مردم) را از خودشان نرنجانند و در

چهارچوب قانون وکالت، عمل کنند. مهمتر آنکه مردم کسی را که مناسب نیافتند برای دفعه ی بعد انتخاب نمی کنند. این مهمترین ابزار برای نظارت و کنترل حکومت توسط مردم است. نمایندگی مادام العمر و یا ریاست جمهوری مادام العمر، هم حق حکومتی مردم را ضایع می کند و هم قدرت نظارت مردم را از بین می برد.

نکته ی دیگر اینکه با تغییر مستمر مردم لازم است که نمایندگی دارای زمان معین باشد. مردم از دو جهت اساسی تغییر می کنند. اول: با گذر زمان نظرات مردم تغییر می کند و لازمست که مردم این امکان را داشته باشند که نمایندگانی را که بهتر با نظراتشان سازگارند انتخاب کنند. مثلا ممکن است امروز مردم، یک نفر را نماینده ی نظراتشان بدانند ولی با گذشت چندسال، نظر مردم عوض شود و فرد دیگری را نماینده ی نظرات خود بدانند. در چنین مواردی اگر نماینده یا رئیس جمهور بطور مادام العمر انتخاب شده باشند در حقیقت اصل نمایندگی از بین رفته است چون نماینده ی قبلی با گذشت چند سال دیگر نماینده ی نظرات مردم نیست. مردم از یک جهت دیگر هم تغییر می کنند و آن تغییر واقعی مردم است. مرتبا عده ای می میرند و جوانان جدیدی حق رأی پیدا می کنند. یعنی بافت مردم مرتبا تغییر می کند و مردم امروز همان مردم ده سال قبل نیستند و طبعا با تعبیر مردم باید حق انتخاب مردم بطور ادواری تجدید شود. که این امر فقط با محدود بودن مدت ریاست جمهوری و نمایندگی امکانپذیر است. یکی از معایب مهم مادام العمر بودن پستهای حکومتی این است که

پست مادام العمر زمینه ساز لانه سازی فساد های سیاسی، اداری و مالی است. توضیح اینکه، دموکراسی خاصیت اصلاح مستمر و ذاتی دارد. چون مقامات اصلی دولتی برای مدتی معین انتخاب می شوند می دانند که با تعویض رئیس حکومت و مجلس، اعمالشان زیر ذره بین دولت جدید قرار می گیرد و حتی اعمال محرمانه شان آشکار می شود و در صورت نادرست بودن، مورد بازخواست مردم و قوه ی قضائیه قرار می گیرند. بنابراین مسئولین، حداقل از کارهایی که پیگرد قانونی دارد پرهیز می کنند. اما اگر ریاست مادام العمر باشد، هم خود او و هم اطرافیانش خود را از چنین بازخواستی مصون می دانند. بنابراین انواع فساد در رهبر حکومت و اطرافیانش رشد می کند. بنابر آنچه گفته شد رهبری مادام العمر و یا نمایندگی مادام العمر در دموکراسی جایی ندارد و مادام العمر بودن پست سیاسی و یا رهبری مشخصه ی نظامهای دیکتاتوری است.

مفهوم نمایندگی یا حق وکالت

با توجه به اینکه همه ی قدرت یک نماینده، برخاسته از مردم است، آیا نماینده باید نظرات خود را اعمال کند و یا معرف نظرات رأی دهندگان باشد. و یا نماینده باید مصالح عمومی مملکت را در تصمیم گیریها مقدم بدارد. قبل از پرداختن به این سؤال لازمست یکی از مزایای مهم نمایندگی را ذکر کنیم. نمایندگی موجب می شود که اداره ی امور

کشور در دست افرادی قرار گیرد که از خود مردم داناتر و روشن اندیش ترند. واضح است که با پیچیدگی دنیای امروز، ممکن نیست که همگان از علم و توانائی یکسانی برای اداره ی امور جامعه برخوردار باشند. در نظام نمایندگی مردم سعی می کنند بهترینها را از نظر آگاهی سیاسی، از نظر توانائی و از نظر اخلاقی برگزینند. طبعاً حکومت در دست بهترینهای مردم قرار می گیرد که از نظر درک مصلحت و شجاعت برتر از توده ی مردمند. البته همیشه چنین اتفاق نمی افتد ولی لاقلاً در اکثر موارد چنین است.

نمایندگان انتخاب شده اند که با جمع آوری اطلاعات و بررسی و کارشناسی لازم، خواسته های مردم و مصالح عمومی را دنبال کنند. نماینده باید نظرات کارشناسانه ای را ارائه دهد که مستدل و متکی به علم باشد. طبعاً مردم انتظار ندارند که سخنان نماینده کلمه به کلمه شبیه حرفهای مردم باشد اما انتظار دارند که سلوک عمومی نماینده در پارلمان، نمایانگر خواسته های انتخاب کنندگان باشد. نمایندگان به خواسته های خام مردم اعتدال می بخشند. از طرف دیگر گرچه یک نماینده توسط مردم یک ناحیه ی جغرافیائی خاص انتخاب می شود اما عملاً یک نماینده فقط نماینده ی کسانی که به وی رأی داده اند نیست بلکه نماینده ی کل ملت است، و مجلس به عنوان یک عصاره ی کوچک از یک ملت بزرگ است.

بنابر آنچه گفته شد، سه ویژگی اساسی در نمایندگی وجود دارد. اول: نماینده تمام قدرتش را از مردم می گیرد، بنابراین انتظار می رود نمایانگر نظرات رأی دهندگان باشد. دوم: نماینده باید نظرات کارشناسی

شده و متکی بر اطلاعات و دانش ارائه کند و سوم اینکه: یک نماینده، نماینده ی کل یک ملت است. بنابراین انتظار می رود از نظراتی پشتیبانی کند که منافع عمومی ملت را در بر دارد.

در اکثر قریب به اتفاق موارد بین منافع یا خواسته هائی که از این سه ویژگی سرچشمه می گیرند تضادی نیست. یعنی منافع محلی و منافع ملی و خواسته های کارشناسی شده در یک راستا هستند. چون اول: امری که بر اساس اطلاعات و یا ضوابط علمی کارشناسی شده باشد منافع همه ی مردم را در بر دارد. بهمین دلیل است که مدیریت علمی در همه ی جوامع دموکراتیک مرتبا در حال پیشرفت است. و بیشتر تصمیمات حکومتی از هر نوع با استفاده از اطلاعات و روشهای علمی اتخاذ می شود. مثلا هنگامیکه بر اساس دانش پزشکی مشخص شد که فلان دارو باید مجوز تولید بگیرد یا از گردونه ی تولید خارج شود طبعا به نفع همگان است. اصولا بهترین و صحیحترین تصمیمات آنانی هستند که متکی به یافته های علمی در آن زمینه باشند و واضح است با پویائی دانش، تصمیمات مدیریتی هم پویا و متکامل خواهند بود.

دلیل دوم عدم تضاد بین خواسته های کارشناسی، محلی و ملی آنست که معمولا هر آنچه به منفعت یا مصلحت یک ملت است به نفع و مصلحت جزئی از یک ملت هم هست. منافع عام یک کشور، منافع خاص قطعات جغرافیائی یا نژادی و دینی آن کشور نیز هست. مثلا هر تصمیمی

که در جهت رشد اقتصادی و یا علمی و یا حفظ امنیت عمومی برای کل ملت گرفته می شود برای تمامی اجزاء یک ملت هم مفید است.

دلیل سوم برای هماهنگی خواسته های سه گانه ی فوق آنست که مردم یک جامعه ی دموکراتیک باید به اندازه ای هشیار و آگاه باشند که این اصل را بفهمند که مصالح آنان در گرو حفظ مصالح ملی است، و در خواسته های خویش منافع ملی را در نظر بگیرند. اگر واقعا مردم هر منطقه منافع و مصالح محلی و قومی را بر منافع و مصالح ملی اولویت دهند، اصل دموکراسی و اصل ملیت در معرض خطر قرار می گیرد. قطعا یکی از دلایل فروپاشی جهان سوم به ملتهای کوچک فراوان و همچنین یکی از دلایل ناپایداری دموکراسی در جهان سوم آنست که هر منطقه ی جغرافیائی یا هر نژاد و قوم و یا پیروان هر دینی، صرفا منافع خویش را در نظر می گیرند و حاضر به سازش برای منافع بزرگتر ملی نیستند. جای تاسف است که اگر بازم فرصت پیش آید این کشورهای یک وجبی به قطعات ریزتری تقسیم می شوند.

بنابر دلایل سه گانه ی فوق در یک جامعه ی آگاه، معمولا بین خواسته های مستند به دانش، منافع محلی و منافع ملی، تضاد پیش نمی آید. اما از آنجا که امور نسبی است احتمال پیدایش تضاد بین خواسته های مردم با نظرات نماینده و بین خواسته های محلی و منافع ملی وجود دارد. این تضادها مخصوصا در جوامع عقب افتاده تر بیشتر پیش می آید چون از

تجربه ی کافی دموکراسی برخوردار نیستند. در شروع دموکراسی ها نیز این اختلافات شدیدتر و خطرناکترند.

در مواردیکه بین نظرات نماینده با موکلینش اختلاف و جود دارد چه باید کرد. اول: از یک نماینده انتظار میرود که بنابر وظیفه ی نمایندگیش تا حد امکان نمایانگر و بیان کننده ی خواسته های موکلینش باشد، بنابراین در مواردیکه می تواند، باید نظرات خود را به نحوی تعدیل کند که به نظرات رأی دهندگان نزدیک شود. ثانيا: باید یک ارتباط متقابل دائمی بین نماینده و رأی دهندگان وجود داشته باشد بنحویکه نماینده نظرات مستند خویش را برای مردم توضیح دهد و از طرف دیگر از نظرات و دلائل مردم آگاه شود. چنین ارتباط مثبتی تا حد زیادی می تواند نظرات نماینده و مردم را بهم‌دیگر نزدیک کند. اما اگر نماینده بهیچ وجه نتواند اختلاف را برطرف کند یعنی نتواند خود یا مردم را اقناع کند و موضوع مورد اختلاف بحدی مهم باشد که نتواند از آن بگذرد، طبعاً بهتر است استعفا دهد و یا بر نظر خویش باقی بماند و خطر نماینده نشدن را در دوره های بعدی بپذیرد. بهر حال اصل نمایندگی اقتضاء می کند که نماینده آنقدر از مردم دور نشود که دیگر نماینده ی آنان بحساب نیاید. یک نماینده ی وظیفه شناس باید بگونه ای عمل کند که معتقد است اگر رأی دهندگان بجای او بودند و از دانش و اطلاعات او برخوردار بودند همانگونه عمل می کردند یا همان تصمیم را می گرفتند. آنچه برای یک نماینده قبیح است، اینست که برای حفظ منافع شخصی، تصمیمی بگیرد.

در مواردی بین خواسته های موکلین و مصالح ملی اختلاف و جود دارد. این تضاد ممکن است مهم یا کم اهمیت باشد که تشخیص اهمیت موضوع بعهدہ ی نماینده است. اگر موضوع کم اهمیتی است اولویت با نظر موکلین آن نماینده است. اما در مواردی که موضوع از اهمیت اساسی برخوردار است مثلاً موکلین می خواهند مالیاتی کمتر از بقیه ی نقاط مملکت بپردازند، که طبعاً با عدالت در سطح ملی ناسازگار است. یا موکلین می خواهند از رودخانه ای که از منطقه ی آنان سرچشمه می گیرد سهم بالائی داشته باشند، بنحویکه به زندگی یا اقتصاد مردم در مسیر رودخانه زیان وارد کند. یا بدتر، موکلین بخواهند که پول معدن نفت یا ذغال سنگ یک استان صرف همان استان شود و یا بدتر از آن، موکلین بخواهند که از کشور جدا شوند. در مثالهای مذکور اصل ملیت در معرض خطر قرار می گیرد و همچنین اصل برابری که از پایه های اساسی دموکراسی است تهدید می شود. طبیعی است که در چنین مواردی خواسته های محلی عمیقاً با مصالح ملی در تضاد است و انتظار می رود یک نماینده ی وظیفه شناس مصالح ملی را بر منافع محلی اولویت دهد هر چند به زیان نماینده تمام شود.

کدامیک از مقامات دولتی باید توسط مردم انتخاب شوند؟

اصل مهم این است که کلیه ی مقامات دولتی باید بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب شوند و مردم باید بتوانند کلیه ی مقامات حکومتی را بدون استفاده از زور تعویض کنند. بنابراین وجود هر مقامی که در مقابل انتخابات مصون باشد با دموکراسی ناسازگار است. مثلا در بعضی کشورها پادشاه و یا رئیس جمهور مادام العمر و یا رهبر مادام العمر وجود دارد که مردم از طریق انتخابات قادر به تعویض آنان نیستند. واضح است که در این موارد اساس دموکراسی که حاکمیت مردم است، از بین می رود. اینکه دقیقا چه مقاماتی مستقیما توسط مردم انتخاب شوند در حکومتهای دموکراتیک مختلف متفاوت است. در تمام حکومتهای دموکراتیک، نمایندگان پارلمان مستقیما توسط مردم انتخاب می شوند. در بعضی کشورها مجلس اعیان یا لردها یا مجلس سنا وجود دارد که دارای اعضای غیر انتخابی (انتصابی) و مادام العمر هستند. اینگونه مجالس بوضوح بر خلاف دموکراسی اند، چون این مجالس از انتخاب مردم مصونند و بخشی از حاکمیت مردم را بدون نظر مردم در اختیار دارند. رئیس قوه ی مجریه نیز در بسیاری از حکومتهای دموکراتیک مستقیما توسط مردم برگزیده می شود که رئیس جمهور نامیده می شود. در بعضی دموکراسیها، رئیس قوه ی مجریه توسط پارلمان برگزیده می شود که نخست وزیر نامیده می شود. یعنی بطور غیر مستقیم توسط مردم برگزیده می شود. در حکومتهای دموکراتیک رئیس قوه ی قضائیه معمولا بطور غیر مستقیم توسط مجلس یا رئیس جمهور منتخب برگزیده می شود. مقامات نظامی که اهرمهای فشار

و زور را در دست دارند نیز باید کاملاً مطیع رئیس قوه ی مجریه باشند. یعنی باید تحت امر مقام منتخب مردم باشند. در بعضی کشورها مقامات نظامی بصورت غیر شفاف در امور سیاسی کشور دخالت و روند امور را کنترل می کنند. اینهم با دموکراسی ناسازگار است. اصولاً یکی از هنرهای دموکراسی این است که قدرت نظامی را که پیوسته سرکوبگر مردم بوده است تحت امر مردم قرار می دهد و اگر این امر محقق نشود، دموکراسی واقعی وجود ندارد.

آزادی انتخابات

با توجه به اصل تساوی افراد جامعه، لازمست که همه ی افراد در رأی دادن و در کاندید شدن آزاد و از حقوق مساوی برخوردار باشند. یعنی شرکت یا عدم شرکت در انتخابات و همچنین کاندید شدن، نباید عواقب منفی برای فرد داشته باشد.

در سیستمهای دموکراتیک معمولاً سه دسته حق کاندید شدن و رأی دادن ندارند: کودکان، مجرمان در حین گذراندن دوره ی محکومیت و اتباع خارجی. کودکان بدلیل ناتوانی در تشخیص مسائل پیچیده ی سیاسی اجتماعی نمی توانند رأی دهند تا به سن قانونی برسند. سن قانونی واضح و قطعی نیست و امروزه ۱۸ سال را بعنوان سن قانونی تعیین کرده اند.

مجرمان در حین گذراندن محکومیت معمولاً از حق شرکت در انتخابات محرومند، با این استدلال که چون به قوانین احترام نگذاشته اند حق شرکت در روند تصمیم گیری در مورد قانون را ندارند. اما این استدلال مورد پذیرش همگان نیست. فردی که قانونی را نقض کرده است در مقابل، مجازات می شود و دیگر ضرورتی ندارد که از دیگر حقوق محروم شود. بنابراین بعنوان یک انسان عضو جامعه حق شرکت در انتخابات را دارد. در مورد حق شرکت در انتخابات پس از گذراندن دوره ی محکومیت که تردیدی نیست چون هیچ دلیلی برای سلب این حق وجود ندارد.

اتباع خارجی هم چون شهروند کشور بحساب نمی آیند نمی توانند در تعیین سرنوشت کشور نقش داشته باشند. البته اتباع خارجی با ضوابط خاصی می توانند تبعه ی کشور شوند.

غیر از سه دسته ی فوق باید کلیه ی افراد جامعه اعم از نژادها، قومیتها و مذاهب مختلف از حق یکسانی برای کاندید شدن و رأی دادن برخوردار باشند.

هرگونه فشار یا تطمیع رأی دهندگان مخالف دموکراسی است. در دموکراسی اصل این است که هر فرد بتواند بدون هیچ محدودیتی بطور آزادانه در تعیین سرنوشت جامعه دخالت کند. اگر افراد مجبور به رأی دادن به فرد یا حزب خاص شوند یا از رأی دادن به فرد مورد نظرشان محروم شوند، یعنی از دخالت واقعی در سرنوشت خود محروم شده اند. همینگونه است تطمیع رأی دهندگان. در بعضی جوامع عقب افتاده با تطمیع مادی،

افراد را به رأی دادن به فرد یا حزب خاص تشویق می کنند. واضح است که این رأی دهندگان، واقعا خودشان تصمیم نمی گیرند یعنی با بررسی عاقلانه به رأی خاصی نمی رسند. بلکه صرفا رأی را می دهند که فرد یا گروه تطمیع کننده می خواهد و این یک انتخاب واقعی نیست. در مواردی ضرر یا نفع اخروی، افراد را از شرکت واقعی در انتخابات محروم می کند. مثلا رهبران مذهبی به مردم عادی القاء می کنند که اگر به فلان فرد یا حزب رأی دادید به بهشت یا جهنم می روید. طبیعی است که پیروان این رهبران مذهبی در یک تصمیم گیری آزادانه و عاقلانه شرکت نمی کنند، بلکه صرفا بردگانی هستند که در تبعیت از روحانیون و از روی ترس یا طمع رأی می دهند. اصولا رأی دادن وقتی معنی واقعی دارد که اطلاعات لازم در دسترس مردم باشد و مردم بتوانند آزادانه بیندیشند و آزادانه انتخاب کنند. پس هر عاملی که مردم را از تفکر و انتخاب آزاد محروم کند، حق تعیین سرنوشت را از آنان سلب کرده است. در حکومت‌های دیکتاتوری که اصلا انتخاباتی نیست. در مواردی هم که حکومتها، تحت فشارهای فزاینده داخلی و بین المللی، تن به دموکراتیک کردن بخشهایی از حکومت می دهند، باز هم با تطمیع و تهدید سعی می کنند سرنوشت جامعه را در دستان خود نگه دارند.

حق مساوی کاندید شدن: چون همه ی افراد جامعه از حقوق یکسان برخوردارند و نمایندگی یا ریاست جمهوری حق هیچکس نیست، بنابراین همه باید بتوانند کاندید شوند. دادن حق کاندید شدن به صنف یا

مذهب یا قومیت خاص، با دموکراسی ناسازگار است. از طرف دیگر چون مردم دارای قدرت تشخیص عاقلانه هستند، خود می توانند از بین کاندیدا های متنوع، بهترین فرد را برگزینند و نیازی ندارند که قدرتمندان به اسم دلسوزی و یا هر گونه فریب دیگر، کاندیداها را برای مردم دستچین کنند. هر گونه فیلتر گذاشتن در جلوی کاندیداها که ناشی از قومیت، بینش سیاسی، عقائد و مذهب باشد موجب نفی کامل یا نسبی حق حاکمیت مردم و همچنین تحقیر مردم می شود. بدین معنی که شما مردم شعور گزینش کاندیدای مطلوب را ندارید، پس ما حاکمان برای شما انتخاب می کنیم. فیلتر گذاشتن توسط حاکمان نوعی فریب دموکراسی است و در بسیاری از حکومت‌های توتالیتر (غیر دموکراتیک) از این روش استفاده می شود. در ایران در حکومت شاه و همچنین در جمهوری اسلامی از این شیوه بطور یکسانی استفاده می شود. بدین نحو که حکومت تنها کاندیداهائی را تأیید میکند که مطیع ولی فقیه باشند. مثلاً ۱۰ نفر کاندید یک شهر میشوند حکومت، چند نفر از آنان را که طرفدار حکومتند را تأیید میکند. حال مردم به هرکدام از آنان رای دهند برای حکومت هیچ فرقی نمی کند. این چیزی جز فریب نیست. بدین نحو حکومت ظاهر مردمی بخود می گیرد و خود را از رأی واقعی مردم مصون می دارد. بهمین دلیل است که ارکان اصلی حکومت شاه هیچگاه دست نمی خورد و قدرتمداران اصلی جمهوری اسلامی نیز هیچگاه تغییر نمی کنند. در چنین حکومتی رای مردم صرفاً نمایشی از تأیید ولایت فقیه بحساب می آید و

مردم هیچگاه قادر به تعویض حکومت جز از طریق زور نیستند. جالب است که خود روحانیون نیز رأی مردم را تأیید حکومت خود می دانند و آنرا نوعی بیعت بحساب می آورند. در صورتیکه بیعت با رأی دادن کاملاً متفاوت است. بیعت به معنی قبول حاکمیت یک حاکم است در صورتیکه رأی، تعیین و انتخاب حاکم است. بیعت سرسپردگی است و رأی دادن آفائی است.

آزادی تبلیغات انتخاباتی لازمه ی آزادی انتخابات است.

طبیعی است که در یک انتخابات آزاد، باید امکان معرفی آزاد کاندیدها به مردم فراهم شود و محدودیتی برای آن وجود نداشته باشد. تبلیغات این امکان را فراهم می کند که مردم سابقه ی کاندیدها، سطح تحصیلات و توانائی، سیاستها و خط مشی و عقائد کاندیدها را بشناسند و با دیده ای باز بتوانند بین کاندیدهای مختلف گزینش کنند. محرومیت از تبلیغات آزاد، محروم کردن مردم از یک گزینش واقعی است. البته تبلیغات قانونی و انسانی دارای یک سری محدودیتهای اخلاقی است نه محدودیتهای سیاسی و زورمدارانه. دروغ، نیرنگ، تهمت، توهین، فحاشی و استفاده از امکانات نامساوی دولتی برای تبلیغات ممنوع است. نفی این اعمال غیر اخلاقی، محدود کردن تبلیغات نیست، بلکه سالمسازی آنست.

عامل دیگری که سلامت و عدالت انتخابات را تهدید می کند، قدرت است. منظور، برتری است که حزب یا گروههای سیاسی حاکم به دلیل قرار داشتن در مسند قدرت از آن برخوردارند. صاحبان قدرت سیاسی هم می توانند در تبلیغات انتخاباتی دخالت کنند. مثلاً با استفاده ی غیر قانونی از امکانات دولتی و یا رسانه های دولتی، و هم می توانند در روند اجرای انتخابات مداخله کنند. یک راه مقابله با این تهدید، تشکیل ستاد انتخاباتی مستقل از تشکیلات حکومتی است. ستادی که مورد قبول احزاب مختلف باشد و امکان نظارت کامل مردم و احزاب را بر انتخابات فراهم کند.

عامل دیگری که سلامت و عدالت انتخابات را تهدید می کند، سرمایه است. احزاب و کاندیداها از توانائی مالی متفاوتی برخوردارند و حزب یا شخصی که پشتوانه ی مالی بیشتری دارد، می تواند تبلیغات گسترده تر و بهتری برپا کند. این مشکل راه حل آسانی ندارد. اما با اعمال سه روش، می توان از شدت مشکل کاست. اول اینکه دولت باید برای هزینه های تبلیغاتی محدودیت قائل شود. یعنی یک سقف هزینه وجود داشته باشد که احزاب نتوانند بیشتر از آن خرج کنند. دوم: کمک مالی دولت به کاندیداهاست، که البته باید پیش بینی های قانونی مناسب در نظر گرفته شود که افرادی که از توانائی مالی مناسب برخوردار نیستند از آن بهره مند شوند. سومین راه حل این است که دولت امکان استفاده ی یکسان از

وسائل ارتباط جمعی دولتی را برای همه ی کاندیداها فراهم کند. این سه راه حل تاحدودی ناتوانی مالی کاندیداهای ضعیفتر را جبران می کند.

لزوم مخفی بودن رأی

رأی گیری مخفی امروزه بعنوان یک ویژگی مهم انتخابات دموکراتیک پذیرفته شده است. مخفی بودن رأی موجب می شود که رأی دهنده در مقابل فشارهای روانی اطرافیان، فشار قدرتمندان و رشوه مصون باشد و ترسی از ابراز نظر واقعی خود نداشته باشند.

لزوم نظارت مردم و نمایندگان احزاب و کاندیداها بر روند انتخابات و شمارش آراء

در بعضی از دموکراسی های نوپا و در نمایشهای دموکراسی مثل ایران، همان چیزی از صندوقهای رأی بیرون می آید که سردمداران حکومت می خواهند. در این موارد مجریان انتخابات عوامل دستگاه حکومتی اند و روند برگزاری انتخابات تحت نظارت آزادانه نیست. برای اینکه جلوی این سوء استفاده ها گرفته شود، ضروری است که علاوه بر مستقل بودن ستاد انتخاباتی، نمایندگان احزاب و کاندیداها بتوانند آزادانه بر روند انتخابات نظارت کنند و قوه ی قضائیه بتواند بطور مستقل به شکایات مربوطه رسیدگی کند.

اختیارات مجلس نمایندگان

گرچه در اکثر دموکراسیها رئیس قوه ی مجریه هم مستقیماً توسط مردم انتخاب می شود اما بهر صورت پارلمان قلب دموکراسی است. در بعضی دموکراسیها که رئیس قوه ی مجریه نخست وزیر است و توسط پارلمان برگزیده می شود، نقش پارلمان بازهم قویتر می شود. یعنی کل ارکان حکومتی از پارلمان منشأ می گیرد و پارلمان از مردم. پارلمان اختیارات وسیعی دارد که در حقیقت اختیارات مردم است که به پارلمان تفویض شده، و پارلمان بجای مردم عمل می کند. در اینجا این اختیارات بطور خلاصه بیان می شوند:

اولین اختیار پارلمان، حق قانونگذاری در تمام امور کشور در چارچوب قانون اساسی است. البته قانونگذاری پارلمان شامل حیطه ی زندگی خصوصی افراد نمی شود. یکی از مزایای بسیار برجسته ی پارلمان این است که تصمیم گیریهای آن بدنبال بحثهای شدید و طولانی انجام می گیرد. طبعاً هر موضوعی از زوایای مختلف مورد بررسی قرار می گیرد و در نتیجه تصمیمی که اتخاذ می شود بهترین تصمیم در شرایط موجود است. اینکه گفته می شود پارلمان در چهارچوب قانون اساسی می تواند قانون وضع کند، منافاتی با دموکراسی ندارد، چون خود قانون اساسی توسط مجلسی از نمایندگان مردم تصویب می شود و در نهایت مورد تصویب آراء

عمومی قرار می گیرد. جالب است بدانید که شیخ فضل الله نوری و آقای خمینی و مولا محمد عمر رهبر طالبان-با این تصور غلط که در اسلام همه ی قوانین لازم برای تمامی امور و برای همه ی زمانها تا قیامت وجود دارد- بشدت با هر گونه قانونگذاری مخالف بودند. به جملات زیر از خمینی که از کتاب کشف الاسرار وی نقل شده دقت کنید:

ص- ۲۹۲: دین اسلام تمام قانونهای عالم را که از مغزهای سفلیسی مشتی بی خرد در آمده باطل کرده و هیچ قانونی را در جهان قانون نمی داند (جالب است بدانید که سفلیس یک بیماری دستگاه تناسلی است).

ص- ۳۱۳: کسی جز خدا حق حکومت کردن بر کسی ندارد حق قانونگذاری نیز ندارد و خدا به حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند.

ص- ۱۸۴: قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت، وضع قانون مالیات، وضع قوانین حقوقی و جزائی و آنچه مربوط به نظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذار نکرده است. البته خمینی پس از بدست گرفتن قدرت متوجه شد که اسلام برای اکثر امور کشور قانون ندارد و از روی ناچاری مجلس شوری را پذیرفت البته بشرطی که تحت فرمان ولی فقیه باشد و خلاصه این حرام را نیز حلال کرد.

از وظائف دیگر مجلس، تصویب بودجه ی عمومی کشور است، که امکان تصمیم گیری و نظارت دقیق نمایندگان را بر درآمد و مخارج و برنامه ریزی آنها فراهم می کند.

اختیار مهم دیگر پارلمان تأیید و یا عزل ارکان اصلی قوه ی مجریه است. در بعضی دموکراسیها رئیس قوه ی مجریه توسط مجلس انجام می گیرد. بهر روی اگر هم رئیس قوه ی مجریه توسط مردم انتخاب شود، انتخاب وزرا ی کابینه باید با تأیید مجلس باشد. همچنین مجلس می تواند وزرا ی و حتی خود رئیس جمهور را مورد سؤال و استیضاح قرار دهد و حتی برکنار کند.

اختیار دیگر مجلس کنترل نیروهای مسلح است. بهترین حالت آنست که نصب فرماندهان عالی نیروهای مسلح به پیشنهاد رئیس جمهور و با تأیید مجلس باشد (شبهه نصب وزرا). و پارلمان حق داشته باشد که فرماندهان نیروهای مسلح را نیز مورد سؤال و استیضاح قرار دهد و در صورت لزوم برکنار کند. این امر از سوء استفاده ی احتمالی رئیس جمهور و فرماندهان از قدرت نظامی جلوگیری می کند. همچنین جنگ و یا صلح باید با تأیید مجلس باشد. سلب اختیار از پارلمان در مورد نیروهای مسلح و جنگ و صلح، نهایتاً منجر به گردنکشی و خودمحموری و نوعی استبداد نسبی توسط رئیس جمهور و فرماندهان می شود. مثلاً رئیس جمهور می تواند جنگی را به کشور تحمیل کند و یا به صلح ناعادلانه ای تن دهد. بهر صورت در یک دموکراسی واقعی باید همه ی قدرت سیاسی، اقتصادی و

نظامی کشور تحت نظارت و کنترل مجلس منتخب مردم باشد. فرمانده یا وزیر ی که خود را فرزند مجلس بداند، پیوسته مواظب است که کاری بر خلاف خواست ملت انجام ندهد و پیوسته نمایندگان ملت را ناظر بر اعمال خویش می بیند. یعنی نظارت مجلس منجر به اصلاح و بهبود مستمر سیستم اجرائی و نظامی کشور می شود.

وظیفه ی دیگر مجلس، بازرسی تمام امور کشور است. مجلس و نمایندگان می توانند هر آنچه در کشور می گذرد را مورد بازرسی و سؤال قرار دهند. هیچکس نمی تواند مانع بازرسی آنان شود. هر گونه جلوگیری از نمایندگان، تضییع حق مردم است. اگر مردم حاکمند باید بتوانند همه چیز و همه ی افراد دولتی را توسط نمایندگان خود مورد بازرسی قرار دهند. در حکومت های دیکتاتوری یا حکومت های متظاهر به دموکراسی، معمولا ارکان اصلی قدرت از دسترس نمایندگان به دورند. البته در این نوع حکومتها خود نمایندگان نیز، نمایندگان واقعی مردم نیستند. برای مثال در جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان منتخب واقعی مردم نیستند و از طرف دیگر حق بازرسی و نقد دستگاه رهبری، ارگانها و تشکیلات اقتصادی، نیروهای نظامی و امنیتی تحت فرمان رهبری را ندارند. این نوع نمایندگان با چنین اختیاراتی به همه چیز می مانند جز به نمایندگان یک حکومت دموکراتیک.

قاعده ی اکثریت بعنوان ابزار دموکراسی

با توجه به اختلاف نظر مردم در انتخاب رئیس جمهور یا نمایندگان و همچنین اختلاف نظر نمایندگان در تصویب قوانین، چه قاعده ای را باید اعمال کرد تا امور کشور پیش برود و کشور با قوانین یکپارچه ای اداره شود. قاعده ی اکثریت، آشناترین و عملی ترین قاعده برای مصالحه است. بنابراین قاعده، تصمیم گیریهای دموکراتیک بر اساس نظر اکثریت رأی دهندگان اتخاذ می شود.

قاعده ی اکثریت می تواند فرمهای مختلفی داشته باشد، از جمله اکثریت مطلق، اکثریت نسبی، اکثریت دو سوم. در اکثریت مطلق نظر بیش از پنجاه در صد رأی دهندگان ملاک عمل قرار می گیرد. در اکثریت نسبی نظر بزرگترین واحد گروه ملاک عمل قرار می گیرد. مثلا از چند حزب که در انتخابات شرکت می کنند نظر آن حزبی ملاک عمل قرار می گیرد که تعداد حمایت کنندگانش از همه ی احزاب دیگر بیشتر باشد. مثلا در یک جامعه ی ۱۰۰ نفری ۷۰ نفر در انتخابات شرکت می کنند. طبق قاعده ی اکثریت مطلق، رأی ۳۶ نفر آنان برای تصمیم گیری کافی است. اما اگر این ۷۰ نفر عضو ۴ حزب مختلف باشند. مثلا ۲۰ نفر عضو حزب الف، ۱۵ نفر عضو حزب ب، ۱۲ نفر عضو حزب ج و ۱۰ نفر عضو حزب د و ۱۳ نفر هم عضو حزبی نباشند. طبق قاعده ی اکثریت نسبی، حزب الف پیروز است و طبعا نظر ۲۰ نفر بجای ۷۰ نفر اجراء می شود. واضح است که فراگیری اکثریت نسبی ضعیفتر از اکثریت مطلق است و یک اقلیت برای کل جامعه تصمیم می گیرد. بنابراین اکثریت نسبی قاعده ی عادلانه و مناسبی نیست.

در قاعده ی اکثریت دو سوم یا سه چهارم، برای تصمیم گیریها، لازمست که نظر دو سوم یا سه چهارم نمایندگان در نظر گرفته شود. واضح است که در یک جامعه ی دموکراتیک بدست آوردن رأی دو سوم یا سه چهارم مشکل است و موجب کندی یا عدم تصمیم گیری می شود و امور جامعه معطل می ماند. عیب دیگر این روش آنست که اگر حزبی رأی یک سوم باضافه ی یک نفر را داشته باشد می تواند از تصویب قانون یا انتخاب مثلا یک وزیر ممانعت بعمل بیاورد. یعنی اقلیتی می تواند سد راه کل شود.

از میان فرمهای سه گانه ی مذکور، اکثریت مطلق بهترین روش است و در اکثر موارد کاربرد دارد. چون از طرفی مانع از آن می شود که اقلیتی بجای کل جامعه تصمیم بگیرد (عیب اقلیت نسبی) و از طرف دیگر مانع از آن می شود که اقلیتی مانع تصمیم کل جامعه شود (عیب اکثریت دوسوم و سه چهارم). البته ممکن است هر کدام از فرمهای اکثریت در موارد خاصی کار برد داشته باشند. مثلا در اکثر دموکراسی ها، تغییر قانون اساسی نیاز به رأی دوسوم یا سه چهارم اعضای مجلس دارد که کاملا مطلوب است و مانع از آن می شود که احزاب حاکم براحتی بتوانند قانون اساسی را تغییر دهند. همچنین عزل رئیس جمهور و وزراء بهتر است که از قاعده ی دوسوم تبعیت کند که یک حزب دارای اکثریت براحتی نتواند کابینه را فلج کند و در عین حال این حق برای مجلس محفوظ است که در مواردی که رئیس قوه ی مجریه یا وزیری از قدرت سوء استفاده کرد یا ناکارآ بود، بتواند با اکثریت دوسوم او را بر کنار کند.

نکته ی مهم دیگر این است که در حکومت دموکراتیک گرچه اکثریت حکومت می کند ولی اکثریت حق ندارد هر آنچه خواست انجام دهد. از جمله حق ندارد حقوق اقلیتها را پایمال کند مثلاً نمی تواند آزادی ها، حقوق بشر و حقوق مبتنی بر قانون اساسی آنان را نادیده بگیرد. همچنین اکثریت حق ندارد زبان، دین و آداب و رسوم خود را بر اقلیت تحمیل کند.

احزاب سیاسی

حزب مهمترین سازمان سیاسی غیر دولتی در دموکراسی است. احزاب ترجمان طبیعی تنوع عقاید، نظرات، منافع و اصناف اجتماعی اند. در جوامع بزرگ، فرد بتنهائی نمی تواند در مقابل دستگاه گسترده ی دولت از حق خود دفاع کند و یا در مسائل سیاسی اعمال نفوذ کند. اما هنگامیکه افراد با یکدیگر متشکل شدند، قادر به انجام کارهای بزرگ سیاسی اجتماعی هستند و قادرند بر روند سیاسی جامعه اثر بگذارند. احزاب کارکردهای زیادی برای دموکراسی دارند. از جمله محیطی فراهم می کنند که افراد علاقمند به امور سیاسی - اجتماعی بتوانند در این امور مشارکت کنند. احزاب زمینه و راه نفوذ و دخالت مردم در دستگاه حکومتی را فراهم می کنند. حزب پشتوانه ی روانی مطلوبی را برای مشارکت در مسائل سیاسی فراهم می کند. این پشتوانه ی روانی دارای دو جهت است: یکی

وجود یک محیط جمعی از افراد دارای دیدگاه و منافع مشترک، که طبعاً تلاش و تفکر جمعی را تقویت می کند. دوم: ایجاد امید به تحقق خواسته های سیاسی. حزب امکان پیگیری قانونمند و موثر خواسته های عمومی را فراهم می کند. واضح است وقتی خواسته ای توسط افراد پراکنده مطرح شود تأثیر جدی نخواهد داشت، اما هنگامیکه این خواسته ها توسط هزاران نفر در قالب سازمان یافته ای بصورت تظاهرات و یا مشارکت فعال در سیاست مطرح شود، بسیار موثرتر خواهد بود. حزب می تواند افراد پراکنده را بصورت موج قدرتمندی سازماندهی کند.

احزاب محیطی را فراهم می کنند که افراد توانا، برای اداره ی امور کشور، آماده و پرورده شوند. در نتیجه در صورت پیروزی در انتخابات، حزب آمادگی اداره ی پستهای مهم سیاسی کشور را دارا خواهد بود. حزب محیط تبادل نظر و بحث و تعمیق نظرات و اندیشه هاست. در نتیجه اندیشه های سیاسی پخته تر و علمی تر می شوند. یکی از کارهای مهم احزاب، نقد مستمر مسئولین سیاسی جامعه است. این نقد مستمر یکی از ویژگیهای برجسته ی دموکراسی است که موجب رفع عیوب و ارائه ی مستمر راه حل های بهتر برای مشکلات اجتماعی و سیاسی می شود. نقد مستمر موجب تکامل پایدار نظام سیاسی اجتماعی می شود. احزاب سیاسی زمینه ی برخورد آزاد و متمددانه ی نظرات و اندیشه ها را فراهم میکنند و از خشم و خشونت می کاهند. بهمین دلیل داشتن شاخه ی نظامی و یا برخورد خشونت آمیز توسط یک حزب، بهیچ عنوان پذیرفته نیست. عواملان

برخوردهای خشونت آمیز باید مجازات شوند و چنانچه سیاست کلی یک حزب خشونت گرا باشد، آن حزب باید از فعالیت سیاسی محروم شود. در درون احزاب با مطالعه و بحث و تبادل نظر، سیاستها و خط مشی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای اداره ی جامعه طراحی می شوند و از این طریق، سیاست گذاری حکومت تسریع و تسهیل می شود و نمایندگان یا مسئولین حکومتی که از طرف احزاب توانا به مجلس یا دولت راه می یابند با آمادگی و اطلاعات و توانائی و روشها و طرحهای بررسی شده وارد میدان عمل می شوند.

وجود احزاب، انتخاب را برای افراد جامعه تسهیل می کند. چون هر حزب سیاستها و خط مشی های مشخصی را برای اداره ی جامعه ارائه می کند و طبعا افراد جامعه دور از ابهام و سردرگمی به سیاستهای مشخص رأی می دهند.

مهمترین هدف احزاب، کسب قدرت سیاسی از طریق جلب حمایت عمومی در انتخابات است و طبعا بیشترین فعالیت احزاب در هنگامه ی انتخابات است. این امر کارکرد ارزشمندی برای دموکراسی دارد چون موجب افزایش رقابت سیاسی می شود و آنهم موجب افزایش مشارکت مردم در انتخابات می گردد. رقابت سیاسی با وجود احزاب متعدد آزاد امکانپذیر است. اما اگر حزبی مورد تأیید حکومت باشد و احزاب دیگر از آزادی عمل برخوردار نباشند طبعا انتخابات عادلانه و آزادی وجود نخواهد داشت و دموکراسی واقعی تحقق نمی یابد. چون جایی برای

انتخاب واقعی وجود ندارد. چه مردم بخواهند یا نخواهند و چه مشارکت بکنند یا نکنند، همان گروه یا حزب سیاسی قدرت را در دست می گیرد. و مردم در این میان هیچ کاره اند. بنابراین تنها با وجود احزاب متعدد آزاد است که انتخاب و گزینش واقعی امکان پذیر می شود. و نظامهای تک حزبی و تک صدائی، غیر دموکراتیک اند. البته بدلیل اهمیت پشتیبانی مردم نظامهای توتالیتیر هم، سعی می کنند مردم را به پشتیبانی خویش دعوت کنند. چه از طریق مشارکت در انتخابات ساختگی دولتی و چه از طریق مشارکت در تظاهرات دولتی. این وضعیتی است که پیوسته در جمهوری اسلامی ایران تکرار می شود. اینجا که اصلا حزبی وجود ندارد و تنها ولایت فقیه است و اعوان و نوکرانش. در هر انتخابات چند نفر از نوکرانشان را کاندید می کنند و هیچ فردی که کمترین تردیدی در اعتقادش به ولایت فقیه وجود داشته باشد، نمی تواند کاندید شود. سپس مردم را در انتخابات ساختگی مضحکی با تبلیغ و ترس از دوزخ و قول بهشت و حوری به پای صندوقهای رأی می آورند. ۳۰ سال است که مردم، بازیچه ی این بازی مضحکند و طبعاً اوضاع هیچ تغییری نمی کند و حاکمان اصلی همانند که بودند. چنانچه می دانید از لحظه ی آغاز انقلاب، خامنه ای بعد از خمینی نفر دوم یا سوم بود و همچنان ولی ما مردم صغیر خواهد بود تا یا ما بمبریم یا او بمیرد. این چه فریبکاری زشت و نفرت انگیزی است که دهها بار رأی دادن میلیونها انسان، هیچ اثری نداشته و ندارد. حقیقتاً هیچ صنفی به اندازه ی روحانیون در تاریخ بشری مردم را فریب نداده اند و اوج

این فریبکاری و تحقیر و تحمیق و تخدیر مردم را در جمهوری اسلامی می بینیم.

بنابراین صرف مشارکت و پشتیبانی مردم نشانگر دموکراتیک بودن یک حکومت نیست، چنانچه در نظامهای فاشیستی مثل نازی مشارکت وجود داشته و در فاشیسم مذهبی ایران نیز مشارکت وجود دارد. توانمندی و تکامل دموکراسی در گرو مشارکت آگاهانه و آزاد مردم است، نه مشارکت بره وار مردم. مشارکت آگاهانه و آزاد مردم بدین معنی است که هر فرد، خود را انسانی با شخصیت، مستقل و قادر به تفکر بداند و بر اساس آگاهی و تعقل فردی و با استفاده آگاهانه از نظرات دیگران، و با وجود احزاب متعدد کاملاً آزاد و مطبوعات کاملاً آزاد، به رأی خاصی برسد و بتواند با کمال آزادی آن رأی را ابراز کند. وگرنه تبعیت برده وار مردم از احزاب سیاسی یا رهبر یا روحانیون، دموکراسی نیست. باعث تاسف است که نظامهای فاشیستی از توده ی مردم برای مقابله با سازمانها و افراد خواستار آزادی و دموکراسی و برای سرکوب متفکران استفاده می کنند چنانچه در ایران بیش از ۳۰ سال گذشته چنین بوده است.

وجود تشکلهای سیاسی علی رغم داشتن منافع متعدد برای دموکراسی ممکن است موجب زیانهای نیز بشوند. از جمله اینکه حزب می تواند موجب سلب استقلال رأی افراد یا نمایندگان حزبی شود. یعنی افراد وابسته به حزب، صرفاً بیانگر نظرات حزبی باشند و نظر و اندیشه ی فردی را تقریباً کنار بگذارند. تبعیت بی خردانه و آسان، خطری است که پیوسته

افراد ناآگاه و ضعیف را تهدید می کند. آنان تحت تأثیر شخصیت‌های بزرگ، تبلیغات، جمعیتها و تشکله‌ها قرار می گیرند و از آنان تبعیت می کنند. راه مقابله با این مشکل همیشگی، حذف احزاب نیست بلکه افزایش آگاهی، افزایش آزادی و افزایش برخورد آراء و اندیشه هاست. احزاب و مطبوعات و رادیو و تلویزیون باید جایگاه مباحثات جدی و برخورد آراء متفاوت باشد. واضح است که با ارائه ی نظرات متفاوت و دلایل مختلف، افراد بسادگی یکی را قبول نمی کنند و ناچار به تامل و اندیشه اند. بنابراین هر چه دموکراسی عمیق تر شود، این نوع وابستگی ها کمتر می شود. بهمین دلیل است که تبعیت بی چون و چرای مردم را بیشتر در حکومت‌های غیر دموکراتیک می بینیم. همین مطلب در مورد نمایندگان پارلمان صادق است. با گسترش و تعمیق دموکراسی، حزب به محیط مناسب برخورد آراء و بحث و تبادل نظر تبدیل می شود. و نمایندگان مربوط به یک حزب نیز، دارای آرای مستقل و آگاهانه خواهند بود. بعلاوه با رشد دموکراسی، مردم یاد می گیرند که افراد ضعیف و ناتوان را انتخاب نکنند و افراد نخبه، توانا و متفکر را برمی گزینند.

زیان محتمل دیگر احزاب این است که، احزاب سیاسی قدرتمند می توانند در عمل تا حدودی جانشین پارلمان و دولت در امر قانونگذاری و سیاست گذاری شوند. احزاب قدرتمند با داشتن شبکه ی وسیع و امکانات تبلیغی گسترده، می توانند افکار جامعه را بطور وسیعی تحت تأثیر قرار دهند. همچنین احزاب قدرتمند می توانند دوره های متمادی قدرت

سیاسی کشور را در دست داشته باشند و در جهت منافع گروهی عمل کنند. در مورد رفع این اشکال باید گفت که اولاً: قدرت یک حزب ناشی از حمایت وسیع مردم است و بدون دلیل ایجاد نمی شود. احزابی که صادقانه تر عمل کنند و منافع مردم را بهتر دنبال کنند، طبعاً مورد حمایت بیشتر مردم قرار می گیرند و قدرتمندتر می شوند. بنابراین صرف قدرتمندی یک حزب پدیده ی نامیمونی نیست. ثانیاً: راه حل آن نیست که احزاب و تشکلهای سیاسی محدود یا ممنوع شوند، بلکه راه حل افزایش آگاهی سیاسی جامعه و مسئولیت پذیری مردم و مشارکت فعال در سرنوشت جامعه است. بدیهی است که اگر اکثریت مردم مخالف نظرات یک حزب قدرتمند باشند، براحتی می توانند با مشارکت در انتخابات، آن حزب را از صحنه ی قدرت کنار بگذارند و مثلاً به کاندیداهای مستقل یا احزاب کوچکتر رأی دهند. این پدیده بارها در کشورهای دموکراتیک تجربه شده است. از طرف دیگر ناآگاهی، بی قیدی، بی مسئولیتی و عدم مشارکت مردم، زمینه را برای سوء استفاده ی احزاب قدرتمند و گروههای ذی نفوذ فراهم می کند.

لزوم دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب

همانطور که بیان شد بزرگترین ارزش احزاب، تمرین دموکراسی و تبادل نظر و برخورد آراء است. اگر تشکیلات داخلی یک حزب غیر دموکراتیک باشد. یعنی فردی یا افرادی، بدون در نظر گرفتن رأی اعضای

حزب، رهبر حزب باشند و به نظرات اعضای حزب و مردم بهائی ندهند، چنین حزبی محیطی برای تربیت افراد زورمدار و غیر دموکراتیک خواهد بود و چنین تشکیلاتی بیشتر برای نابودی دموکراسی مناسب است تا پشتیبانی از دموکراسی. عملاً هم در طول تاریخ دموکراسی، احزاب فاشیستی مثل حزب نازی و فاشیسم ایتالیا و یا کمونیست با سر کار آمدن، دموکراسی را نابود کرده اند. بنابراین صرفاً باید احزاب دارای تشکیلات دموکراتیک اجازه ی فعالیت داشته باشند. و احزاب فاشیستی و یا مذهبی و ایدئولوژیک که به دموکراسی وفادار نیستند و رهبری حزب تنها ملاک حزب است، باید از فعالیت محروم شوند. همچنین مردم باید هوشیار باشند و از دموکراسی در مقابل چنین احزابی محافظت کنند. در همین راستا باید از فعالیت احزابی که شاخه ی نظامی دارند و برای تحمیل افکار خود به جامعه به روشهای زورمدارانه متوسل می شوند، جلوگیری کرد. تجربه ی آلمان نازی نشان داد که به قدرت رسیدن این احزاب مساوی است با نابودی دموکراسی.

لزوم شفافیت احزاب

احزاب در یک جامعه ی دموکراتیک باید کاملاً شفاف باشند. در دموکراسی جایی برای پنهانکاری و زد و بند های سری وجود ندارد. باید ساختار احزاب و تصمیم گیریها کاملاً آشکار باشد. باید منابع مالی و رابطه

ی احتمالی احزاب با کانونهای اقتصادی آشکار باشد. همچنین باید ارتباطات سیاسی احزاب با قدرتهای سیاسی داخلی و خارجی مشخص باشد. پنهانکاری احزاب بوضوح عملی غیر دموکراتیک است. بدین معنی که حزب از آگاهی مردم می ترسد و می خواهد کاری کند که بر خلاف قانون یا بر خلاف نظر اکثریت مردم است. در جوامع دموکراتیک معمولاً قوانینی برای نظارت بر احزاب تصویب می شود و در صورت تخلف، خطاکاری آنان افشاء می شود و در صورت نیاز مورد مجازات قرار می گیرند.

عدم شفافیت احزاب، خطرات فراوانی برای دموکراسی دارد. از جمله افراد قدرت طلب و ضد دموکراسی می توانند از طریق این احزاب خود را به قدرت برسانند و دموکراسی را در معرض خطر قرار دهند. یا اینکه حزبی می تواند به کانونهای اقتصادی خاصی وابسته باشد و همه ی تلاشش آن باشد که با کسب قدرت، حافظ منافع آن کانونهای اقتصادی به زیان مردم باشد. و بدتر از همه ممکن است حزبی وابسته به بیگانه باشد و با پنهانکاری خود را به قدرت برساند و استقلال و ملیت کشور را در معرض خطر قرار دهد. بنابراین، قوه ی قضائیه، روزنامه ها، رادیو تلویزیون و مردم باید کاملاً مواظب و ناظر اعمال احزاب باشند و نسبت به هرگونه خلاف یا پنهانکاری حساسیت نشان دهند.

در آغاز دموکراتیزه شدن یک کشور، احزاب کوچک متعدد و گاه افراطی تشکیل می شوند. از جمله ممکن است احزابی بوجود آیند که

دارای بنیان تئوریک و علمی ضعیف باشند و از ساختار فکری مناسبی برخوردار نباشند. ممکن است بعضی احزاب دارای تمایلات ملی گرایانه ی افراطی و یا نژادپرستانه باشند و حتی خواستار جدائی اقوامی از کشور باشند. ممکن است بعضی احزاب توسط افرادی ضعیف، ناسالم و ماجراجو تشکیل شوند. باز ممکن است احزابی دارای ایدئولوژیهای افراطی مثل کمونیسم، ضد دینی، مذهبی افراطی و یا راست افراطی باشند. طبعاً اینگونه احزاب خطرانی برای ملیت و دموکراسی به حساب می آیند و می توانند موجب ناپایداری سیاسی شوند. در این موارد چه باید کرد؟ یک راه حل فوری، غیر عاقلانه و زورمدارانه این است که احزاب را تعطیل کنند. معمولاً در بسیاری از کشورهایی که تجربه ی ناموفق دموکراسی دارند، نظامیان بدنبال بهانه می گردند که با بزرگ کردن خطاهای احزاب، آنانرا سرکوب کنند و روند دموکراسی را متوقف کنند. اما دو راه حل اساسی وجود دارد. اول: باید فرصت داد تا با پیشرفت و تثبیت دموکراسی، احزاب با انتخابات مردم و با بحثهای طولانی و آزاد در مطبوعات، رادیو تلویزیون و مجلس پالایش یابند، همانگونه که در کشورهای با سابقه ی طولانی دموکراسی اتفاق افتاده است. تجربه ی این کشورها نشان داده است که در روند تثبیت دموکراسی، سیستم حزبی به سمت وضعیت پایدارتر و معقولتر پیش رفته است. در این روند احزاب افراطی حذف می شوند. احزاب کوچک در احزاب بزرگتر و معقولتر سامان می یابند و خواسته های آنان نیز تعدیل می شود. همچنین احزاب متعادلتر و معقولتر که در جهت خواستههای معقول

مردم عمل می کنند، بتدریج قویتر می شوند چون مورد اقبال مردم قرار می گیرند. بطور خلاصه در یک رقابت دموکراتیک بین احزاب، آنانی باقی می مانند که دارای پشتوانه ی تئوریک قویترند، منافع ملی را در نظر می گیرند، خواسته های افراطی ندارند و وابسته به بیگانه نیستند. و احزاب نامناسب یا به حاشیه رانده می شوند و یا حذف می شوند.

راه حل دوم: با توجه به تخصصی شدن امور سیاسی اجتماعی، بهتر است که بنیانگذاران احزاب از تحصیلات برجسته ی علمی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و امثالهم برخوردار باشند. این امر می تواند مورد تصویب مجلس قرار گیرد. در چنین صورتی قطعاً از خواسته های افراطی و روشهای غیر معقول کاسته می شود. البته دموکراتیک بودن تشکیلات داخلی احزاب، بطور اتوماتیک موجب بالا آمدن افراد متخصص تر، کارآمد تر و اخلاقی تر می شود. یعنی بتدریج سردمداران حزب بهتر خواهند شد.

در کشور ما در سه مقطع کوتاه یعنی در آغاز مشروطه، در نهضت ملی شدن نفت و در آغاز انقلاب اسلامی، نسیم دموکراسی وزیدن گرفت اما بسرعت خاموش شد. متأسفانه هیچگاه فرصت کافی برای تثبیت دموکراسی و امکان پیدایش نظام حزبی منسجم و کارآمد فراهم نشد و احزاب با زور سرکوب شدند. مسلماً بررسی علل ناپایداری دموکراسی و فعالیت حزبی در ایران، بحث تخصصی مفصلی را میطلبد اما سه عامل نقش مهمی در این ناپایداری داشته اند. اول: ناسازگاری اکثریت روحانیون با

دموکراسی. این امر موجب شد که روحانیون پیوسته با دشمنی به دموکراسی بنگرند و طبعاً توده های مردم را نیز بر ضد آن برانگیزند. دوم: سردمداران نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی درک درستی از دموکراسی نداشتند. سوم: پیدایش احزاب افراطی، گروههای سیاسی-نظامی و احزاب ضد مذهبی مثل حزب توده، این بهانه را برای صاحبان قدرت و روحانیون فراهم کرد که ریشه ی دموکراسی را بخشکانند. برای مثال در دوران دکتر مصدق، وجود حزب توده و فعالیتهای ضد مذهبی آن و وابستگی اش به شوروی، زمینه را فراهم کرد که روحانیون بزرگ و آیه الله کاشانی با کودتا همراهی کنند و در نتیجه عوامل کودتا بدون هیچ مقاومتی دوباره سرنوشت کشور را در دست گرفتند.

رکن دوم دموکراسی:

دولت شفاف و پاسخگو

شفاف بودن دولت

مفهوم شفاف بودن دولت آنست که اطلاعات در مورد کلیه ی امور دولتی شامل سیاستها، قوانین، بخشنامه ها و عملکرد دولت باید بصورت آزاد در اختیار مردم قرار گیرد. در دموکراسی جایی برای پنهانکاری نیست. عبارت دیگر پنهانکاری دشمن دموکراسی است. پنهانکاری موجب عدم آگاهی مردم میشود در حالیکه حق آنان است که از مسائل اجتماع آگاه باشند. این عدم آگاهی موجب کاهش عمق مشارکت و موجب کاهش نظارت مردم بر دستگاههای دولتی میشود که هر دو موجب تضعیف دموکراسی میشوند. همچنین پنهانکاری زمینه ی فساد دولتی را فراهم میکند. چون دیگر مردم نمیتوانند ناظر بر اعمال خلاف پنهانی باشند و عمال دولتی ترسی از اعمال خلاف نخواهند داشت. پنهانکاری حتی زمینه ی توطئه بر علیه خود دموکراسی را فراهم میکند

شفافیت حداقل چهار جنبه دارد. جنبه ی اول، ارائه ی اطلاعات واقعی در مورد سیاستها توسط خود دولت است. این اطلاعات شامل دلایل اتخاذ سیاستها، هزینه ها، ضوابط، میزان موفقیت و امثالهم می شود. معمولاً در دولتهای دموکراتیک، روابط عمومی وزارتخانه ها و سازمانها، مسئول تهیه ی گزارشهای علمی مستند در مورد سیاستهای دولتند و گزارشها در قالب مجلات دوره ای، گزارشهای مطبوعاتی و تلویزیونی به مردم ارائه می شود

جنبه ی دوم شفافیت، دسترسی مردم به اسناد دولتی است. این دسترسی می تواند بصورت غیر مستقیم توسط نمایندگان مجلس باشد. و

همچنین شامل دسترسی دستگاههای خبری به این اسناد هم می شود. جنبه ی سوم شفافیت، علنی بودن جلسات مجلس و کمیسیونهای آن و آزاد بودن گزارش جلسات مؤسساتی است که از بودجه ی دولت استفاده می کنند. جنبه ی چهارم شفافیت، مشورت مستمر دولت با مردم است. با توجه به اینکه مردم صاحبان اصلی حکومتند و همه ی سیاستها و برنامه ها برای اداره ی بهتر امور مردم است، پس مردم بهترین منبع اطلاعات پایه برای برنامه ریزی هستند. برای مثال اگر وزارت کشاورزی بخواهد برنامه ای برای کاشت برنج طراحی کند، قطعاً باید به برنجکاران مراجعه کند و اطلاعات واقعی و دست اول را از آنان بدست بیاورد. از طرف دیگر پیشنهادات و نظرات مردم باید شنیده شود و با بررسی های علمی مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین شفافیت هم شامل دادن اطلاعات صحیح به مردم است و هم شنیدن حرفهای مردم.

در چه مواردی و تا چه حد پنهانکاری مجاز است؟

مهمترین مواردی که پنهانکاری لازمست، یکی پرونده های شخصی افراد یا شرکتهای خصوصی است و دوم مسائل نظامی - امنیتی. برای حفظ آبرو و اسرار خصوصی افراد یا شرکتهای لازمست که اطلاعات پرونده های آنان محفوظ بماند. البته این بشرطی است که تخلف جدی اجتماعی انجام نداده باشند. مثلاً فرد یا شرکتی که اموال مردم را بالا کشیده،

باید به مردم معرفی شود. همچنین خطاها یا جرمهای مسئولین در ارتباط با مسئولیتشان جنبه ی خصوصی ندارد و لازم است افشاء شود. طبیعی است که حد و مرز امور خصوصی را قانون باید معین کند. در هر صورت پرونده های شخصی باید در اختیار خود متهم و یا وکیل قانونی او قرار گیرد.

مسائل نظامی - امنیتی که با حفظ مرزهای جغرافیائی کشور و حفظ جان مردم مربوط است نیز شامل پنهانکاری می شود. اما متأسفانه این حیظه ای است که می تواند مورد بیشترین سوء استفاده قرار گیرد. سازمانهای نظامی - امنیتی با استفاده از این پنهانکاری، مرتکب اعمال خلاف قانون و حقوق بشر می شوند. برای جلوگیری از این سوء استفاده ها، باید محدوده و مدت سری بودن این اطلاعات توسط نمایندگان مشخص شود. ثانیاً: باید با تصویب مجلس، همه ی نمایندگان یا در امور بسیار مهم، هیئتی برگزیده از نمایندگان، به اطلاعات سری دسترسی داشته باشند. یعنی در هیچ حالتی نباید اطلاع و نظارت مردم نادیده گرفته شود. بعلاوه با تصویب نمایندگان مردم باید این اطلاعات پس از گذشت زمان مناسب در اختیار مردم قرار گیرد

چرا شفافیت ضرورت دارد؟

اولاً: مردمی که صاحبان اصلی حکومتند بشرطی امکان دخالت (شامل انتخاب و نظارت) در اداره ی کشور دارند که اطلاعات مربوط به عملکرد حکومت را بطور آزادانه در اختیار داشته باشند. دسترسی به این

اطلاعات حق مردم است نه لطفی از طرف حکومت. ثانيا: دسترسی آزاد به اطلاعات، نکات مثبت و منفی، پیشرفته‌ها، خطاها و امثالهم، امکان نقد مستمر که نتیجه اش اصلاح مستمر است را فراهم می کند که ویژگی یک نظام دموکراتیک است.

مطبوعات

همانطور که اشاره شد، فراهم آوردن و در دسترس قرار دادن اطلاعات مربوط به حکومت شرط کاملا ضروری دموکراسی است. در بسیاری موارد درک و تفسیر روزنامه ها یا گروههای سیاسی از یک واقعیت متفاوت است. این تفاوت ممکن است به دلیل تفاوت نگرش آنان و یا اختلاف در جهت گیری سیاسی آنان باشد. در این موارد نیز باید گزارشهای مختلف بصورت آزاد در اختیار همگان باشد. خطا و کمبود بعضی گزارشها را فقط با بررسی گزارشهای دیگر می توان جبران کرد. بعلاوه، این گزارشهای مختلف درک کاملتری را از جهات مختلف در اختیار می گذارد. مثلا در اجرای یک برنامه ی خاص توسط دولت طبعا هم نقاط قوت و هم ضعف وجود دارد. معمولا روزنامه های طرفدار دولت و یا حزب دارای اکثریت، نقاط قوت را گزارش می کنند و ممکن است حتی در مورد آنان غلو کند. در نقطه ی مقابل روزنامه های حزب مخالف ممکن است روی نقاط ضعف تاکید کنند. با داشتن و دقت در این دو دسته اطلاعات است که می توان به تصویر واقعی تری از آن برنامه پی برد و تصمیم خردمندانه ای

گرفت. بنابراین در دموکراسی، باید مطبوعات و دستگاههای خبری مورد حمایت قرار گیرند. همچنین باید از استقلال دستگاههای خبری و روزنامه ها و امنیت شغلی خبرنگاران حمایت کرد. مردم نیاز دارند که هر انتقادی را از طرز اداره ی امور بشنوند و باید مراقب باشند که روزنامه هائی که از خط مشی دولت و حتی از رفتارهای شخصی مسئولین انتقاد می کنند، مورد تعرض مسئولین حکومتی قرار نگیرند. اخبار باید بدرستی و بنحو کامل به مردم عرضه شود. مردم نباید فقط به شنیدن اخباری که مسئولین جایز می دانند یا به شنیدن چیزهائی که نحوه و زمان شنیدن آنها را مسئولین تعیین می کنند، محدود شوند. این درستی و کمال، مستلزم داشتن مطبوعاتی مستقل، نیرومند و دلیر است. البته چنین مطبوعاتی در طی سالیان دراز تحقق می یابند و مطبوعات دارای این فضائل کمند و دموکراسی باید آنان را گرامی بدارد و آنها را از تعرض کوتاه نظران، متعصبان و صاحبان قدرت محفوظ بدارد.

تسلط دولت بر مطبوعات، یا مالکیت مطبوعات و دستگاههای خبری توسط افراد معدود بسیار ثروتمند و همچنین انحصار مطبوعات در دست یک یا دو حزب، همگی به زیان دموکراسی اند. هر جا که گردآوری اطلاعات و اخبار، حالت تمرکز و پخش آنها صورتی یکنواخت پیدا کند، مثل موارد فوق، دموکراسی مورد تهدید واقع می شود. وقتی گزارشی واحد با یک عبارت و عنوان به شکل قوطیهای کنسرو توسط روزنامه ها و ایستگاههای خبر پراکنی توزیع می شود، همه کس تحت تأثیر افسون آن

قرار می گیرد. چون همه ی مردم اطلاعات یکنواخت بدست می آورند، ذهنها به یک قالب ساخته می شود و اجتماع از تفسیرهای متنوع و رقابت آمیز، که فرایند دموکراتیک شدیداً به آن نیاز دارد، محروم می شود. در چنین مواردی امکان سانسور یعنی حذف بخشی از اطلاعات مهم فراهم می شود. همچنین امکان غلو در مورد بعضی خبرها و بی اهمیت جلوه دادن برخی دیگر و تفسیرهای ساختگی، یکسویه و فریبکارانه فراهم می شود. طبیعی است وقتی مردم فقط بخشی از اطلاعات یا اطلاعات غیر دقیق را در اختیار داشته باشند، درک واقعی از حوادث نخواهند داشت.

آزادی مطبوعات به معنی بی قیدی و بی بند و باری نیست. اینگونه نیست که هر کس هر آنچه خواست و بهر نحو که خواست منتشر کند. این با هدف آزادی ناسازگار است. در دموکراسی مطبوعات آزادند یعنی از فشار همیشگی طبقه ی حاکم و زورمندان در امانند و مجبور به دروغ، تحریف سانسور، مداحی و فحاشی نیستند و در نتیجه می توانند واقعیت را آنگونه که هست به مردم ارائه دهند. حال اگر در نقطه ی مقابل، روزنامه ها یا رادیو تلویزیون از این موقعیت سوء استفاده کنند و اخبار را بصورت دلبخواه تغییر دهند، تحریف کنند، سانسور کنند و دروغ بگویند، این دقیقاً همان نتیجه ی اختناق مطبوعاتی را ایجاد می کند. بنابراین اختناق و بی بند و باری مطبوعاتی نتیجه ی یکسانی بار می آورند.

مطبوعات آزاد باید اصول علمی و روانشناسی نقل و انتشار خبر و اصول اخلاقی مورد پذیرش اجتماع را رعایت کنند. مطبوعات آزادند که

راست بگویند نه دروغ بگویند. بنابراین در جامعه ی دموکراتیک باید سیستمی قانونی وجود داشته باشد که راستگویی مطبوعات را تضمین کند. دروغ، سانسور، تهمت، مداحی، فحاشی، افشای اسرار خصوصی افراد و نقض اصول اخلاقی باید ممنوع باشد و در صورت ارتکاب این جرائم توسط مطبوعات، باید مورد محاکمه و اعلام عمومی قرار گیرند. یکی از بهترین روشهای مقابله با این تخلفات، آزاد بودن کامل دادگاههای مطبوعاتی و اعلام عمومی خطاها همراه با شواهد، از طریق تلویزیون است تا خود مردم متوجه مطبوعات آلوده بشوند.

بنابراین باید شیوه هائی برای نظارت پی ریزی شوند که هم آزادیها را حفظ کند و هم مانع سوء استفاده از آزادیها شود. اجتماع دموکراتیک باید راه خود را از میان سرکوب یا تحریف مطبوعات از طرف حکومت و تحریفی که از مالکیت خصوصی مطبوعات ناشی می شود، بگشاید و پیش برود.

در کشور ما در دوره های کوتاهی در دوره ی مشروطیت، دوره ی مصدق و آغاز انقلاب اسلامی امکان انتشار مطبوعات متعدد وجود داشت. اما قانونی برای نظارت بر این مطبوعات وجود نداشت و با وجود مطبوعات وابسته به گروههای افراطی و نظامی، جو آشفته ای بر مطبوعات حاکم شد و بهانه ی لازم را برای توقیف مطبوعات فراهم کرد.

امروز دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی شفاف نیست. یعنی اطلاعات واقعی مربوط به عملکرد دستگاه حاکمه مخصوصا ولایت فقیه، که

تمامی ارکان قدرت را در دست دارد، در دسترس مردم نیست. ولایت فقیه و کلیه ی ارگانهای عظیمی که تحت فرمان اویند و ارتش و سپاه و نیروهای امنیتی تحت فرمان او، کاملا پنهانکارانه و دور از دسترس اند و حتی بازرسی مجلس هم از این ارگانها امکانپذیر نیست. تقریبا کل دستگاه خبری کشور شامل رادیو تلویزیون، که مهمترین نقش را در خبر رسانی دارد، مطبوعات اصلی مثل کیهان و اطلاعات تحت فرمان ولایت فقیهاند. روزنامه یا خبررسانی آزادی وجود ندارد و اگر روزنامه ای بطور نسبی مستقل از دولت باشد دائما تحت فشار نیروهای امنیتی قرار دارد. چنانچه در دوره ی خاتمی کلیه روزنامه ها و مجلات غیر ولایتی را یکجا توقیف کردند. آنچه در دستگاه خبر رسانی مخصوصا رادیو تلویزیون می گذرد عبارتست از:

- مداحی مستمر و خداگونه ی ولایت فقیه
- تمجید دستگاههای روحانی تحت فرمان ولایت فقیه
- تایید همیشگی و اغراق آمیز عملکرد حکومت
- اخبار یکسویه، تحریف شده و بشدت سانسور شده
- تفاسیر خبری کاملا انحرافی بنحویکه هر اتفاقی در دنیا بیفتد نتیجه ی نهائی آن تایید حکومت
- جمهوری اسلامی است.
- اطلاعات غلط از وضعیت واقعی زندگی مردم
- تکرار همیشگی نکات منفی کشورهای خارجی مخصوصا غربی و عدم ذکر نکات مثبت آنان

- اتهام دروغ و بزرگ کردن خطاهای کسانیکه بطور کامل مطیع ولایت مطلقه نیستند. در حالیکه امکان دفاع برای متهمین وجود ندارد.

- دروغ پراکنی به نفع دستگاه ولایت فقیه

بطور خلاصه کل سیستم مطبوعاتی و خبرسانی و رادیو تلویزیون ایران یک مجموعه ی تبلیغاتی افراطی ولایت فقیه است، بنحویکه اگر کسی از وضعیت واقعی زندگی مردم اطلاع نداشته باشد و در طول سالیان اخبار رادیو تلویزیون ایران را دنبال کرده باشد وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی ایران را شبیه بهشت می بیند و خارج از مرزهای ایران را جهنم. این اوج تحریف و فریب است. البته فریبکاری در تمام حکومت‌های دیکتاتوری وجود دارد ولی در دیکتاتوری مذهبی به اوج میرسد. چون مردم آنچه برچسب مذهب داشته باشد را براحتی و بدون پرس و جو می پذیرند.

پاسخگوئی دولت

پاسخگوئی دولت سه جنبه دارد: پاسخگوئی حقوقی، سیاسی و مالی. پاسخگوئی حقوقی عبارتست از مسئول بودن همه ی مقامات حکومتی از هر سه قوه ی مقننه، مجریه و قضائیه، چه انتخابی و چه انتصابی، در مقابل دستگاه قضائی است. هر کدام از مقامات، در هر سطحی،

بدون استثنای، در صورت نقض قوانین، باید توسط دستگاه قضائی مورد محاکمه علنی و در صورت اثبات جرم مورد مجازات قرار گیرند.

پاسخگوئی سیاسی، مسئولیت دولت در مقابل مجلس و مردم در قبال سیاستها، خط مشی ها، برنامه ریزیها و اجرای آنان است. این نوع پاسخگوئی به سادگی پاسخگوئی حقوقی نیست. چون ممکن است چندین نوع سیاست و خط مشی در چهار چوب قانون بگنجد ولی با هم تفاوتی عمده ای داشته باشند. بنابراین در اینجا دولت باید از خط مشی خود بطور علمی و بر اساس مستندات واقعی دفاع کند و بتواند نشان دهد که خط مشی اتخاذ شده، نسبت به خط مشی های جایگزین بهتر و علمی تر است.

پاسخگوئی مالی، مسئولیت مالی کلیه ی مقامات دولتی در مقابل مردم، مجلس، دستگاه قضائی، مقامات بالاتر سازمانی و دستگاههای حسابرسی است. معمولا گام اول در پاسخگوئی مالی، پاسخگوئی به دستگاههای حسابرسی دولتی است و در صورت جدی بودن خطا می تواند به مجلس یا دستگاه قضائی هم برسد. در دموکراسی وزراء و رئیس دولت در مقابل مجلس پاسخگو هستند. مجلس می تواند از وزراء سؤال کند و وزرا موظف به پاسخگوئی هستند. در صورت ضرورت، مجلس می تواند وزراء را و حتی رئیس دولت را مورد استیضاح قرار دهد و در صورت قانع نشدن می تواند آنانرا بر کنار کند. اعضاء دولت همچنین در مقابل مردم پاسخگو هستند.

قوه ی قضائیه در مقابل مقام منصوب کننده ی مسئولین قضائی (که در دموکراسیهای مختلف متفاوت است) و در مقابل مجلس و مردم پاسخگو است. مجلس می تواند در کلیه ی امور کشور بررسی و تفحص کند و مسئولین مربوطه را مورد سؤال قرار دهد. بنابراین حق نظارتی مجلس شامل قوه ی قضائیه هم می شود و در دموکراسیهای مختلف، روشهای متفاوتی برای عزل مقامات قضائی متخلف وجود دارد.

مجلس در مقابل مردم پاسخگو است. بهتر است تدابیری اندیشیده شود که اعضاء مجلس در مقابل مجلس هم پاسخگو باشند. بدین نحو که مجلس بتواند اعضاء متخلف را مورد سؤال قرار دهد و حداقل بتواند خطاکاری یا جرم عضو متخلف را در اختیار مردم قرار دهد تا مردم در انتخابات بعدی با آگاهی بیشتری بتوانند رأی دهند و خود مردم در مورد نماینده ی متخلف تصمیم بگیرند.

واضح است که تمامی اعضاء سه قوه، از بالاترین مقام تا کارمندان جزء، در صورت تخلف و یا نقض قانون، باید بدون هیچ ملاحظه ای مورد محاکمه و در صورت اثبات جرم، مجازات شوند. یکی از فوائد مجزا بودن سه قوه این است که قوه ی قضائیه بدون وابستگی به اجزای دیگر حکومت و بدون ملاحظه کاری بتواند با قدرت با هر مقام متخلفی برخورد کند.

آزادی بیان مهمترین روش کنترل، نظارت و پاسخگوئی

آزادی بیان ارزاترین و مؤثرترین وسیله ی نظارت بر دولت و حتی نظارت بر مؤسسات خصوصی است. در حالیکه سازمانهای عریض و طویل بازرسی، خود نیاز به بازرسی دارند و احتمال سازشکاری با دستگاهها یا مقامات متخلف وجود دارد، آزادی بیان تضمین کننده ی پاسخگوئی دولت به مردم است. با وجود آزادی بیان همیشه چشمانی باز نظاره گر عملکرد دستگاههای حکومتی است.

اما چگونه؟ اول: خبرنگاران و مطبوعات و رادیو تلویزیون چشمان همیشه باز و کنجکاو دموکراسی هستند. خدمات اینها به تصحیح و تکامل دموکراسی فوق العاده است و بدون دستگاههای خبری و خبرنگاران کاملاً آزاد، دموکراسی محال است موفق شود. بهمین دلیل بسیاری از متخصصان علوم سیاسی، آزادی بیان را یکی از ارکان دموکراسی می دانند. در اینجا نیز شفافیت و پاسخگوئی دولت، رکن دموکراسی محسوب شد، که جوهر شفافیت، آزادی بیان است. بدون آزادی بیان شفافیت محال است.

دوم: آزادی بیان این امکان را فراهم می کند که هر فرد در برخورد با کار خلاف قانون، بتواند بصورت علنی و بدون هیچ ترسی از آن انتقاد کند، به مقامات بالاتر گزارش کند، شکایت قضائی کند و یا آن خطا را بصورت آزاد در مطبوعات و رادیو تلویزیون اعلام کند.

سوم: خطاکاری سازمانهای دولتی می تواند توسط کارمندان همان دستگاه بطور آزاد افشاء شود، بدون اینکه کارمند افشاء کننده در معرض تهدید قرار گیرد.

چهارم: مردم کاملا آزادند که برای مقابله با خطاهای بزرگ یا پیشنهاد تغییرات، تظاهرات علنی انجام دهند و در نتیجه موجب افشاء گسترده ی خطاکاری و جلب توجه و پشتیبانی بقیه ی مردم شوند.

با توجه به اینکه افکار عمومی در دموکراسی اهمیت اساسی دارد، احزاب به دقت به افکار عمومی توجه دارند. چون اگر افکار عمومی از پشتیبانی یک حزب رو بگرداند، آن حزب در انتخابات بعدی رأی نخواهد آورد. بنابراین آزادی بیان به روشهای فوق دولت را مجبور به پاسخگوئی علنی به مردم می کند. چون اگر دولت به انتقادات پاسخ درست ندهد، انتقادات بعنوان عیوب دولت پذیرفته می شود. بنابراین دولت مجبور است از عملکرد خود دفاع کند و اگر فردی در دستگاه دولتی تخلف جدی انجام داده باشد، دولت مجبور می شود او را برکنار کند و به تخلف وی رسیدگی کند و در صورت لزوم او را به دادگاه معرفی کند. در کشورهای دموکراتیک، صرف آزادی بیان موجب می شود که با افشاء خلافاکاری مقامات توسط وسائل ارتباط جمعی، آنان از کار برکنار شوند یا استعفا دهند.

جالب است که آزادی بیان موجب نظارت بر مؤسسات خصوصی هم می شود. چون ناتوانی یا خطاکاری مؤسسات خصوصی نیز در معرض افشاء علنی است. مخصوصا با وجود رقابت در اقتصاد آزاد، واضح است که مؤسسه ی خصوصی که محبوبیت اجتماعی اش کاسته شود، مشتری و در آمدش نیز کاسته می شود. بهمین دلیل مؤسسات خصوصی نیز مجبورند

مراقب اعمال خویش باشند و در صورت انجام خطا به فکر اصلاح باشند. بنابراین آزادی بیان مهمترین و مؤثرترین روش رفع خطا و اصلاح مستمر، یا کنترل و نظارت مستمر بر دولت در دموکراسی است.

رکن سوم دموکراسی:

حقوق مدنی – سیاسی و دفاع از آن

حقوق بشر و عمل به آن هم پیش فرض و هم یکی از ارکان دموکراسی است. یعنی بدون قبول حقوق بشر، قبول دموکراسی امکانپذیر نیست (پیش فرض). و بدون عمل و حفاظت از حقوق بشر، دموکراسی ایجاد نمی شود و دوام نمی آورد (رکن). حقوق مدنی-سیاسی شامل بخشهایی از حقوق بشر است که در قالب قانون اساسی حکومت دموکراتیک گنجانده می شود. حقوق مدنی-سیاسی رابطه ی بین شهروندان و حکومت را نیز تعیین می کند.

برخی از حقوق مدنی-سیاسی عبارتند از: حق حیات، مصونیت از اعمال شکنجه، حق برخورداری از محاکمه ی عادلانه، آزادی فکر و عقیده، آزادی بیان، آزادی در زندگی خصوصی و آزادی شرکت در تشکلهای و فعالیتهای سیاسی. دولت دموکراتیک نمی تواند در استفاده از حقوق مدنی-سیاسی افراد و گروهها مداخله کند. برخی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در مرتبه ی بعد برای یک زندگی انسانی و برای دوام دموکراسی ضروری هستند عبارتند از: حق برخورداری از تغذیه ی

سالم، برخورداری از بهداشت، حق تحصیل، حق مسکن، برخورداری از سطح زندگی قابل قبول، حق اشتغال، برخورداری از درآمد یکسان در مقابل کار یکسان، حق امنیت اجتماعی، حق شرکت در فعالیتهای اجتماعی - فرهنگی. این حقوق مستلزم آنست که در مواقعی که بدلائلی مثل فقر یا معلولیت یا بیکاری، فردی قادر به تأمین زندگی خود نیست، دولت تا حد امکان به وی کمک کند.

حقوق مبتنی بر قانون اساسی، علاوه بر موارد فوق، حق و چگونگی مشارکت فرد را در انتخابات ادواری، چه بعنوان رأی دهنده و چه بعنوان کاندید، مشخص می کند. همچنین حریم زندگی خصوصی افراد را که از مداخله ی دولت در امان است، مشخص می کند. و روشهای محافظت از حقوق افراد جامعه توسط دستگاههای دولتی و مخصوصاً دستگاه قضائی را نیز مشخص می کند.

تمام نهادهای حکومت دموکراتیک موظفند حقوق مبتنی بر قانون اساسی شهروندان را محترم شمارند و از آنها دفاع کنند. ولی چنانچه حقوق فرد مورد تجاوز قرار گرفت، چه توسط دستگاه اداری یا توسط دیگر شهروندان، باید دستگاه قضائی قدرتمند، بیطرف و مستقل از وی دفاع کند. همچنین دستگاه قضائی برای کنترل و جلوگیری از سوء استفاده ی تمام سیستم حکومتی لازمست. دستگاه قضائی باید بقدری توانمند و مستقل باشد که بتواند

عالیترین مقامات اجرایی مثل رئیس جمهور، وزراء و نمایندگان مجلس و خود مقامات قضائی را در صورت تخلف، مورد محاکمه و مجازات قرار دهد. بنابراین همانطور که مجلس منتخب مردم و دولت شفاف برای دموکراسی اهمیت اساسی دارند، یک دستگاه قضائی قدرتمند، بیطرف، و مستقل نیز برای دموکراسی ضرورت دارد. در اینجا چند اصل از حقوق بشر در مورد حقوق قضائی را ذکر می کنیم:

- قانون باید از حقوق همه ی افراد بطور یکسان حمایت کند: اصل ۷ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

" همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه ی حاضر باشد، و بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره مند گردند. "

- حق مراجعه به دادگاه صالح: اصل ۸ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:
" در برابر اعمالی که به حقوق اساسی فرد تجاوز کنند - حقوقی که قانون اساسی یا قوانین دیگر برای او به رسمیت شناخته است - هر شخصی حق مراجعه ی مؤثر به دادگاه‌های ملی صالح را دارد. "

- ممنوعیت توقیف خودسرانه ی افراد: اصل ۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"هیچ کس را نباید خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید کرد."

- حق رسیدگی عادلانه به دعوای افراد: اصل ۱۰ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"هر شخص با مساوات کامل حق دارد که دعوایش در دادگاهی مستقل و بی طرف، منصفانه و علنی رسیدگی شود و چنین دادگاهی در باره ی حقوق و الزامات وی، یا هر اتهام جزایی که به او زده شده باشد، تصمیم بگیرد."

- فرد تا قبل از اثبات جرم بی گناه محسوب می شود: اصل ۱۱ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

"۱- هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.
۲- هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نشده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق میگرفت، درباره ی کسی اعمال نخواهد شد."

همچنین بسط حقوق فوق در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است:

اصل ۹:

" ۱. هر کس حق آزادی و امنیت شخصی دارد. هیچ کس را نمی‌توان خودسرانه (بدون مجوز) دستگیر یا بازداشت (زندانی) کرد. از هیچ کس نمی‌توان سلب آزادی کرد مگر به جهات و طبق آئین دادرسی مقرر به حکم قانون.

۲- هر کس دستگیر می‌شود باید در موقع دستگیر شدن از جهات (علل) آن مطلع شود و در اسرع وقت اختاریه‌ای دائر بهر گونه اتهامیکه به او نسبت داده می‌شود دریافت دارد.

۳- هر کس به اتهام جرمی دستگیر یا بازداشت (زندانی) می‌شود باید او را در اسرع وقت در محضر دادرسی یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضایی باشد حاضر نمود و باید در مدت معقولی دادرسی یا آزاد شود. بازداشت (زندانی نمودن) اشخاصی که در انتظار دادرسی هستند نباید قانونی کلی باشد لیکن آزادی موقت ممکن است موکول باخذ تضمینهایی بشود که حضور متهم را در جلسه دادرسی و سایر مراحل رسیدگی قضایی و حسب مورد برای اجرای حکم تأمین نماید.

۴- هر کس که بر اثر دستگیر یا بازداشت (زندانی) شدن از آزادی محروم می‌شود حق دارد که به دادگاه تظلم نماید به این منظور که دادگاه بدون تأخیر راجع به قانونی بودن بازداشت اظهار رأی بکند و در صورت غیرقانونی بودن بازداشت حکم آزادی او را صادر کند.

۵- هر کس که بطور غیرقانونی دستگیر یا بازداشت (زندانی) باشد حق جبران خسارت خواهد داشت."

- ضرورت رفتار انسانی با زندانی: اصل ۱۰ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

"۱- درباره کلیه افراد که از آزادی خود محروم شده‌اند باید با انسانیت و احترام به حیثیت ذاتی شخص انسان رفتار کرد.

۲. الف - متهمین جز در موارد استثنایی از محکومین جدا نگاهداری خواهند شد و تابع نظام جداگانه‌ای متناسب با وضع اشخاص غیرمحکوم خواهند بود.

ب - نوجوانان متهم باید از بزرگسالان جدا بوده و باید در اسرع اوقات ممکن در مورد آنان اتخاذ تصمیم بشود.

۳. نظام زندانها متضمن رفتاری با محکومین خواهد بود که هدف اساسی آن اصلاح و اعاده حیثیت اجتماعی زندانیان باشد. نوجوانان بزهکار باید از بزرگسالان جدا بوده و تابع نظامی متناسب با سن و وضع قانونیشان باشند."

- حق داشتن شرایط مطلوب محاکمه: اصل ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی:

" ۱. همه در مقابل دادگاهها و دیوانهای دادگستری متساوی هستند. هر کس حق دارد به این که به دادخواهی او منصفانه و علنی در یک دادگاه

صالح مستقل و بیطرف تشکیل شده طبق قانون رسیدگی بشود و آن دادگاه درباره حقانیت اتهامات جزائی علیه او یا اختلافات راجع به حقوق و الزمات او در مورد مدنی اتخاذ تصمیم بنماید. تصمیم به سری بودن جلسات در تمام یا قسمتی از دادرسی خواه به جهات اخلاق حسنه یا نظم عمومی یا امنیت ملی در یک جامعه دموکراتیک و خواه در صورتی که مصلحت زندگی خصوصی اصحاب دعوی اقتضاء کند و خواه در مواردی که از لحاظ کیفیات خاص علنی بودن جلسات مضر به مصالح دادگستری باشد تا حدی که دادگاه لازم بداند امکان دارد، لیکن حکم صادر در امور کیفری یا مدنی علنی خواهد بود مگر آنکه مصلحت صغار طور دیگری اقتضای نماید یا دادرسی مربوط به اختلافات زناشویی یا ولایت اطفال باشد.

۲. هر کس به ارتکاب جرمی متهم شده باشد حق دارد بی‌گناه فرض شود تا این که مقصر بودن او بر طبق قانون محرز بشود.

۳. هر کس متهم به ارتکاب جرمی بشود با تساوی کامل لاقفل حق تضمینهای ذیل را خواهد داشت:

الف - در اسرع وقت و به تفصیل به زبانی که او بفهمد از نوع و علل اتهامی که به او نسبت داده می‌شود مطلع شود.

ب - وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاع خود و ارتباط با وکیل منتخب خود داشته باشد.

ج - بدون تأخیر غیرموجه درباره او قضاوت بشود.

د- در محاکمه حاضر بشود و شخصاً یا به وسیله وکیل منتخب خود از خود دفاع کند و در صورتی که وکیل نداشته باشد حق داشتن وکیل به او اطلاع داده شود و در مواردی که مصالح دادگستری اقتضاء نماید از طرف دادگاه رأساً برای او وکیلی تعیین بشود که در صورت عجز او از پرداخت حق الوکاله هزینه‌ای نخواهد داشت.

ه- از شهودی که علیه او شهادت می‌دهند سئوالات بکند یا بخواهد که از آنها سئوالاتی بشود و شهودی که له او شهادت می‌دهند با همان شرایط شهود علیه او احضار و از آنها سئوالات بشود.

و- اگر زبانی را که در دادگاه تکلم می‌شود نمی‌فهمد و یا نمی‌تواند به آن تکلم کند یک مترجم مجاناً به او کمک کند.

ز- مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید.

۴. آئین دادرسی جوانانی که از لحاظ قانون جزا هنوز بالغ نیستند باید به نحوی باشد که رعایت سن و مصلحت اعاده حیثیت آنان را بنماید.

۵. هرکس مرتکب جرمی اعلام بشود حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالیتری طبق قانون مورد رسیدگی واقع بشود.

۶. هرگاه حکم قطعی محکومیت جزائی کسی بعداً فسخ بشود یا یک امر حادث یا امری که جدیداً کشف شده دال بر وقوع یک اشتباه قضایی باشد و بالتیجه مورد عفو قرار گیرد شخصی که در نتیجه این محکومیت متحمل

مجازات شده استحقاق خواهد داشت که خسارت او طبق قانون جبران بشود مگر این که ثابت شود که عدم افساء به موقع حقیقت مکتوم کلا یا جزاً منتسب به خود او بوده است.

۷. هیچ کس را نمی توان برای جرمی که به علت اتهام آن به موجب حکم قطعی صادر طبق قانون آئین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد."

رکن چهارم دموکراسی:

جامعه ی دموکراتیک و مدنی

به عقیده ی بسیاری از صاحب‌نظران علوم سیاسی، جامعه ی مدنی یکی از پایه های اساسی و جدائی ناپذیر دموکراسی است. جامعه ی مدنی، جامعه ای است که دارای تشکلهای اجتماعی غیر دولتی، داوطلبانه، مستقل و خودگردان است که با هدف پیشبرد منافع و علائق افراد عضو تشکیل می شود. این تشکیلات می تواند بصورت احزاب، اتحادیه، صنف، باشگاه، انجمن، سندیکا، مؤسسات مطبوعاتی و تشکلهای دیگر باشند. این تشکلهای دارای سازماندهی اند و بر اساس قوانین مشخص اداره می شوند. قوانین مصوبه ی مجلس که عام و فراگیرند و بر اصل تشکیلات و رابطه ی تشکلهای مختلف با هم و رابطه ی آنان با دولت و موضع قانونی آنان در جامعه نظارت دارند. اما هر تشکیلاتی دارای مقررات جزئی تری است که سازمان داخلی و روابط اعضاء و هدف و نحوه ی فعالیت آنرا تعیین می کند که توسط اعضاء تصویب می شود.

ساختار داخلی تشکلهای باید دموکراتیک باشد. تنها در این صورت است که می توانند برای دموکراسی مفید باشند و فرهنگ و شخصیت دموکراتیک را پرورش دهند. تشکلهای اقتدارگرایانه که بر محور یک فرد و یا یک ایدئولوژی دگماتیستی قرار دارند و اعضاء عادی حقی در انتخاب مسئولین و اظهار نظر جدی ندارند، کاملاً به زیان دموکراسی و به زیان هر حکومت ملی هستند. نمونه ی این تشکلهای فاشیستی، نازی و کمونیستی بودند که در درون خود اعضای قدرت گرا و انحصارطلب را جمع کرده و پرورش دادند و در نهایت در مواردی توانستند با کسب قدرت، دموکراسی را نابود کنند.

تشکلهای باید شفاف باشند. یعنی جزئیات آنچه در هر تشکل می گذرد، علنی و در دسترس اعضاء و مطبوعات باشد. تجربه نشان داده است که تشکلهای پنهانکار، اهداف غیر قانونی و غیر ملی را دنبال می کنند و گرنه نیازی به پنهانکاری نیست. بدیهی است که تشکلهای مافیا مانند موجب تضعیف دموکراسی می شوند. رابطه ی بین تشکلهای باید مبنی بر تساهل، برابری، قانونمندی و دموکراتیک باشد. تشکلهای خشونت طلب، انحصارگرا و قانون شکن در جهت نابودی دموکراسی گام بر می دارند.

تشکلهای جامعه ی مدنی باید اصول اخلاقی مورد پذیرش جامعه را رعایت کنند. تشکلهایی که با هدف انحراف اخلاقی و نابود کردن اخلاق جامعه گام می نهند برای هر ملتی زیانبارند. پایداری هر حکومتی از جمله دموکراسی به آزادی عقیده، احترام متقابل بین صاحبان عقاید مختلف و

تساهل بستگی دارد. گروه‌هایی که با بی احترامی و خشونت در پی براندازی عقائد یا ادیان دیگرند موجب ناپایداری دموکراسی می شوند. تجربه ی تاریخی نشان داده است که گروه‌های ضد مذهبی، مانند گروه‌های کمونیستی در کشور های اسلامی، موجب ناپایداری اجتماعی می شوند.

همانند گروه‌های ضد مذهبی، تشکلهای مذهبی افراطی و مطلق گرا که معتقدند تنها روش آنان صحیح است و در پی تحمیل عقیده ی خود به هر قیمتی به جامعه هستند، نیز موجب تنش‌های شدید اجتماعی و ناپایداری ملی می شوند. القاعده مثال روشنی از این گروه‌های افراطی است که نه تنها موجب تنش‌های شدید ملی بلکه موجب تنش‌های بین المللی شده اند. اصولاً چون دموکراسی، منش تساهل و مدارا و همزیستی انسانی و مسالمت آمیز است، با هیچ روش و عقیده ی افراطی سازگار نیست، مانند نژادپرستی، ملی گرائی افراطی، راست افراطی، ضد مذهبی یا مذهبی افراطی.

تشکلهای جامعه ی مدنی باید هویت ملی یک کشور را بپذیرند، وابسته به بیگانه نباشند و در جهت فروپاشی ملی عمل نکنند. اصولاً وجود ملت و هویت ملی مقدم بر هر نوع حکومتی از جمله دموکراسی است. گروه‌هایی که ملیت و استقلال جامعه را به مخاطره می اندازند پایه های اساسی هر نوع حکومتی را تخریب می کنند. بنابراین گروه‌های تجزیه طلب و قومیت گرای افراطی موجب ناپایداری دموکراسی می شوند. با توجه به آنچه گفته شد، مخصوصاً برای کشورهایی که تازه وارد میدان دموکراسی شده اند، داشتن جامعه ی مدنی با تشکلهای سالم امر آسانی

نیست. در آغاز دموکراسی معمولاً تشکلهای ناسالم در جامعه ظهور پیدا می کنند. راه حلهائی برای بهبود تدریجی تشکلهای در بحث احزاب مطرح شد، اما بهر صورت مجاز دانستن تشکلهای افراطی، بازی با آتش است. بنابراین تشکلهای تجزیه طلب، نژادپرست، و تشکلهایی که در پی حاکم کردن یک ایدئولوژی بر کل جامعه هستند مثل کمونیستها و مذهبیبونی که در پی حاکم کردن بلا منازع مذهبند، نباید اجازه ی فعالیت داشته باشند.

تشکلهای اجتماعی سالم در جامعه ی مدنی دستاوردهای مثبت متعددی برای جامعه دارند. از جمله: اول: محدود کردن قدرت دولت، بنحویکه دولت قادر به کنترل کلیه ی فعالیتهای اجتماعی و نفوذ در تمامی جنبه های زندگی مردم نباشد.

دوم: تشکلهای موجب می شوند که مردم بتوانند برای حل مشکلات خود، در چهار چوب آنان دست به فعالیت گروهی بزنند. که این امر موجب همکاری وسیع مردمی و استفاده از توان وسیع مردم برای رفع مشکلات و پیشرفت و اصلاح امور جامعه می شود.

سوم: تشکلهای بعنوان کانالی برای ابلاغ افکار عمومی به دولت عمل می کنند.

چهارم: تشکلهای وسیله ای برای فشار به دولت برای انجام خواست مردماند و حصار می هستند در مقابل تعدیاتی که علیه مردم صورت می گیرد.

پنجم: مهمترین دستاورد جامعه ی مدنی، پرورش شخصیت دموکراتیک و تمرین دموکراسی در نهاد های دموکراتیک جامعه ی مدنی است. تشکلهایی

مثل انجمنهای دانش آموزی و دانشجویی، تشکلهای صنفی، شوراهای محلی و امثالهم، این امکان را فراهم می کنند که مردم با روشها و منشهای دموکراتیک آشنا شوند و طبعاً توانائی و مسئولیت پذیری بهتری برای مشارکت در اداره ی اجتماع پیدا کنند.

فصل ۴

شخصیت دموکراتیک

یا

شرائط روانشناختی دموکراسی^۱

شخصیت دموکراتیک یعنی خصوصیات، منش و عاداتهای ذهنی که اعضای یک اجتماع باید دارا باشند تا بتوانند دموکراسی را عملی کنند. اگر چه شرائط روانشناختی دموکراسی، تجسم صوری در قالب قوانین، اسناد و نهادها ندارند ولی در پشت آنان قرار گرفته اند و پشتیبان آنان هستند. همه ی فعالیتهای دموکراتیک در نهایت به منش (خلق و خوی) شهروندان

^۱ - برداشت آزاد از Cohen Carl، Democracy، The University of Georgia Press، chapter 21

بستگی دارد. بهمین دلیل با خلق و خوی استبدادی نمی توان دموکراسی موفق‌تری داشت. دقیقاً نمی توان گفت که اعضای یک اجتماع دموکراتیک تا چه حد باید شرائط روانشناختی دموکراسی را به ظهور برسانند. اما می توان گفت که لازم نیست تمام اعضای اجتماع دارای این صفات باشند اما دموکراسی ایجاب می کند که بیشتر اعضاء در بیشتر زمانها این صفات (منش) را ظاهر سازند. به این خلق و خوی مخصوصاً در مواقع بحرانی و در مسائل بحث انگیز نیاز بیشتری است.

در مقابل شخصیت دموکراتیک، شخصیت اقتدار طلب یا مستبد قرار دارد. شخصیت اقتدار طلب در مقابل قدرت برتر تسلیم است و نسبت به زیردستان سلطه جو و ظالم است و با دیگران احساس برابری نمی کند. همچنین پیوسته مترصد تصاحب قدرت است و از مشارکت و کنترل قدرت پرهیز دارد.

منشهای شخصیت دموکراتیک هم جزو شرائط دموکراسی اند یعنی موفقیت و دوام دموکراسی بستگی مستقیم به آن منشها دارد و هم از نتایج دموکراسی اند یعنی نظام دموکراتیک موجب پرورش منشهای دموکراتیک در اعضای جامعه می شوند.

ویژگیهای روانی شهروندان دموکراسی عبارتند از:

۱- شهروندان معترف به خطا و نقص

شهروند دموکراسی لازمست معترف به خطا باشد نه صرف استعداد ارتکاب خطا. خطاکاری بشر در کلیه ی امور بدیهی است و نیاز به بحث علمی ندارد. اما در روانشناسی ادراک نیز ثابت شده که خطا جزو ساختار ذهنی ماست و اصولاً ذهن بدون خطا، وجود ندارد. استعداد خطا یکی از دلائل پشتیبان دموکراسی نیز هست. بدین معنی که چون همه ی افراد بشر بلااستثناء خطاکار و ناقصند، لازمست که همه ی امور اجتماعی از جمله حکومت با مشارکت و با کمک عقلی همدیگر اداره شوند. چون همکاری عقلی موجب کشف خطاها و تقویت درستی ها می شود. بنابراین دموکراسی به شهروندانی نیاز دارد که نسبت به لغزش پذیری خود آگاه باشند و گریز ناپذیری آدمی از خطا را تشخیص دهند. چون کسیکه گمان می کند خطا نمی کند، نیازی به مشارکت فکری دیگران احساس نمی کند. دموکرات لازم است هیچ موضعی در مورد واقعیات، عقائد و یا اصول اخلاقی را بطور مطلق بی نیاز از تصحیح نپندارد.

لازمه ی قبول خطا این نیست که هیچ اصل یقینی وجود ندارد. ما در زندگی روزمره مان با صدها مورد امور یقینی سروکار داریم و در دانش و اعتقاداتمان نیز قضایای یقینی فراوان داریم. لازمه ی قبول خطا، انکار لغزش ناپذیری ادعای حقیقت است.

این نگرش پیامدهای مهمی دارد. اگر تمام باورها و نظرات در معرض خطای احتمالی و نقصان هستند، پس در مورد هیچ موضوع مهمی بدون شنیدن افکار متضاد نباید تصمیم گرفت و همه ی افراد ذینفع را باید به مشارکت فراخواند. نیاز به چندین مجرای اطلاعاتی آزاد، از این اعتقاد ناشی می شود که به هیچ منبع خبری واحدی نمی توان اطمینان قطعی داشت. لازمه ی این امر آزادی بیان و وجود مطبوعات متعدد آزاد است. جائی که گزارشها و عقائد مختلف شنیده نشوند و تمام مجاری خبری فقط یک نظر را عرضه کنند، تمایل به ارزیابی انتقادی فروخواهد نشست. همین استدلال عینا در مورد نقص بشری صادق است. هیچگاه همه ی حقیقت پیش یک نفر نیست. حتی ممکن است همه ی حقیقت پیش همگان هم نباشد، چنانچه در امور پیچیده ی علمی و اجتماعی چنین است. اما ممکن است هر کس بخشی از حقیقت را بداند که با همیاری اندیشه ها، پاره های حقیقت در کنار هم خواهند نشست و دید کاملتری را ایجاد می کند، هر چند که کاملترین نیست. کاملترین، هدفی است که بشر پیوسته بدنبال آنست و انگیزه ی تکامل بشری است.

پذیرفتن استعداد خطا و نیاز به مشارکت عقول بدین معنی نیست که همه ی نظرات ارزش یکسانی دارند. مسلما چنین نیست. و بهمین دلیل نیز باید آزادی بیان و مباحثه ی آزاد را ارج نهاد تا سره از ناسره شناخته شود و نظرات صحیحتر و ارزشمندتر نمایان شوند.

۲- شهروندان تجربی اندیش

شهروندان دموکراسی لازم است تجربی اندیش باشند. یعنی وقتی با موقعیتهای مسئله انگیز روبرو شدند، آمادگی داشته باشند که انواع راه‌های پیشنهادی را بیازمایند، ابتدا با روش بحث و استدلال و در صورت نیاز با روش تجربی. آزمایش‌گرائی موجب آشکار کردن مواضع خطای نظریات مختلف می‌شود. جامعه‌ی دموکراتیک به آنچه هست قانع نیست. دائما با روشهای علمی اطلاعات لازم در مورد موضوعات مبتلا به جامعه را جمع‌آوری می‌کند. نیازها، نقائص و مشکلات را می‌فهمد. راه‌ها و پیشنهادات مختلف را با آغوش باز می‌پذیرد و در روند بحث آزاد و بررسی علمی، روشهای پیشنهادی را تصفیه و تکمیل می‌کند و پس از تصویب به اجراء می‌گذارد. و باز نتایج اجراء آنرا با روش علمی بررسی می‌کند و باز به تجدید نظر و اصلاح می‌پردازد. این روند بطور مستمر، موجب ارتقای قوانین و روشهای اجرائی در یک حکومت دموکراتیک می‌شود. بهمین دلیل حکومت دموکراتیک تکامل‌پذیرترین نوع حکومت است.

۳- شهروندان نقاد

شهروندان دموکراسی در مقابل مسئولین، نگرش انتقادی دارند. نگرش انتقادی به معنی بی اعتمادی نیست. در دموکراسی چون مسئولین توسط مردم انتخاب می شوند، بیشترین اعتماد متقابل بین مردم و مسئولین وجود دارد. ولی این اعتماد به معنی بری از خطا دانستن مسئولین نیست. بنابراین در دموکراسی اعتماد همراه با نگرش انتقادی و اصلاح گرایانه وجود دارد.

هیچ درجه ای از هوشمندی یا حسن اعتماد، قانونگذار یا مجری را از خطا مصون نمی کند. پیچیدگی وظائف مسئولین، تعداد مواردی که باید در باره شان قضاوت کنند، فشارهایی که از جانب منافع متعارض به آنان وارد می شود و عوامل متعدد دیگر، احتمال خطای آنانرا در انجام وظائفشان افزایش می دهد. اما قدرت تمایل دارد که خطاکاری قدرتمند را نادیده بگیرد. قدرت، احساس برتری در قدرتمند ایجاد میکند و مردم عادی هم او را برتر می دانند و طبعاً کمتر خطاکار می دانند. این در حالیست که خطای صاحبان قدرت بسیار زیانبار است. بنابراین برای کاستن از تعداد خطاها و اصلاح پیامدهای آنان، داورها و کارهای مقامهای حکومتی باید پیوسته در معرض انتقاد مداوم مردم قرار داشته باشد. بدون شک این انتقادهای مداوم به مذاق اولیای امور چندان خوش نمی آید. مسلماً مقامات دولتی از اتهام قصور و خطا رنجیده خاطر می شوند. با وجود این، باید انتقاد قوی ادامه یابد. در اکثر مواقع آنچه مورد انتقاد قرار می گیرد، شخصیت فرد مسئول نیست بلکه داورها و عملکرد اوست و او با انتخاب شدن از طرف مردم،

خود را در معرض این فرایند تردید و انتقاد قرار داده است. انتقاد مداوم باید نصیب هر صاحب مقامی در دموکراسی شود. باری است گران اما آنرا به عنوان بخشی از بهائی که برای حکومت شایسته پرداخته می شود، باید بردوش کشید. برای یک صاحب مقام با وجدان، این پاداش کافی است که مردم بدانند که وظیفه اش را خوب انجام داده است.

در دموکراسی، خبرنگاران و مطبوعات بیشترین سهم را در نقد حکومت بعهدہ دارند و باید محترم و گرمی داشته شوند. خبرنگاران زبان گویای ملت و واسطه ی انتقال مشکلات و انتقادات از مردم به رهبران سیاسی هستند. افشاگریهای خبرنگاران گاهی مسیر تصمیم گیریهای سیاسی را تغییر می دهد و گاهی موجب تعویض مسئولین می بهمین دلیل است که در جوامع دموکراتیک، خبرنگاران وظیفه شناس و فعال جایگاهی رفیع در بین مردم شود. دارند.

روحیه ای که مردم با آن به شخص رهبران سیاسی می نگرند نیز نشانگر منش دموکراتیک آنان است. مردم به سلاطین و دیکتاتورها، بیشتر با دهشت می نگرند تا حرمت. دیکتاتور با عنوانهای پرطمطراق مثل منجی، رهبر کبیر و مقام عظمای مورد ستایش قرار می گیرد. برخی مثل فراعنه ی مصر و امپراطوران ژاپن یا مقامات روحانی، مورد پرستش مردم قرار می گیرند، و پس از مرگ از مرده شان خدا می سازند. در نقطه ی مقابل، رهبران دموکراسی قدرتی محدود را برای زمانی محدود و به عنوان خادمان مردم بدست می آورند. اینان از جانب شهروندان برای برآوردن نیازهایشان

برای مشاغلی انتخاب شده اند. این افراد از آنجا که توانسته اند برای انتخاب شدن در چنین مشاغلی، اعتماد و حمایت مردم را جلب کنند، شایسته ی احترامند ولی شایسته ی تجلیل نیستند. احترام به آنان لازم است ولی دهشت در حضور آنان بیجاست و بت ساختن از آنان کاری است ابلهانه.

در جوامع غیر دموکراتیک، از جمله جمهوری اسلامی ایران، اصولاً تصور خطا در مورد افراد برتر وجود ندارد. در کودکی، پدر و مادر، بی خطا تلقی میشوند. سپس در مدرسه معلمها و در جامعه رهبران کشور. رهبر روحانی کشور مقامی پس از خدا دارد، بی هیچ خطا و لغزش و با عالیترین سطح فرزاندگی. این محیط تربیتی نهایتاً شهروندانی را می پرورد که مطیع مطلقند و هیچگاه خود را در سطحی نمی بینند که نقش یک انسان مستقل و با فکر را داشته باشند. همه ی خطاها و نقائص را از خود می دانند. افرادی با احساس حقارت و بدون اعتماد به نفس اند، بنحویکه همیشه نسبت به نظرات خویش بدگمانند. خود را کوچکتر از آن می دانند که نقشی جدی حتی در زمینه ی تخصصی خود داشته باشند. خلاقیتی ندارند چون اولین لازمه ی روانی خلاقیت یعنی اعتماد به نفس را ندارند. در ایران واژه ی مقدس در مورد رهبر، حکومت، سپاه، دستگاههای امنیتی و روحانیون بکار برده می شود، و مرتباً توسط تلویزیون تکرار می شود. مقدس یعنی بی نقص، بی خطا و صد در صد طاهر. با چنین تصویری اصولاً گمان خطا در مورد این مقدسات وجود ندارد و طبعاً امکان نقد و ارزیابی و اصلاح هم

بی معنی است. با چنان زمینه‌ی تربیتی و چنین حکومت مقدسی، جامعه‌ی ما داریم خاموش، مطیع، ناتوان، بی اعتماد به خود، غیر خلاق و مصرف کننده‌ی هنر و علم دیگران. آیا هیچگاه اندیشیده‌اید که چرا جامعه‌ی ما از زادن متفکران بزرگ عقیم است. روش تربیتی قدرت مدارانه و تحقیرآمیز، حکومت مقدس غیر قابل نقد، اطاعت بی قید و شرط از روحانیون و عدم آزادی بیان، هر نایغه و متفکری را خفه می‌کند. اگر در این جامعه‌ی خاموش، چند نفری هم به خود جرأت اظهار نظر و نوآوری بدهند، بسرعت سرکوب می‌شوند.

چنانچه گفته شد، روحانیون خود را مقدس و بری از خطا می‌دانند و این عقیده را به مردم تحمیل میکنند. در این مورد دو مثال از خمینی نقل می‌کنیم. وی در اطلاعیه‌ای که چند ماه قبل از فوت او از تلویزیون پخش شد جمله‌ای بدین مضمون گفته بود: ”ممکن است در آینده عده‌ای بگویند که فتوی بر علیه سلمان رشدی موجب اختلال در روابط ایران و اروپا شد...“. یعنی او اجازه‌ی ایراد به نظراتش را حتی پس از مرگ خود و در آینده هم نمی‌دهد. همچنین پس از خاتمه‌ی بی نتیجه و ذلت بار جنگ ایران و عراق بسیار شنیده‌اید که گفته است ”ما در مورد جنگ یک لحظه هم از عملکرد خویش پشیمان نیستیم“ و می‌دانید کسانی که در مورد جنگ کمترین ایرادی گرفتند مورد شدیدترین برخورد خمینی واقع شدند. حال تصور کنید جنگی که از نظر اصول نظامی ادامه اش غیر معقول بود و کسانی که اطلاعات مختصری هم از وضعیت سیاسی-نظامی دنیا داشتند می

دانستند که آن جنگ فرجامی نخواهد داشت. همچنین به فرض پیروزی، موجب تحمیل حکومتی از طرف کشوری بیگانه به مردم عراق بود که آنهم نامعقول و غیر قابل پذیرش توسط مردم عراق و دیگر کشورها بود. رابعا موجب کشتار و معلولیت بی فائده ی میلیونها انسان بیگناه شد. خامسا ادامه ی جنگ، لااقل از فتح خرمشهر به بعد، بر خلاف نظر همه ی علمای شیعه از صدر اسلام تاکنون بود، چون شیعه معتقد است که جنگ تهاجمی برای گسترش اسلام و یا هر مقصود دیگری بدون اجازه ی مستقیم امام معصوم حرام است و می دانید که بعد از فتح خرمشهر، جنگ صرفا تهاجم به خاک عراق بود با هدف ساقط کردن صدام و روی کار آوردن حکومت اسلامی در عراق. علی رغم همه ی این موارد و علی رغم اینکه خمینی شکست سنگین آخر جنگ را با چشمان خود دید باز هم حاضر نبود کسی کوچکترین تردیدی در مورد نظر وی در مورد ادامه ی جنگ داشته باشد.

این امر کاملا شناخته شده است که وقتی مردم رهبران خود را بری از خطا بدانند. این امر موجب تقویت خودبزرگ بینی در رهبران میشود که آنهم موجب تحمیل بیشتر این باور باطل به مردم میشود یعنی مردم و رهبرانشان بطور متقابل موجب تقویت این خطا میشوند. یا به تعبیر علمی فیدبک مثبت یا حلقه ی معیوب ایجاد میشود. بنابراین طبیعی است که خمینی بدنبال ۷۰ سال انقیاد و اطاعت بی چون و چرای مردم، خود را فردی مقدس و بی عیب بداند

۴- شهروندان تغییر پذیر

شهروندان دموکراسی خود را با تغییرات بزرگ و کوچکی که در شرایط زندگی آنان پیش می آید تطبیق می دهند. دموکراسی به شهروندانی نیاز دارد که نه تنها آماده ی تحمل و قبول تغییراتند بلکه آماده اند جامعه ای تغییر پذیر را تأیید کنند و خود را با زندگی در آن وفق دهند. شهروند دموکراسی، تغییر را امری طبیعی تلقی می کند و انتظار دارد که اوضاع سال به سال و حتی در مواردی روز به روز تغییر کند و آماده است که متناسب با تغییرات، دگرگونی هائی در رهبران، خط مشی ها، نقشه ها و الگوهای زندگی اش ایجاد کند.

تغییر پذیری بمعنی دوست داشتن تغییر برای اصل تغییر نیست، بلکه بمعنی طرد کردن محافظه کاری غیر عاقلانه ای است که سرسختانه می کوشد در مقابل دلایل موجه برای تغییر، الگوهای ثابت را حفظ کند. یعنی تغییری که بر اساس واقعیات و دلایل علمی ضروری است باید پذیرفته شود و گرنه اجتماع از تکامل باز می ماند.

در هر تغییر قابل قبولی فرض بر این است که چیزهائی ثابت باقی می ماند. هرگاه همه چیز تغییر کند، آشفتگی حاصل می شود. بنابراین اجتماع دموکراتیک نیاز دارد که پیوسته تشخیص دهد که چه عناصری از قانون و برنامه و امثالهم، شایسته ی نگه داشتنند و چه عناصری را باید تغییر

داد یا بهبود بخشید. تغییرات لازم بر اساس دانش، تجربه و بحث آزاد شناخته می شوند و انجام تغییرات تدریجی موجب تکامل جامعه ی دموکراتیک می شود.

سابقه ی تاریخی حکومتهای مذهبی و تجربه ی حکومت فعلی ایران نشان داده است که حکومتهای مذهبی مقاومترین حکومتها در مقابل تغییر و نوآوری هستند. با توجه به اینکه احکام مذهبی ثابت و تغییرناپذیرند، هرگونه تغییر یا اصلاحی که با این احکام ناسازگار باشد به تأخیر می افتد یا انجام نمی شود. مذهبیهی که احکام بیشتری دارند طبعا مقاومت بیشتری در مقابل تغییر و تکامل ایجاد می کنند. علاوه بر آن، ذهن باستانی روحانیون موجب می شود که آنان همه ی راه حلها را در متون دینی و نوشتجات روحانیون گذشته جستجو کنند و از دانش نوین غفلت کنند. بعلاوه هر نظر یا پیشنهادی که در راستای رهبری مذهبی نباشد اصلا امکان طرح ندارد چه رسد به پذیرش. هر نظر متفاوت با نظرات رهبری، کفر و زندقه قلمداد می شود. بنابر این حکومت مذهبی تغییر را تنها وقتی می پذیرد که ناچار باشد. به عبارت دیگر تغییر به آن تحمیل می شود نه آنکه بپذیرد. آنان که سن بالا دارند بیاد می آورند که روحانیون چه موانعی در مقابل علم و تمدن جدید ایجاد کردند. برای مثال وقتی مدارس جدید تاسیس شد، گفتند که رفتن به این مدارس حرام است. وقتی حمامهای غیر بهداشتی قدیم برافتاد و دوش وارد شد، بشدت مخالفت کردند. وقتی رادیو تلویزیون وارد شد تحریم کردند. وقتی دانشگاه آمد مقاومت کردند و سالیان

دراز در مقابل پزشکی مدرن سنگ اندازی کردند. نهایتاً هر تغییری در جامعه‌ی ما توسط مردم آورده شد و روحانیون از روی ناچاری پذیرفتند. در حکومت ولایت فقیه فعلی نیز این مقاومت در مقابل نوآوری مشاهده می‌شود. هنوز هم اصول حقوق بشر توسط هیچیک از بزرگان روحانیون پذیرفته نشده است. در حالیکه دموکراسی در بعضی کشورهای غربی مثل انگلستان صدها سال سابقه دارد، هنوز هم در اکثر کشورهای اسلامی دموکراسی با مخالفت شدید روحانیون روبرو است. بهمین دلیل در حال حاضر کشورهای اسلامی عقب افتاده‌ترین حکومتها را دارند. در ایران نیز، در مقاطع مشروطیت، دوره‌ی مصدق و انقلاب اسلامی، روحانیون نقش اصلی را در جلوگیری از پیدایش دموکراسی ایفاء کردند. برای مثال یکی از محورهای اصلی سخنرانی خمینی در سال ۱۳۴۲ عبارت بود از مخالفت با اصلاحات ارضی. در آن زمان، دولت زمینهای کشاورزی را از خوانین می‌گرفت و به روستائیان کشاورز واگذار می‌کرد. نیازی به توضیح نیست که نظام فئودالیت به بسیار ظالمانه بود بدین نحو که یک خان معمولاً چندین روستا را در مالکیت خویش داشت و روستائیان برای خان کار می‌کردند. خمینی و بعضی مراجع دیگر با شدت به پشتیبانی نظام فئودالیت برخاستند و گرفتن زمینها را از خوانین حرام کردند. محور دوم سخنرانی خمینی، مخالفت شدید با دادن حق رأی به زنان بود. تقریباً همه‌ی روحانیون آن زمان با خمینی در مخالفت با حق رأی زنان همراه بودند و آنرا حرام و موجب فساد می‌دانستند. جالب است وقتی خمینی سکان قدرت را در

دست گرفت این حرام را نیز به حلال تبدیل کرد چون دید زنان فعلا برای تأیید حکومت ولایت فقیه مناسبند.

بی مناسبت نیست که به جملاتی از آقای خمینی در بی ارزش دانستن پزشکی علمی مدرن و برتری طب قدیم (یونانی) نیز توجه کنیم وی در صفحات ۲۸۰-۲۸۱ کتاب کشف الاسرار نوشته است: (اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه ی امراض مزاجی بهترین وسیله بود و با سهلترین وسیله مطابق اقتصاد، این خدمت را بهتر از طب امروز اروپا انجام می داد از میان بردند... و چنین خیانت بزرگی بخصوص به کشور ایران کردند... و مستی جوانان بی تجربه را با تحصیلات بسیار ناقص... دولت بر آن دسته ی کمی که یادگار طب یونان بودند چیره کرد و اساس آن طب را از جهان برای همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و پیش آنها ثابت شد که برای علاج ناخوشیهای مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند آنها چاره ای جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علاجهای اروپائی خدمت شایانی نمیتواند به این مریضها بکند جز افسوس و ندامت راهی ندارند... همه می دانند که اروپائیا در شکسته بندی هیچ تخصص ندارند و بجای بستن موضع عضو را بسیار شود که میبرند). جالب است بدانید که پس از بدست گرفتن قدرت و هنگامیکه در سال ۱۸۵۸ دچار سکتة قلبی شد متوجه شد که طب غیر علمی باستانی به دردش نمی خورد و از آخرین تکنولوژی ساخت غرب و

آخرین داروها و بهترین متخصصان داخلی و خارجی استفاده کرد و عمرش را طولانی کرد.

۵- شهروندان واقع گرا

کارآترین و عملی ترین تصمیمها و برنامه ریزیها، آنهایی هستند که بر اساس واقعیات قرار گرفته باشند. هر گونه تصمیم گیری بدون در نظر گرفتن واقعیات، نوعی خیالبافی بی حاصل است. واقع گرایی منجر به بهترین تصمیم در شرایط موجود می شود، هر چند که ممکن است این تصمیم ایده آل نباشد. معمولاً امکانات لازم برای رسیدن به یک هدف غائی یکجا و در یک زمان فراهم نمی شود. بنابراین باید اقدامی را انجام داد که در جهت هدف غائی و متناسب با امکانات موجود باشد. مثلاً در انتخابات، هیچکس پیدا نمی شود که همه ی صفات عالی برای نمایندگی را داشته باشد. همه ی کاندیداها دارای ویژگیهای مثبت و منفی می باشند. واقع گرایی آنست که از بین کاندیداها ی مختلف، آنکه با تلفیق ویژگیهای مثبت و منفی، بهتر از دیگران باشد، انتخاب شود.

واقع گرایان باید بدانند که برای مسائل اجتماعی یک راه حل نهائی و ایده آل وجود ندارد و فرایند اصلاح نهادهای بشری پایانی ندارد و چون اصلاح هرگز به کمال نمی رسد، شهروندان دموکراسی باید به زندگی در

لوی حکومت موجود تن دهند و در پی اصلاح آن باشند. در دموکراسی، واقع گرائی بصورت طرز فکری متوازن میان کمال گرائی و ناامیدی جلوه می کند. نومید شدن موجب می شود که فرد از نظارت و مشارکت در حکومت دموکراتیک دست بکشد و کمال گرائی به طرد شقوق مناسب می انجامد تا جایی که حل مسائل جز با خشونت امکانپذیر نخواهد شد. میان این دو حد افراطی باید یک حد میانه ی معقول را برگزید. دموکراسی به انسانها و نهادهائی تکیه دارد که هرگز بی عیب نیستند. با وجود این هر عیبی امکان اصلاح دارد. اگر اعضای دموکراسی نتوانند در ارزیابی کارهای خویش و دیگران به انتظارات واقع گرایانه تکیه کنند، نخواهند توانست مدتی طولانی بر خود حکومت کنند.

۶- شهروندان مصالحه جو

گروههای مختلف در یک اجتماع ممکن است منافع متعارض داشته باشند. در دموکراسی سعی میشود که بین این خواسته های متعارض، توازن برقرار شود و خط مشی یا قانونی تصویب و اجراء شود که بتواند در حد توان منافع همگان را تأمین کند و بیشترین رضایت گروههای مختلف را فراهم کند. اما با وجود خواسته های متضاد، واضح است که قانون نمی تواند رضایت کامل همه ی طرفها را تأمین کند. در این صورت تنها راه این

است که گروهها تا حدی از خواسته های خویش بگذرند و کوتاه بیایند. به تعبیر دیگر مصالحه کنند تا امکان ادامه ی مسالمت آمیز دموکراسی وجود داشته باشد. براین اساس، گروهها یا احزابی که حاضر به سازش نباشند و به چیزی کمتر از خواسته های خویش تن ندهند موجب تضعیف دموکراسی و یکپارچگی ملی می شوند.

هیچیک از شرایط دموکراسی مهمتر از این شرط نیست. زیرا هر جا سازش و مصالحه در میان نباشد از دموکراسی خبری نیست. گروههای افراطی مثل کمال گرایان افراطی، قومیت گرایان، نژادپرستان، کمونیستها و مذهبیون افراطی گمان می کنند که کوتاه آمدن یا سازش عیب است. در حالیکه سازش برای حفظ همزیستی مسالمت آمیز از کمالات عقلی انسان است. چون در عدم سازش جنگ و درگیری و نابودی است و درگیری معمولا منافع همه ی طرفها را نابود می کند. جنگ و درگیری خوی حیوانی است چون حیوانات معمولا جز به تأمین کامل منافع شخصی راضی نیستند و طبعا درگیری حاصل می شود. اما عقل حکم می کند که از دست دادن بخشی از منافع و سازش بهتر است تا درگیری و نابودی کامل منافع و یا تحمیل زورمدارانه ی خواست خویش به دیگران. بنابراین سازش، یک توان عقلی عالی انسانی است که ناشی از آینده نگری انسان است و به بهترین وجه در دموکراسی تجلی می یابد. بدون سازش در بهترین حالت، حکومت دیکتاتوری ایجاد می شود که موجب تأمین منافع عده ای محدود و تضییع منافع اکثریت می شود و شرافت و آزادی انسانی را نیز نابود می کند.

هیچ اجتماعی نمی تواند انتظار داشته باشد که متحد و بطور مؤثر بر سرنوشت خویش حاکم باقی بماند، هرگاه بخشی از اجتماع تصمیم بگیرد که بخشهای دیگر را مغلوب کند. زیرا میان غالب و مغلوب اشتراک منافع حقیقی وجود ندارد. هر جا که برای گروههای مخالف، دفاع سرسختانه از مواضع فکری آشتی ناپذیر، اهمیتی بیش از حفظ اجتماع داشته باشد، آن اجتماع محکوم به فناست. اعضای اجتماعی که بخواهند بر خود حکومت کنند باید بدانند که راه حل‌های مسائل همگانی بندرت ساده و یکجانبه است. و باید از طلب راه حل‌هایی که رضایت کامل به بار آورند، خودداری کنند. چون راه حلی که منافع همگان را بطور کامل تأمین کند وجود ندارد. بنابراین طلب آن کاری غیر واقع گرایانه است. در راه حل‌های دموکراتیک نکته‌ی اساسی این است که تعارضهای درون جامعه حل شوند بی آنکه فداکاری تحمل ناپذیری از کسی خواسته شود و یا بی عدالتی تحمل ناپذیری بر کسی تحمیل شود. دموکراسی بدنبال راه حل‌های میانه‌ای است که منافع متضاد را تا حد معقولی تأمین کند و طرف‌های متقابل را تا حدی راضی کند.

آیا مصالحه بمعنی فداکردن یا دست کشیدن از اصول و اعتقادات است؟ مسلماً نه. فدا کردن اصول بهیچ وجه لازم نیست. سازش، در مورد راه حل‌های عملی است نه اعتقادات. میان عزم جزم در اعتقاد به اصول و رعایت حزم و احتیاط در عمل، منافاتی نیست. بعلاوه احتمال رسیدن به حداکثر خواستها بر اثر یک رشته سازشها در درازمدت بیشتر است تا

پافشاری جزمی بر موضع خود. هر جا که مصالحه، نه زور، روشی باشد که برای یافتن راه حل اختیار می شود، احتمال بیشتری می رود که سرانجام اصول صحیح سر بر آورند و مستقر شوند.

مطلق گرائی و جزم اندیشی میزان مشارکت در امور کشور را کاهش می دهد چون منجر به حذف بعضی گروهها از صحنه ی سیاست می شود. اما مصالحه متضمن مشارکت است. مصالحه ی راستین، نیروهای متعارض را با هم ترکیب می کند. مصالحه فرایندی است فعال، که روحیه ی مشارکت را در تمام جوانب تقویت می کند. چون همه ی طرفها با رسیدن به بخشی از هدفهای خویش و گذشت از بخشی دیگر، تن به همکاری با یکدیگر می دهند نه ترک صحنه. خطر دیگری که از مطلق گرائی حاصل می شود. احتمال پیدایش گروههای مسلح است. گروههای جزم اندیشی که نمی توانند مصالحه کنند و نمی توانند رأی اکثریت مردم را به خود جلب کنند، ممکن است برای بدست آوردن قدرت دست به کارهای زورمدارانه و مسلحانه بزنند که موجب تهدید دموکراسی و وحدت ملی می شود. و در صورت دستیابی گروههای مسلح به قدرت، دموکراسی بطور کامل نابود می شود بطور خلاصه، مردم و گروههای سیاسی یا باید آماده ی مصالحه باشند و یا آماده ی جنگ

۷- شهروندان بردبار

شهروندان دموکراسی باید در سه سطح بردبار و شکبیا باشند. سطح اول: تحمل ناهمرنگی، اختلاف عقیده، اختلاف سلیقه، اختلاف پوشش و دیگر اختلافات فردی. در دموکراسی هر فرد بعنوان یک شخص دارای حیثیت و احترام است و نباید ویژگیهای فردی وی، جز در موارد ضروری، فدای جامعه شود. تنوع افراد یک جامعه مثل گلهای متنوع یک دشتند که هر کدام رنگ و شکل و بوی ویژه ای دارد و در مجموع یک گلستان زیبا را تشکیل می دهند. تنوع موجب افزایش عمق مشارکت اجتماعی می شود، چون هر فرد بر اساس نظر خویش در فعالیتهای اجتماعی مشارکت می کند نه بر اساس تقلید از دیگران. تنوع زمینه ی نوگرایی، خلاقیت و پیشرفت را فراهم می کند. هر فرد، فارغ از فشار جامعه، می تواند روش، هنر و اندیشه ی خویش را مطرح کند که در مواردی این تنوعها می تواند منجر به پیدایش منشاها و بینشهای جدید شود. فشار برای همرنگی با جماعت، منشا حکومتهای مستبد است. مطلق گرایی و استبداد سعی می کند همه ی افراد جامعه را به یک فرم و قالب بریزد. لباس یکسان، رفتار یکسان، فکر یکسان و عقیده ی یکسان. در این هنگام شخصیت فرد در جمع یکدست قربانی می شود و تنوع و نوآوری به حداقل می رسد.

در دومین سطح بردباری، شهروندان دموکراسی باید آماده باشند که مخالفت مستقیم دیگران با اعتقادات و اصول مورد قبول خود را تحمل

کنند. این بردباری هنگامی در جامعه پای می گیرد که در سرشت تک تک افراد جامعه باشد. چنین نیست که فقط برخی نهادهای اجتماعی مثل احزاب و حکومت موظف باشند که مخالفت را تحمل کنند؛ بلکه یکایک افراد بشر که در وسوسه ی سرکوب مخالفانشان بسر می برند نیز باید از روح اغماض و بردباری برخوردار باشند. داستان غم انگیز جامعه ی بشری، داستان سرکوبی مخالفتها بوده است که در آن همواره سرکوب کنندگان به حقانیت خود باور داشته اند و به خیال خود برای مصلحت جامعه سرکوب کرده اند. اما دموکراسی حتی قدرتمندان را و می دارد که با مخالفانشان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. با آنها همکار باشند و در صورت تقاضای مردم، قدرت را به مخالفان واگذارند. فقط یک جامعه ی بسیار متمدن می تواند چنین تحملی را از خود بروز دهد و تنها در جامعه ی اینگونه انسانهاست که دموکراسی پای می گیرد و بالنده می شود.

در سطح سوم از بردباری، شهروندان دموکراسی باید مخالفت، حتی هنگامیکه از سوی افراد عیبناک یا سفیه مطرح می شود، را تحمل کنند. در محیط آزاد قطعا عده ای ممکن است از روی نادانی، حماقت و یا انگیزه های نادرست، مانند خودپرستی و نفرت، دست به مخالفت بزنند. اما این دلیل نمی شود که آزادی مشارکت آنان را از بین ببریم. چون اولاً یافتن اینکه فرد مخالف با چه انگیزه ی پنهانی مخالفت می کند، امکانپذیر نیست. ثانیاً: معمولاً افرادی که بسختی به باورهای خود اعتقاد دارند، خیال می کنند که کلیه ی کسانی که با آنان مخالفت می کنند یا احمقند و یا مغرض. در

صورتیکه گروه مقابل هم همین نظر را دارد. بنابراین برداشت هیچکدام مبنی بر مغرض یا احمق بودن طرف مقابل مورد قبول نیست. سوم: این مردمند که باید بین نظرات مختلف و صداقت و عدم صداقت گروهها داوری کنند و نمی توان افرادی را از مشارکت منع و از حیطة ی تصمیم گیری مردم دور کرد؛ چون اینکار مخالفت با حق مردم بر حکومت بر خویش است. بنابراین فرد یا گروهی که صادقانه معتقد است که مخالفانش یکسره و مطلقا بر خطا هستند بازهم باید با آنان زندگی و کار کند و اجازه دهد و حتی تشویق کند که در فرایند حکومت دموکراتیک مشارکت کنند. اگر او و حزبش قدرت را بدست آوردند، شاید توانائی حذف رقیبان را با زور داشته باشند اما به محض تسلیم شدن در مقابل این وسوسه، دموکراسی پایان می یابد. با یک چنین خویشتن داریهای سختی است که چرخ دموکراسی می گردد.

نکته ی مهم این است که این خودداری از استفاده از زور، باید به وسیله ی خود آدمی بر خودش تحمیل شود. قانون اساسی می تواند این خویشتن داریها را قانونی کند ولی قانون اساسی راستین آنست که در نهاد شهروندان است. این خویشتن داری از استفاده از زور، فضیلتی است که همه جا عمومیت ندارد و همین خود توضیحی است بر اینکه چرا دموکراسی راستین در میان جوامع بشری معمول نبوده است. شهروندان باید چنان فرهیخته باشند که خود بخود این خویشتن داری را از خود بروز دهند. بقول خوسه اورتگا "چنین آزادی گرای (لیبرالیسمی) عالترین شکل

جوانمردی است. آزادی حقی است که اکثریت برای اقلیتها برسمیت می شناسد. و آوائی است بسیار شریف. این آزادی گرائی عزمی است جزم برای زیستن با دشمن و مهمتر از آن با دشمنی که ضعیف است. باور کردنی نبود که نوع بشر بتواند به دیدگاهی چنین زیبا، اینقدر ضد و نقیض، تا این حد ظریف، این سان ماهرانه و اینگونه مخالف قوانین طبیعت دست یابد^۱

۸- شهروندان برونگرا

یک شهروند دموکراسی نباید تنها به نیازها و علائق و مسئولیتهای شخصی بپردازد؛ بلکه باید خود را جزئی واقعی و مهم از اجتماع بحساب آورد و علائق و مسئولیتهای اجتماعی خویش را نیز بخوبی درک کند و در مواقع ضروری بتواند علائق فردی را فدای اهداف اجتماعی کند. برای هر فردی سطوح مختلفی از علائق وجود دارند: منافع شخصی و خانوادگی، همبستگی های قومی، دلبستگی های اقتصادی، منافع خاص گروهی و دلبستگیهای محلی. در کنار همه ی اینها، منافع اجتماع سیاسی وسیعتری قرار دارد که تمامی شهروندان بخشی از آن محسوب می شوند. چون تعارض میان سطوح مختلف منافع، امری است عادی، شهروندان اغلب مجبورند نفع خصوصی را در برابر نفع عمومی یا نیمه عمومی سبک و سنگین و گزینش کنند. بعضی فلسفه های سیاسی، دولت را مقام فائق و

¹ - 1937, ch 13, Revolt of the Masses, Jose Ortega

شهروندان را مقام تابع می دانند و در مقابل عده ای دیگر، شهروندان را فائق و حکومت را تابع فرض می کنند. دموکراسی موفق باید از این دو حد افراطی پرهیز کند. هیچکدام از منافع شخصی و عمومی را کنار نگذارد و در صورت تعارض آنها، باید بصورت واقع بینانه بین آنها توازن برقرار کند. برونگرایی یعنی اینکه هر شهروند آماده باشد که با نکته سنجی به هر یک از نقشهای گوناگونی که همزمان در اجتماع ایفا می کند، جایگاه مناسبی بیخشد. او ممکن است پدر یا کارفرما یا عضو یک گروه مذهبی باشد؛ نقشهای گوناگون او هر چه باشند، او یکی از شهروندان نیز هست و چون شهروند دموکراسی است پس جزو فرمانروایان است. او باید خود را تابع قوانین و همزمان خود را شریک در وضع قوانین بداند. آمادگی برای ارزیابی منافع متضاد در سطوح مختلف و به نحوی بیغرضانه و بخصوص تلقی منافع جامعه ی بزرگتر بعنوان امری مهم، را می توان برونگرایی مدنی نام نهاد.

۹- شهروندان دارای اعتماد به نفس

لازم است که شهروندان دموکراسی دارای اعتماد به نفس باشند. یعنی هم توان فردی و هم توان جمعی خود را برای مشارکت در اداره ی جامعه قبول داشته باشند. اگر اعضای جامعه خود را ناتوان و فرومایه بدانند، قطعاً قادر به اداره ی خویش نخواهند بود و مخصوصاً در مواقع بحران، برای حل مشکلات، دست به دامن قدرتی بیرونی می زنند و یا بدنبال

دیکتاتور یا بتی می گردند که همه ی کارها را به او بسپارند و خود را از زحمت فکر و تلاش رها سازند. بهمین دلیل، مردمی که به خود اعتماد ندارند با مرگ هر مستبدی، مستبد دیگری را برای خود دست و پا می کنند. اعتمادی که دموکراسی بدان نیاز دارد متضمن ایمان مطلق به توانمندی توده ها نیست. یعنی مستلزم آن نیست که هر آنچه مردم باور دارند، حقیقی و هر آنچه مقرر می کنند همواره صحیح است. بلکه باید به مردم اعتماد داشت که در درازمدت بتوانند بخوبی حکومت کنند؛ برای تصحیح خطاهای خویش به صلاحیت خود تکیه کنند و برای مسائل خود راه حلهای معقولی بیابند.

نکات

- هیچکس انتظار ندارد که همه ی آمادگیهایی که از آنان سخن رفت، در تمامی اعضای یک اجتماع دموکراتیک بروز کنند. اما بهر روی، موفقیت دموکراسی ایجاب می کند که هر یک از این خصوصیات به میزان قابل ملاحظه ای در اکثر اوقات، بوسیله ی بخش اعظم اجتماع تجلی پیدا کند.

- این ویژگیهای شخصیتی به آسانی بدست نمی آیند و باید پرورش یابند. این ویژگیها را می توان در مدرسه و دانشگاه به دانش آموزان آموخت. مهمتر از آموزش کلاسیک، پرورش این ویژگیها در دموکراسی های محلی جامعه ی مدنی است. در انجمنهای دانش آموزی، دانشجویی، انجمنهای صنفی، اتحادیه ها، تشکلهای سیاسی و شوراهای محلی که اداره ی امور

شهرها و روستاها را بعهده دارند. تشکلهای محلی در یک دموکراسی باید بصورت دموکراتیک اداره شوند تا فرصت تمرین دموکراسی و پیدایش شخصیت دموکراتیک در افراد ایجاد شود. بعلاوه، حکومت دموکراتیک در یک کشور زمینه‌ی مناسبی را برای پرورش شخصیت دموکراتیک فراهم می‌کند.

فصل ۵

دموکراسی، آزادی و اخلاق

دلایل و مزایای آزادی

در این قسمت به این سؤالها پرداخته می شود که چرا انسان آزاد است (دلایل)؟ و وجود آزادی چه فوائد و مزایایی برای انسان دارد (مزایا)؟:

۱- آزادی یک حق طبیعی است.

انسان به آزادی نیاز ذاتی دارد. مثل نیاز به غذا، مسکن و نیاز به اجتماع. هر کدام از این نیازهای ذاتی، منشاء حقی برای انسان می شود.

همانطور که انسان حق تغذیه ی کافی و حق مسکن دارد حق آزادی نیز دارد. همانطور که محروم کردن انسان از نیازهای ذاتی دیگر مثل تغذیه یا مسکن، موجب آزار او می شود، محروم کردن انسان از آزادی نیز موجب آزار روانی فرد می شود که معروفترین روش ایجاد این آزار، زندان است. حق طبیعی بودن آزادی، توسط اکثر نظریه پردازان کلاسیک و نویسندگان اعلامیه های مختلف حقوق بشر مورد پذیرش بوده است. آسانترین و مطمئن ترین روش برای پی بردن به نیازهای طبیعی انسان، مراجعه به انسان است؛ یعنی مطالعه ی علمی انسان مخصوصا مطالعه ی کودکان در حال رشد. چون کودک هنوز کپی کامل اجتماع نشده است و در روند رشد بتدریج ویژگیها، استعدادها و تمایلات انسان را بروز می دهد. محدود و ممنوع کردن کودک موجب آزردهی وی می شود. چون کودکان هنوز محدودیتهای اجتماعی را درک نمی کنند، مخالفتشان با سلب آزادی، شدید و همراه با جیغ و داد است. افراد بزرگسال نیز از سلب آزادی مثل زندانی شدن می رنجند. همگان از ممنوعیت شنیدن، آموختن و گفتن ناراحت می شوند و واضح است که محروم کردن یک متفکر از آزادی بیان، بزرگترین شکنجه برای وی خواهد بود.

۲- لازمه ی مختار بودن انسان، آزادی است.

بدیهی است که انسان دارای اختیار است یعنی می تواند از بین چند گزینه یا راه، یکی را انتخاب کند. برای اختیار و انتخاب واقعی، آزادی

در سه مرحله ی انتخاب ضرورت دارد. اول: آزادی ارائه ی وجوه مختلف مورد گزینش، همراه با دلایل له و علیه آنان. در این مرحله آزادی بیان کاملاً ضروری است. چون بدون آزادی بیان نه وجوه مختلف یک موضوع مطرح می شود و نه دلایل هرکدام ارائه می شود. دوم: آزادی انتخاب بین وجوه مختلف. فرد با داشتن اطلاعات در مورد موضوع و وجوه مختلف آن و اندیشیدن و مقایسه ی آنان، یکی از شقوق را برمی گزیند و یا همه را کنار می زند و هیچکدام را نمی پذیرد. واضح است که در این مرحله، نیاز به آزادی گزینش وجود دارد. اگر فرد مجبور باشد که یک طرف را قبول کند، انتخاب بی معنی خواهد بود. بهمین دلیل مجبور کردن انسان برای رفتن به یک سو، نوعی برخورد حیوانی بحساب می آید چون انسان را از حق اختیار محروم می کند. سوم: باید انتخاب و گزینش، آزادانه بیان شود. این مرحله در مورد کلیه ی امور غیر فردی ضرورت دارد. در مورد مسائل اجتماعی، گزینش درونی کافی نیست. اگر گزینش فرد مشخص نباشد، بیان نشود و یا ارائه نشود، با عدم گزینش فرقی نمی کند. بنابراین در این مرحله آزادی بیان بمعنی عام ضروری است. بنابراین همانگونه که انسان بطور ذاتی مختار است، بطور ذاتی هم آزاد است چون بدون آزادی، اختیار تحقق نمی یابد.

۳- نقص و خطای انسان، مستلزم آزادی بیان است.

نقص و خطای انسان از مسلمات است و برای اصلاح نقص و رفع خطا، آزادی بیان ضرورت دارد. باید نظرات و راه‌حلهای مختلف برای اصلاح و رفع خطا آزادانه بیان شوند، تا امکان مقایسه و بررسی فکری فراهم شود. اگر آزادی بیان وجود نداشته باشد، جامعه از تکامل و رشد باز می‌ماند و خطاها و نقصانها پایدار می‌شوند. برای مثال در اروپای قرون وسطی، تحت فشار کلیسا، آزادی بیان وجود نداشت. در نتیجه باورها و نظرات کلیسا حتی در مورد امور طبیعی مثل گردش زمین مورد نقد قرار نمی‌گرفت و نظریات جایگزین ارائه نمی‌شد. قطعاً در این قرون متمادی، اندیشمندانی به خطا بودن این نظرات پی برده بودند اما با حاکمیت ترس و سلب آزادی بیان، امکان رفع خطا وجود نداشت در نتیجه این باورهای غلط قرن‌ها دوام آوردند.

اگر آزادی بیان وجود نداشته باشد، فرصت ارائه و آزمودن هیچ نظری فراهم نمی‌شود و طبعاً صحت ادعائی هیچ نظری هم قابل اعتماد نیست. این امر در مورد نظرات علمی محض نیز صادق است، حتی در مورد مطمئن‌ترین علم یعنی ریاضی. چه بسیار اتفاق افتاده است که قضیه‌ای ریاضی را کسی اثبات کرده و دانشمند دیگری نقص آنرا کشف کرده است، چه رسد به مسائل سیاسی-اجتماعی.

۴- آزادی بیان زمینه ساز خردورزی، خلاقیت و پیشرفت

است.

اگر انسان آزاد نباشد چگونه می تواند خرد خویش را بکار گیرد؟ خردورزی، دیدن و شنیدن و درک است و بدنبال آن اندیشیدن و سنجیدن و سپس ارائه ی نتیجه ی اندیشه. در تمام این مراحل، آزادی ضرورت دارد. آنچه فهمیدنی و دیدنی و شنیدنی است باید آزادی ارائه داشته باشد و افراد هم آزادباشند تا ببینند و بشنوند. سپس فرد آزاد باشد که ببیندش. گرچه این مرحله بظاهر شخصی است اما با عدم آزادی ارائه ی اندیشه ها، زمینه و محرک اندیشیدن در افراد ایجاد نمی شود و همچنین فشار و ترس موجب می شود که انسانها از اندیشه و اندیشیدن هم هراس داشته باشند.

در مواردی فرد متفکر، وجوه یا راه حلهای ارائه شده را کافی نمی یابد و راه حل یا ایده ی جدیدی را خلق می کند. این خلاقیت موجب گسترش حیطه ی دانش و فن یعنی تکامل می شود. بدیهی است که اگر آزادی نقد و آزادی ارائه ی ایده ی جدید وجود نداشته باشد خلاقیت و پیشرفتی حاصل نمی شود.

نبوغ و خلاقیت و هنر در محیط آزاد ظهور پیدا می کند. این یکی از دلایل مهمی است که عالیترین سطح خردورزی در دموکراسیهای نوین حاصل شده است. بقول آبراهام لینکلن "در جایی که آزادی نباشد چیزی بنام فرزاندگی ظهور پیدا نمی کند". نبوغ و خلاقیت و هنر نیاز به زمینه ی

پرورشی مناسب دارد. کودکی که استعداد برجسته ای دارد، در صورت حضور در مدرسه ای که به او تفکر را بیاموزد، رشد خواهد کرد. اگر در میط آموزشی آزادی بحث و انتقاد و ارائه ی نظر باشد، دانش آموز نظر میدهد و آن نظر در بحث و تبادل نظر با دیگر دانش آموزان و معلم اصلاح و پخته می شود. بهمین ترتیب با پیشرفت تحصیلی، نبوغ و خلاقیت فرد رشد و تعالی پیدا می کند و نهایتاً توانائی وی در جامعه ی آزاد به ظهور می رسد. نبودن آزادی بیان در محیطهای تربیتی و در اجتماع موجب نابود کردن خلاقیت و نبوغ می شود. بقول کوهن (فصل ۱۰) "عدم آزادی موجب از دست رفتن متفکران مبتکر و دلیری می شود که از بیم متهم شدن به بدعت گذاری و یا از ترس زور، رشد فکریشان متوقف و خردشان ترسان می شود و به این صورت کل اجتماع بشری آسیب می بیند. برای پیشرفتهای ارزنده ی فکری، آدمیان باید آزاد باشند که بی وحشت از مجازات یا انتقام، از عقل خود که راهنمای آنان است پیروی کنند". عدم آزادی موجب ویرانی محیط فکری می شود که در آن افراد هوشمند و پژوهشگر و خلاق می توانند پرورش یابند. نه تنها اندیشمندان بلکه افراد متوسط نیز بر اثر سرکوب و تهدید، موقعیتهای رشد خود را از دست می دهند. بقول جان استوارت میل " هر جا که بحث در باره ی اصول را نهی کنند، جایی که بحث در مورد بزرگترین مسائلی که ذهن بشر را به خود مشغول می کند، مسدود تلقی شود، نمی توان امیدوار بود که فعالیت فکری به سطح بالائی برسد". و این یکی از دلایل مهمی است که جامعه ی ما قرنهاست از زادن متفکران بزرگ

عقیم است. به این دلیل نیست که ما استعداد برجسته در بین کودکانمان نداریم بلکه به این دلیل است که این استعدادها مجال رشد و بروز پیدا نمی کنند و خفه می شوند. پیشرفت بشریت در هر زمینه ای مستقیماً با میزان آزادی در آن زمینه تناسب دارد. برای مثال در قرون وسطی در محیط اسلامی، دانش ستاره شناسی و فلسفه و طب آزادتر از محیط اروپا بود و در نتیجه رشد این دانشها در محیط اسلامی بیشتر بود. در نقطه ی مقابل، مجسمه سازی، نقاشی و موسیقی در اسلام حرام بود و طبعاً در این زمینه ها فرهنگ اسلامی از اکثر تمدنهای دیگر عقب تر است، در حالیکه در اروپا در این زمینه های هنری پیشرفت شگرفی وجود داشته است. مثال دیگر جوامع کمونیستی قرن بیستم است. در این جوامع مثلاً در شوروی سابق، در حیطه ی علوم تجربی آزادی وجود داشت، در نتیجه پیشرفت قابل ملاحظه ای در علوم تجربی و فنی حاصل شد. اما علوم انسانی مثل اقتصاد، جامعه شناسی، تاریخ، ادبیات و فلسفه تحت سیطره ی دگمهای مارکسیستی فلج شدند و از رشد باز ایستادند.

۵- آزادی شرط قطعی دموکراسی است.

چنانچه در فصلهای قبلی ذکر شد، بعضی آزادیها برای دموکراسی ضروری اند یعنی شرط دموکراسی محسوب می شوند و دموکراسی بدون این آزادیها تحقق نمی یابد، مثل آزادی رأی دادن، آزادی کاندید شدن،

آزادی بیان، آزادی تشکیل اجتماعات و تظاهرات، آزادی تشکیل و مشارکت در احزاب و آزادی دسترسی به اطلاعات دولتی. این آزادیها همگی برای فرایند مشارکت در اداره ی اجتماع ضروری اند. در مقابل، بعضی آزادیها مثل آزادی انجام اعمال دینی و یا آزادی پرداختن به کارهای اقتصادی خصوصی، گرچه توسط دموکراسی پشتیبانی می شود ولی شرط دموکراسی نیستند.

حکومتهای استبدادی نیز ممکن است بعضی آزادیها را برای مردم قائل شوند ولی مسلماً شامل آزادیهای سیاسی نمی شود. آزادی های این حکومتها، شامل آزادیهای بی دردسر و سطحی است که به ارکان حکومت خودکامه کاری نداشته باشد؛ مثل آزادی بیان در مسائل ورزشی و یا آزادی انتقاد از مقامات پائین حکومتی که مردم فریبانه است. بدین نحو که انتقاد از مقامات پائین حکومتی، این تصور را در مردم ایجاد می کند که آزادی وجود دارد در حالیکه اینگونه انتقادات موجب تطهیر و حفاظت ارکان و مقامات اصلی حکومت از انتقاد می شود. بهر روی آن آزادیهای را که دموکراسی لازم دارد، استبداد قدغن می کند.

در دموکراسی، آزادی بیان موجب رشد ذهنی و توانائیهای شهروندان برای مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی می شود. در مقابل در حکومتهای خودکامه عدم آزادی مشارکت و عدم آزادی بیان موجب می شود که افراد جامعه در اداره ی جامعه ی خویش ناتوان باشند و بهمین دلیل است که هرگاه حکومت خودکامه ای فرو می ریزد بجای آن هرج و

مرج ایجاد می شود و مردم با اشتیاق بدنبال خودکامه ی دیگری می گردند و سر به اطاعت او می نهند.

پوپر بر اساس فلسفه ی روش شناختی اش، یعنی حذف خطا، معتقد است که بهترین شیوه برای رسیدن به جامعه ی بهتر، حل تدریجی مسائل مبتلا به جامعه است. همچنانکه پیشرفت علمی نیازمند نقد مستمر است، در سیاست نیز راه رشد و توسعه در آزادی انتقاد و عرضه ی پیشنهادات و راه حل‌های گوناگون و حل مسائل بر اساس آنهاست. راز پیشرفت دموکراسی‌های غربی را نه در ثروت و منابع طبیعی آنها، بلکه در سابقه ی وجود اندیشه ی آزادی و انتقاد باید جست. عبارت دیگر دموکراسی، علت اصلی رشد علمی و اقتصادی غرب است. دموکراسی این امکان را فراهم می کند که سیاست‌های دولت همچون فرضیاتی تلقی شوند که مدام باید در معرض حک و اصلاح قرار گیرند. هر چه پیش اندیشی و بحث و انتقاد در مورد یک خط مشی یا سیاست بیشتر باشد، امکان توفیق آن بیشتر است. در سیاست گذاری حسن نیت کفایت نمی کند؛ تصمیمات سیاسی باید دائما آزمایش شوند بدین منظور که نارسائی‌ها و معایب آنها مشخص شود. خطا در تصمیمات سیاسی، همانند نظریات علمی، وقتی آشکار می شود که انتقاد ممکن باشد و این خود مستلزم وجود جامعه ی باز و تکرر گراست. در جامعه ی باز سیاست‌های دولت با انتقادات مستمر، تعدیل و دگرگون می شوند. البته دگرگونی در سیاست‌های اساسی، گاهی مستلزم تغییر دولت است؛ از اینرو وجود احزاب مخالف سازمان یافته و

امکان انتقال مسالمت آمیز قدرت از گروهی به گروه دیگر، شرط تحقق جامعه‌ی باز است. بنابراین دموکراسی فقط روشی که بر طبق آن حکام را اکثریت مردم انتخاب می‌کنند نیست. ممکن است اکثریت مردم، چنانچه در دیکتاتوریه‌های انقلابی پیش می‌آید، حکامی را بخواهند که مخالف جامعه‌ی باز، نهادهای مدنی و آزاد و مخالف انتقاد باشند. چه بسا مردم فریبان و دیکتاتورهایی که توده‌های مردم را همراه خویش کرده‌اند و بنام حمایت مردمی، جامعه‌ی باز و نهادهای دموکراتیک را از بین برده‌اند. بنابراین صرف رأی اکثریت برای تحقق دموکراسی و جامعه‌ی باز کافی نیست؛ آزادی و تساهل دو شرط اساسی تحقق جامعه‌ی باز و دموکراتیک هستند.

آزادی، از خودکامگی سیاسی، انحصار قدرت و فساد سیاسی جلوگیری می‌کند. آزادی بیان امکان انتقاد از حاکمان و بیان خطاهای آنان را فراهم می‌کند. آزادی اجتماعات، امکان تظاهرات و تجمع را برای وادار کردن حاکمان به تغییر رویه فراهم می‌کند. آزادی انتخابات، امکان تعویض حاکمان خودکامه، انحصارطلب و یا نامناسب را فراهم می‌کند و نهایتاً آزادی دادخواهی، امکان به محاکمه کشیدن و مجازات حاکمان قانون شکن، خودکامه و فاسد را فراهم می‌کند. چنانچه قبلاً گفتیم، بهمین دلایل است که آزادی مؤثرترین، ارزاترین و مهمترین اهرم کنترل اجتماعی و کنترل دولت است.

آزادی هم در حیطة‌ی دانش و تکنولوژی و هم در حیطة‌ی سیاست، موجب فراآمدن شایستگان می‌شود. محیط آزاد، محیط رقابت

اندیشه ها و هنر هاست و طبعاً آنانی بالا می آیند که برترند. در حیطه ی سیاست نیز چنین است؛ در محیط آزاد، آنانکه برنامه ی بهتری دارند، خطای کمتری دارند، توانائی بیشتری دارند، از نظر اخلاقی سالمترند و خدمات صادقانه تری ارائه می کنند، در قدرت می مانند و ضعیفان و فاسدان از قدرت رانده می شوند. بهمین دلیل است که همیشه، خودکامگان، ناتوانان و فاسدان از آزادی می ترسند. به بیان دیگر آزادی در حکومت دموکراتیک موجب شایسته سالاری می شود.

آزادی موجب افزایش صداقت در گفتار و کردار می شود. هنگامیکه تهدیدی برای سخن گفتن یا نقد وجود ندارد، دلیلی ندارد که افراد دروغ بگویند. در مقابل هرگاه از آزادی بیان جلوگیری شود، کسانی که در اقلیتند یا نظر مخالف دارند، مجبور می شوند که برای حفظ امنیت خود، عقائد حقیقی خود را پوشیده دارند و از بیان کامل و آشکار نظرات خود پرهیز کنند. عقائد راسخ فروخورده می شوند و گفتار و کردار به سمت هم سوئی با قدرت سوق پیدا می کند. به گفته ی میل "شهروندان ناگزیرند بجای خادمان حقیقت، نان به نرخ روز خور شوند". و به قول کوهن "نوعی سکوت حاصل می شود به قیمت تمامی شجاعت اخلاقی ذهن آدمی". بطور خلاصه، در استبداد و سلب آزادی، مردم مجبورند دورو و حتی چند رو باشند تا بتوانند جان سالم بدر برند و رخت خویش از آب برکشند. حذف آزادی موجب رخت بر بستن صداقت می شود و مردم

مجبورند برای حفظ جان و مال خود، در هر موقعیتی چهره ی خاصی از خود نشان دهند.

آزادی موجب ثبات حکومت دموکراتیک می شود در حالیکه موجب تزلزل حکومت خودکامه می شود. آزادی موجب می شود که مردم باورها، نقدها و نظرات خود را بطور علنی مطرح کنند و چنانچه بتوانند دیگر شهروندان را قانع و با خود همراه کنند، می توانند رئیس جمهوری هم نظر با خود را انتخاب کنند و یا نمایندگانی متناسب با افکار خودشان به مجلس بفرستند و نظرشان را تصویب و اجرا کنند. بنابراین وقتی چنین راه مسالمت آمیز معقولی برای رسیدن به خواسته های سیاسی وجود دارد، دیگر نیازی به خشم و خشونت نیست. همچنین اگر مردم از عملکرد نمایندگان خویش یا دولت ناراضی باشند می توانند در انتخابات بعدی به آنان رأی ندهند؛ یعنی نظام دکوکراتیک می ماند و حاکمان نامناسب عوض می روند. رضایت واقعی در شرائط آزاد بدست می آید. اگر دنبال رضایتی راستین از سر اعتقاد و داوطلبانه هستیم، نمی توان از بحث آزاد و باز اجتناب کرد؛ زیرا رضایت راستین آنست که مردم در کمال آزادی، شک ها و مخالفت های خود را اعلام کنند. در مقابل، رضایت در حکومت خودکامه صوری و زوری است؛ یعنی مردم مجبورند نارضائی خود را پنهان کنند و این نارضائیه ها مثل آتشی در زیر خاکستر است که می تواند موجب خشونت اجتماعی بر علیه حکومت شود. همچنین در محیط آزاد رضایت یا عدم رضایت مردم واقع بینانه و معقول است. ممکن است مردم ایرادات و یا

خواسته هائی داشته باشند؛ وقتی آزادانه مطرح و بحث می شود ممکن است متوجه شوند که بعضی خواسته های آنان غیر منطقی است یا در شرایط حاضر غیر قابل تأمین است و یا متوجه شوند که برخی ایرادات آنان نایبجاست؛ بنابراین در آزادی، مردم از حکومت توقعات معقولتری خواهند داشت. اما معمولاً در عدم آزادی، خواسته ها و ایرادات، افراطی و نامعقول است چون میدان عرضه و بررسی ندارند. بهمین دلائل است که حکومت‌های دموکراتیک پایدارترین حکومت‌های تاریخ بشری هستند و همچنین کمترین خشونت سیاسی در آنان مشاهده می شود؛ یعنی حکومت‌های پایدار و آرام. در مقابل در حکومت‌های خودکامه اگر آزادی بیان داده شود موجب علنی شدن مفاسد و معایب حکومت و موجب تزلزل آن می شود. و با توجه به اینکه حاکمان خودکامه نمی خواهند حکومت را از دست بدهند، مجبورند که در مقابل خواست مردم مقاومت کنند و راحتترین راه را حذف آزادی بیان و سرکوب می یابند. بهمین دلیل است که حکومت‌های خودکامه، همیشه دشمنان سرسخت آزادی بیان بوده و هستند. خطاها و مفاسد حکومتی، خواسته های برآورده نشده ی مردم و فشار و زور، نهایتاً موجب فروپاشی حکومت خودکامه می شود.

محدودیت‌های آزادی

آزادی باید با خردورزی و مقتضیات زندگی اجتماعی هماهنگی داشته باشد. بنابراین آزادی ضد خرد و یا آزادی ضد اجتماع و یا آزادی ضد اخلاق وجد ندارد. ایگونه آزادیها لجام گسیختگی است نه آزادی. آزادی انسان، آزادی موجودی است عقلانی و اخلاقی. در نظر اندیشمندان بزرگ دوره ی روشنگری، ایده ی آزادی از تصویر انسان پاسدارنده ی وجدان جدا نیست. جان لاک تبعیت از مقررات اخلاقی را برجسته کرده که گفته است: " وضعیت طبیعی همانا وضعیت آزادی است نه لجام گسیختگی ". خرد به انسان می آموزد که بکارگیری آزادی اش نباید تا حد آسیب رساندن به دیگران پیش برود. بین این آزادی اخلاق آمیز و مقتضیات نظم اجتماعی، هماهنگی کامل وجود دارد. قانونگذار برای تأمین نظم اجتماعی، اعمال زیانبار برای جامعه را ممنوع می کند. او با اینکار آزادی را محدود نمی کند بلکه به ذکر ضابطه هائی می پردازد که خرد را از آزادی جدائی ناپذیر می داند؛ یعنی گزند نرساندن به آزادی های دیگران و آسیب نرساندن به جامعه. باید توجه داشت که این ضوابط نه حکمهای قضائی قدرت دولتی، بلکه هنجارهای هستند جدائی ناپذیر از ایده ای که انسان خردمند درست کردار از آزادی پایدار در سر دارد. بنابراین میان آزادی فردی و مقتضیات نظم اجتماعی تناقضی وجود ندارد. اندیشمندان دوره ی روشنگری، خواستار

آزادی نامحدود نبودند آنان در کار بست آزادی، خواهان محدود کردن آن به چهارچوب مصلحت زندگی عمومی و اخلاق بودند.

آزادی در معرض دو نوع محدودیت عقلانی قرار می گیرد. یکی قوانین یک جامعه ی دموکراتیک که برای ایجاد نظم اجتماعی و امنیت مردم و تنظیم امور مختلف اجتماعی وضع شده اند. ساده ترین مثال قوانین راهنمایی و رانندگی هستند. هیچ عاقلی گمان نمی کند که چون آزاد است، حق دارد در خیابان هرگونه که دلش خواست رانندگی کند. مرز دوم آزادی، اخلاق است. اخلاق به دو بخش عمده ی اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تقسیم می شود. در یک جامعه ی دموکراتیک می توان بخش مهمی از اخلاق اجتماعی را قانونمند کرد اما همه ی اخلاقیات اجتماعی مثل بعضی اخلاقیات خانوادگی و همچنین اخلاقیات فردی را نمی توان در قالب قانون حکومتی گنجاند.

لزوم محدودیت آزادی به مقتضیات زندگی اجتماعی و اخلاق در بند ۲ ماده ی ۲۹ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر: " ۲- هرکس در اعمال حقوق و بهره گیری از آزادیهای خود فقط تابع محدودیت‌هایی قانونی است که صرفاً برای شناسایی و مراعات حقوق و آزادیهای دیگران و برای رعایت مقتضیات عادلانه ی اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در جامعه ای دموکراتیک وضع شده اند. " و همچنین در بند ۳ ماده ی ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی برسمیت شناخته شده است.

" ۱. هیچ کس را نمی‌توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.

۲. هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا بهر وسیله دیگر بانتخاب خود می‌باشد.

۳. اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیتهای معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف - احترام حقوق با حیثیت دیگران.

ب - حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی."

آزادی و اخلاق

دموکراسی مستلزم آزادی کامل عقل و مهار اخلاقی شهوات است. تمامی دلائلی که توسط متفکران بزرگ لیبرال در تأیید آزادی آورده شده، بر آزادی عقل و اندیشه و زندگی خصوصی دلالت دارد و لاغیر. همگی معتقدند که آزادی برای رشد عقلانی، علمی و انسانی ضرورت دارد. هیچکدام از دلائل آزادی بر آزادی شهوت، فساد اخلاقی، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و یا دیوانگی دلالت نمی‌کنند." در نظر متفکران عصر

روشنگری، آزادی و فضیلت پیوندی ناگسستنی دارند. آزادی رها شده از ضابطه های اخلاقی به جنگ افزار شهوت تبدیل می شود و به خدمت توجیه خودپرستی زورمندان و تشویق رذالت تردستان در می آید^۱ "آزادی با خردورزی همراه است و خرد نه به هر شهوتی مشروعیت می بخشد، نه سوء استفاده از زور را تبرئه می کند و نه میدان آزاد به روی خودپرستی می گشاید"^۲.

باید تأمل کرد که کدامیک از مفاهیم آزادی موجب پیشرفت انسانی، علمی، صنعتی و هنری شده است؟ آزادی عقل و اندیشه و یا آزادی تمایلات و شهوات؟ کدامیک از پیشرفتهای بشری نتیجه ی بی اخلاقی، آزادی جنسی و لاابالیگری بوده است؟ چنانچه قبلا به تفصیل بیان شد، بدون آزادی سؤال و آزادی انتقاد، و آزادی اندیشه و آزادی بیان، پیشرفت محال است و پیشرفتهای حیرت انگیز بشر در یکی دو قرن اخیر مدیون آزادی اندیشه و بیان است. اما آزادی بدون قیود اخلاقی، هم دست متفکران و هم دست فاسدان و خبیثان ضد بشری را باز می گذارد. و چون تخریب کردن، حرف بی حساب زدن و تحریک شهوات، همیشه آسانتر، ارزاتر و پردرآمدتر است و از طرف دیگر کار سازنده، علمی و صحیح انجام دادن، پرخرج و سخت و کم درآمد است، طبعا فاسدان دست برتر را خواهند

^۱ chapter 2, Editions du Seuil 1979. Le Liberalisme. Burdeau Georges
^۲ chapter 3 , Editions du Seuil 1979. Le Liberalisme. Burdeau Georges-

داشت و به تخریب ارزشهای انسانی و اخلاقی جامعه می پردازند. در اینجا توجه به چند مثال عینی مناسب است. یکی از مجلات مبتذل اروپائی هر از گاهی عکس عریان زنی را از زوایای مختلف بر روی جلد مجله چاپ می کرد. در یک مصاحبه از سردبیر آن مجله پرسیده شد که چرا چنین می کنی؟ او جواب داد که هرگاه عکس لخت را چاپ می کنیم فروش ما ۱۰- ۱۵ درصد افزایش می یابد. این خباثتی است که امروزه بطور وسیعی جریان دارد. برای اینان اخلاق، خانواده، فرهنگ و دانش و هنر هیچ اهمیتی ندارد و فقط درآمد بیشتر مهم است. مثال دیگر در مورد کانالهای ماهواره ای است. دقت کنید که تهیه ی برنامه برای کانالهای سکسی، که بزرگترین توهین به مقام زن اند، چقدر راحت و ارزان است. کافی است فاحشه ای را بگذارند و از پس و پیش او فیلم برداری کنند. اما در نقطه ی مقابل تهیه ی یک ساعت فیلم مستند علمی و آموزشی مثلا توسط کانال دیسکاوری، چقدر پرزحمت، وقت گیر و پرهزینه است. طبیعی است که با آزادی مطلق موجود، کانالهای سکسی دست بالا را داشته باشند. آیا نشان دادن آلات تناسلی در مطبوعات و تلویزیون، آزادی بیان است؟ چند سال پیش فیلم مستندی در آمریکا منتشر شد که در آن یک دختر در عرض ۹ ساعت با ۲۵۰ مرد از تمامی کشورهای جهان آمیزش کرد و اینکار را شاهکار می دانست. آزادی چنین کاری و بدتر از آن، آزادی پخش فیلم آن، چه خدمتی به بشریت می کند؟ آیا این آزادی مورد نظر اندیشمندان دموکراسی است؟ باز در یک مجله ی اروپائی خواندم که هنرپیشه ی زنی از رابطه ی جنسی

خود با ۸۵ مرد صحبت کرده بود و بدینکار افتخار می کرد و به زنان هم توصیه کرده بود که به شوهر های قانونی خود بسنده نکنند. یعنی خیانت و نابود کردن خانواده آزاد و تبلیغ خیانت نیز آزاد است! آیا این آزادی است که در انقلاب فرانسه و در دیگر کشورهای اروپائی هزاران نفر جان خود را بر سر آن دادند؟

مثالهای دیگری از بی مسئولیتی در مطبوعات و تلویزیون عبارتند از: فیلمهای ضد خانواده. چه بسیار فیلمهایی که در آنها همسر خانواده با فردی خارج از خانواده ارتباط جنسی برقرار می کند و نهایتا ایندو بعنوان قهرمانان فیلم در ذهن بیننده تثبیت می شوند و آنچه در این میان هیچگونه توجهی را جلب نمی کند فرزندان بدبخت خانواده است. نمونه ی دیگر فیلمهای جنائی اند؛ فیلمهایی که روش ها و منشیهای جنایت و خشونت را به جوانان می آموزند. نمونه ی دیگر فیلمهای نژادپرستانه اند. شاید دیده باشید فیلمهایی را که در آن چند آمریکائی در مقابل دهها و صدها نفر از قومی دیگر به پیروزی می رسند؛ یعنی بزرگ کردن غیر عادی یک قوم و تحقیر قومی دیگر. نمونه های دیگر بازیهای کامپیوتری اند که در آنان کشتن و زدن و تخریب کردن، سیاق اصلی بازی اند، و طبیعتا این خصائل را در کودکان پرورش می دهند. نمونه ی دیگر بازیها یا فیلمهایی است که در آنها وحشت و ترس را در کودکان تقویت می کنند و بد تر از همه تبلیغ خودفروشی در تلویزیونها بخصوص تلویزیونهای ماهواره ای است. وضعیت بقدری وخیم است که صدای کلینتون رئیس جمهور اسبق آمریکا

را در آورده بود؛ بدین مضمون که وقتی کودکان ما اینهمه فیلم جنائی می بینند، طبیعی است که به قتل همکلاسیهای خود دست می زنند. اصولاً بنظر می رسد فیلمسازان هیچ سوژه ی دیگری جز تخریب و جنایت و کشتار و روسپی گری ندارند. اگر نویسنده یا فیلمسازی، خشونت و نفرت را تبلیغ کرد، آیا می توان گفت که چون شمشیر در دست نگرفته و کسی را نکشته است، مقصر نیست؟ آیا این خود برانگیختن و مشارکت در خشونت و قتل نیست؟ باریدن این رگبار تخریب و فساد و تباهی بر سر نوجوانان، با کدام اصول عقلی، علمی و روانشناسی و تعلیم و تربیت سازگاری دارد؟ آیا اگر مدرسه ای حتی در آمریکا، روشهای فوق را بکار گیرد، مورد اعتراض پدر و مادر ها و مسئولین قرار نمی گیرد؟ چرا باید ما در مدارس سعی کنیم به کودکانمان اخلاق و تعقل و انسانیت بیاموزیم و در بیرون از مدرسه توسط مطبوعات و سینما و تلویزیون، همه ی آن تلاشها را به باد بدهیم؟ این چه کار احمقانه ای است؟

از بین مفاسد فوق بنظر می رسد که آزادی جنسی افراطی ضربه ی بسیار گسترده ای را در درازمدت به جوامع وارد می کند که امروز همگان شاهد بسیاری از آثار آنند از جمله:

- تحریک تمایلات جنسی جوانان و تبدیل کردن لذت جنسی به اولویت بسیار مهم زندگی آنان و سرگرم کردن آنان و کاهش توجه آنان به دیگر مسائل مهم زندگی از جمله توجه به تحصیل و تربیت و مسائل اجتماعی.

- روابط گسترده ی جنسی قبل از ازدواج با مفاسد بسیار از جمله تولد بچه هائی با پدران نامشخص که در مواردی توسط مادر بتنهائی نگهداری می شوند و در بسیاری موارد به مراکز نگهداری کودکان بی سرپرست سپرده می شوند.

- تأخیر و کاهش ازدواجهای قانونی

- روابط جنسی خارج از خانواده که موجب مشکلات فراوانی می شود. از جمله: موجب مشاجرات مستمر خانوادگی می شود که محیط تربیتی نامناسبی را برای کودکان فراهم می کند. دوم: موجب مشکوک بودن پدر واقعی بچه ها می شود و این امر موجب کاهش محبت مرد خانواده نسبت به کودکان و بی توجهی به تربیت و نیازهای کودکان می شود. سوم: موجب کاهش شدید محبت و صمیمیت و مسئولیت متقابل اعضای خانواده نسبت به هم می شود که وابستگی خانوادگی و فامیلی را تضعیف می کند. چهارم: در بسیاری موارد موجب طلاق می شود که آنهم موجب سرگردانی و رها شدن بچه ها می شود. حال از اینگونه بچه ها چه انتظاری می رود. بخش اعظم دزدیها، جنایات، آزار دیگران، بی نظمیهای اجتماعی و خودفروشیها توسط این کودکان، چه در کودکی و چه در بزرگسالی، انجام می گیرد. برای نمونه در مطالعه ای که توسط تلویزیون بی بی سی انجام گرفت مشخص شد که در انگلستان، هفتاد درصد از کودکان فاحشه از بچه های بی سرپرست و طلاقند.

با توجه به آنچه گذشت باید اخلاق بعنوان یک حریم مهم آزادی محترم شمرده شود. قانون نمی تواند در اخلاقیات فردی و خصوصی افراد مداخله کند اما اخلاق اجتماعی مورد پذیرش اکثر مردم، باید تا حد امکان قانونمند شود و مورد پشتیبانی قانون قرار گیرد. بعضی از فضائل مهم اخلاقی که باید مورد حمایت قانون یک جامعه ی دموکراتیک قرار گیرند عبارتند از:

- عدالت که باید بر تمامی قوانین و عملکردهای حکومت دموکراتیک حاکمیت داشته باشد. متأسفانه هنوز جوامع دموکراتیک با عدالت مخصوصاً عدالت اقتصادی فاصله ی زیادی دارند.

- صداقت: در گفتار و عمل باید صداقت وجود داشته باشد. بنابراین، دروغ، تهمت، سانسور و عرضه ی یکسویه ی اخبار باید غیر قانونی باشد و مرتکب آن باید مجازات شود. در جامعه ی دموکراتیک راستگویی آزاد است نه دروغگویی. همچنین هرگونه دروغ و فریب در روابط اجتماعی و اقتصادی باید ممنوع باشد.

- حفظ کیان خانواده: در بند ۳ ماده ی ۱۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر آمده است که " خانواده رکن طبیعی و اساسی جامعه است و باید از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود." و همچنین در بند ۱ ماده ی ۲۳ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است که: " خانواده عنصر طبیعی و اساسی جامعه است و استحقاق حمایت جامعه و حکومت را دارد." باید با اموری که موجب فروپاشی نظام خانواده می شود مقابله شود؛

از جمله: باید تسهیلات لازم در جهت ازدواجهای قانونی فراهم شود؛ باید آزادی افراطی جنسی منع شود؛ باید روابط جنسی خارج از خانواده ممنوع شوند و باید تبلیغ این موارد در مطبوعات و تلویزیون، غیر قانونی شود. همچنین باید از سوی استفاده‌ی جنسی از زنان مخصوصاً بصورت خودفروشی جلوگیری شود.

- محبت بین مردم و احساس مسئولیت نسبت به نوع بشر و همزیستی مسالمت آمیز.

- تساهل و مدارا: باید از بی احترامی به دیگران و عقائد آنان و تبلیغ خشونت و جدال جلوگیری شود.

- حفظ احترام و آبروی اشخاص

- حفظ حریم خصوصی مردم

- رعایت حقوق کودکان: دولت دموکراتیک باید امکانات لازم برای رشد استعداد و فضیلت در کودکان را فراهم کند و از عرضه‌ی فیلمها یا بازیهای ضد اخلاقی و مخالف اصول روانشناسی جلوگیری کند. با توجه به اینکه کودکان در بسیاری موارد نمی توانند بخوبی درست را از خطا تشخیص دهند و معمولاً آنچه را می شنوند یا می بینند باور می کنند و صحیح می پندارند، بنابراین بیشترین دقت علمی و اخلاقی باید در مورد نوشتجات، داستانها، فیلمها و بازیهای کودکان انجام گیرد.

فصل ۶

دموکراسی و عدالت

همه ی افراد بشر درک ساده ای از عدالت دارند. اما تعریف دقیق عدالت بسیار مشکل و مجادله انگیز است. درک مصداقهای بی عدالتی از درک عدالت آسانتر است. برای مثال ترجیح افراد بر اساس رنگ و نژاد و مذهب بی عدالتی است. توزیع نایکسان منابع مادی و فرهنگی یک کشور بی عدالتی است. دادن حق اختصاصی حکومت به فرد یا گروه خاص، بی عدالتی است.

عدالت و برابری مفهوم واحدی ندارند. بعضی برابریها عادلانه اند، مثل توزیع یکسان منابع کشور و یا دادن مزد یکسان در برابر کار یکسان. اما

بعضی برابریها غیر عادلانه اند مثل مزد یکسان در مقابل کار متفاوت یا دادن مزد یکسان به حرفه های متفاوت؛ مثلا پرداخت مزد یکسان به یک جراح و یک نجار. بنابراین جستجوی عدالت به معنی جستجوی برابری مطلق نیست.

برخی نابرابریها غیر قابل اجتنابند؛ مثل تولد افراد در کشورها، محیط ها و خانواده های متفاوت. و یا میراث مالی متفاوت؛ طبیعی است که میراث بیشتر، امکان رشد و رفاه بیشتری را فراهم می کند. نابرابری ساختار ژنتیکی افراد نیز غیر قابل اجتناب است. بر این اساس، افراد با تواناییهای فیزیکی، بیولوژیکی و استعدادهای متفاوت متولد می شوند. همچنین بسیاری از اتفاقات طبیعی و غیر طبیعی غیر قابل اجتنابند. مسلما اینگونه نابرابریهای غیر قابل اجتناب موجب رفاه و رشد متفاوتی در افراد خواهد شد که تقصیر بشری پشت آن نیست.

برخی نابرابریها عادلانه اند مثلا افراد مختلف در مقابل تلاش مختلف باید درآمد یا پاداش متفاوت در یافت کنند. مثلا دانش آموزان یک کلاس تلاش متفاوتی دارند و طبعا هر کدام باید نمره ای متناسب با تلاشش را بگیرد. مسلما عدالت حکم می کند که هر کس نتیجه ی سعی خودش را بدست بیاورد؛ یعنی بازده کار فرد به خود او برگردد؛ این از بارزترین مصادیق عدالت است.

دسته ی سوم از نابرابریها، عبارتند از نابرابریهای غیر عادلانه ی قابل اجتناب. مثل پارتی بازی، استخدام افراد بر اساس نژاد یا مذهب یا

رفاقت نه بر اساس توانائی؛ یا برتری فرد یا گروهی در حق حکومت؛ یا برخورداری متفاوت افرادی که جامعه از امکانات عمومی و منابع کشور. تلاش یک حکومت دموکراتیک برای کاهش یا حذف اینگونه نابرابریهاست. نابرابریهای غیرعادلانه خلاف عقل، حقوق بشر و اخلاق انسانی است و زیانهای فراوانی برای جامعه دارد. از جمله: نابرابریهای غیرعادلانه موجب کندی یا عدم رشد استعدادها و توانائیهای طبقات فقیر جامعه می شود، که این زیان بزرگی برای خود افراد و زیان بزرگی برای کل جامعه است چون جامعه از توانائیهای آنان محروم می شود. اصولاً رشد و پیشرفت بشری در دوران اخیر، به موازات تأمین بهتر حداقل نیازهای افراد و مخصوصاً امکان تحصیل و آموزش نسبتاً برابر برای همگان بوده است. بی عدالتی و فقر به زیان دموکراسی است. "هیچ اجتماعی نمی تواند برای مدت طولانی به حکومت مستقل دموکراتیک امید داشته باشد مگر آنکه اعضایش از حداقل رفاه اقتصادی برخوردار باشند. امروزه این سخن مورد موافقت همگانی است" ^۱ فقر اقتصادی موجب رشد ناکافی استعدادها و توانمندیهای افراد می شود که آنها را موجب عدم مشارکت یا مشارکت غیرفعال و ناآگاهانه و کم عمق در امور سیاسی می شود، که تضعیف دموکراسی است. همچنین فقر موجب می شود که مهمترین همت افراد فقیر، تلاش برای تأمین معیشت روزانه باشد که طبعاً فرصت و

chapter 9۰ The University of Georgia Press. Democracy. Cohen Carl - ^۱

حوصله ای برای پرداختن به امور سیاسی و اجتماعی باقی نمی گذارد. بنابراین فقر و بی عدالتی اقتصادی موجب مشارکت نایکسان و نامتوازن افراد جامعه و موجب کاهش عمق و کیفیت دموکراسی می شود. طبعاً اگر فقر و بی عدالتی وسیع باشد، دموکراسی از پشتوانه ی وسیع مردم برخوردار نخواهد بود و خطر از دست رفتن دموکراسی زیاد است. یقیناً یکی از دلایل اینکه دموکراسی در کشورهای فقیر متزلزل است همین فقر و بی عدالتی وسیع است. "جائی که نصیب توده ها گرسنگی باشد یا جائی که بیماری بیداد می کند، انتظار دموکراسی راستین از چنین توده هائی ساده لوحی است...هرگاه کسر کوچکی از اجتماع در فقر بسر برند وجود دموکراسی، هر چند ناقص، امکانپذیر است اما هرچه این کسر بزرگتر شود احتمال موفقیت دموکراسی کاهش می یابد".^۱ بنابراین حداقل رفاه اقتصادی یک شرط دموکراسی است؛ البته حداقل رفاه مادی را نمی توان بدرستی تعیین کرد و بستگی به زمان و مکان و کیفیت جوامع دارد. رفاه اقتصادی با برابری اقتصادی یکی نیست. برابری اقتصادی شرط دموکراسی نیست اما تفاوت فاحش اقتصادی هم به زیان دموکراسی است. البته تلاش برای رفاه اقتصادی، نابرابریهای فاحش را نیز می کاهش دهد. در نهایت نابرابریهای فاحش اقتصادی می تواند منجر به اختلافات شدید، دشمنی، درگیری و جنگ و فروپاشی شود.

chapter 9۰ The University of Georgia Press. Democracy.Cohen Carl - 1

روشهای برخورد با نابرابریهای غیر عادلانه

روشهای متنوعی برای اصلاح نابرابریهای فاحش اقتصادی مطرح شده است که بطور تقریبی می توان این روشها را در سه دسته ی کلی قرار داد. اول: حذف آزادی اقتصادی، دوم: آزادی مطلق اقتصادی و سوم روش مبتنی بر حقوق بشر. در اینجا بصورت کوتاه این روشها را مورد بررسی قرار می دهیم.

روش اول: حذف آزادی اقتصادی

منادیان این روش مارکسیستها بودند. این روش مبتنی بر حذف آزادی اقتصادی، حذف مالکیت خصوصی، مالکیت دولتی همه چیز و اقتصاد متمرکز دولتی است. در این روش دولت سعی می کند نیازهای مادی مثل غذا، لباس، مسکن، بهداشت، و نیازهای فرهنگی مثل آموزش را برای همه بطور یکسان فراهم کند. بدین صورت اختلافات فاحش اقتصادی بکلی از بین می روند. تنها نتیجه ی مثبت این روش، تأمین نیازهای اقتصادی و فرهنگی کل جامعه است. اما زیانهای فراوان و سهمگین این روش در نهایت منجر به فروپاشی نظامهای مارکسیستی شد. بعضی اشکالات مهم این روش عبارتند از:

اول: این روش غیر عادلانه است. چون عدالت اقتضا می کند که نتایج مثبت و منفی تلاش فرد به خود او برگردد. بنابراین کسیکه تلاش بیشتری می کند، مهارت بیشتری دارد و یا خلاقیت بیشتری دارد، باید بهره ی مادی و معنوی بیشتری ببرد. بنابراین تساوی مطلق اقتصادی غیرعادلانه است چون هر کس متناسب با تلاشش سود نمی برد.

دوم: مارکسیسم منجر به حذف یا کند کردن موتور پیشرفت می شود. مالکیت خصوصی، آزادی و اختیار در کار و درآمد و بازگشت سود کار فرد به خودش، سه انگیزه ی روانی اساسی پیشرفت بشرند. انسانها با ملاحظه ی خوشبختی در افزایش دارائیهای خود، هم به ابتکار دست می زنند و هم تن به ریسک می دهند که به توسعه ی اقتصادی دامن می زند. همچنین مالکیت و انباشت دارائی که امکان سرمایه گذاری را فراهم می سازد، سرچشمه ی پیشرفت در جامعه ی صنعتی است. حذف مالکیت خصوصی انگیزه ی تلاش اقتصادی را می کُشد. همچنین آزادی و اختیار در کار و درآمد، زمینه ی خلاقیت و ابتکار و پیشرفت را فراهم می کند. این آزادی عمل نیز در نظام مارکسیستی حذف می شود. همچنین تساوی کامل مادی افراد (عدم بازگشت سود کار فرد به خودش) انگیزه ی تلاش و خلاقیت و کسب مهارت را از بین می برد. بطور ساده فرد احساس می کند که تلاش و مهارت و خلاقیت بیشتر تأثیری در رفاه او ندارد، بنابراین دلیلی برای تشدید فعالیت فکری و عملی نمی بیند. به دلایل فوق، اجرای نسبی

مارکسیسم نیز منجر به کندی پیشرفت و عقب افتادن کشورهای مارکسیستی و در رأس آنان شوروی سابق شد.

سوم: حذف مالکیت خصوصی، حذف اختیار عمل و عدم بازگشت سود کار فرد به خودش، همگی متضاد با ویژگیهای روانی انسانند. چنانچه این تمایلات را حتی در کودکان خردسال نیز می توان مشاهده کرد. در نتیجه، مقابله با این خصائص ذاتی انسان، نیاز به اعمال زور دائمی دارد. بهمین دلیل، مارکسیسم منجر به دیکتاتوریهایی بسیار خشنی شد. طبعاً دیکتاتوری، همراه با ازبین بردن حقوق بشر است. بطورخلاصه این عیوب و ضعفهای اساسی دیگر، منجر به عدم موفقیت و فروپاشی نظامهای مارکسیستی شد.

روش دوم: آزادی مطلق اقتصادی (اقتصاد بازار آزاد)

مالکیت خصوصی بی حد و مرز، تبادل اقتصادی صرفاً بر اساس عرضه و تقاضا و عدم دخالت دولت در اقتصاد، مهمترین ویژگیهای اقتصاد بازار آزاد هستند. برای اقتصاد بازار آزاد محاسنی بر می شمارند که به بعضی از مهمترین آنان اشاره می شود.

- اقتصاد بازار آزاد با دموکراسی متناسب تر است. یک نظام تولید و توزیع مبتنی بر اصل مبادلات آزاد می تواند راهگشای دموکراسی باشد. اقتصاد بازار نیز مثل دموکراسی، مردم را بهترین داور برای تشخیص مصالح خود و مسئول انتخابهای خود می شمارد. همانگونه که در دموکراسی پیروزی

احزاب بستگی به میزان حمایت رأی دهندگان دارد در اقتصاد بازار آزاد نیز پیروزی شرکتها بستگی به میزان حمایت مصرف کنندگان از آنها بستگی دارد. البته اقتصاد بازار آزاد الزاما با دموکراسی پیوند ندارد؛ یعنی بازار آزاد برای دموکراسی ضرورت ندارد، چنانچه دیکتاتوری و بازار آزاد هم در کنار هم وجود دارند.

- حسن دیگر بازار آزاد، محدود کردن قدرت دولت است که یکی از اهداف اساسی دموکراسی است. اگر اقتصاد کاملا در دست دولت باشد، دولت براحتی می تواند اراده اش را بر مردم تحمیل کند و مردم نیز آزادی عمل و توان لازم را برای اجرای خواسته های خویش نخواهند داشت. به دو دلیل فوق، اقتصاد بازار آزاد می تواند پشتوانه ای برای دموکراسی بحساب آید.

- جنبه ی مثبت دیگر اقتصاد بازار آزاد این است که تمرکز زدائی در تصمیم گیریهای اقتصادی، توزیع فرصتها، اطلاعات و امکانات در درون جامعه ی مدنی و آزادی بکارگیری سرمایه و فکر توسط مالکان، موجب احساس مسئولیت بیشتر و ایجاد خلاقیت و ابتکار و نهایتا تشدید رشد اقتصادی می شود. بهمین دلیل بعید است که رشد اقتصادی در اقتصاد دولتی به پای اقتصاد آزاد برسد. این رشد اقتصادی طبعاً موجب افزایش سطح زندگی و رفاه عمومی می شود. یعنی موجب می شود که طبقات کم درآمد و ضعیف جامعه نیز از این رشد برخوردار شوند و از این لحاظ به عدالت اجتماعی کمک می کند.

چند مورد مهم از نقاط ضعف اقتصاد بازار آزاد عبارتند از:

- در اقتصاد بازار آزاد، مالکیت خصوصی بر میراثهای عمومی بشری مانند منابع طبیعی از قبیل زمین، منابع آب، جنگلها، مراتع و معادن برسمیت شناخته می شود که بشدت غیر عادلانه و غیر معقول است. چون این منابع متعلق به همه ی اعضای ملت است و مالکیت خصوصی بر آنها هیچ توجیهی ندارد.

- اقتصاد بازار آزاد موجب می شود که برابری سیاسی که لازمه ی دموکراسی است به خطر بیفتد. لیبرالیسم اقتصادی موجب شکاف وسیع طبقاتی می شود. درست است که رشد اقتصادی جامعه موجب بهبود سطح زندگی همگان می شود، ولی شکاف طبقاتی در کشورهای دارای اقتصاد آزاد خیلی شدیدتر از گذشته است. علت اینست که سرمایه داران بدلیل داشتن پول، از میراث عمومی بشری یعنی منابع طبیعی و تکنولوژی، بنحو شدیدی استفاده می کنند. تکنولوژی میراث عمومی بشری است که در اثر تلاش نسلهای طولانی بشری بدست آمده است. این تکنولوژی در اختیار سرمایه دار است. از طرف دیگر تکنولوژی موجب می شود که استفاده از منابع طبیعی نیز تشدید شود؛ مثلا برداشت مواد معدنی بشدت افزایش می یابد. همچنین با اتوماتیک شدن تکنولوژی (ابزار تولید)، نیاز به کارگران کاسته شده است. بنابراین سرمایه موجب می شود که منابع طبیعی و منابع فکری بشر در دست سرمایه دار باشد و با استفاده از آن بیشترین تولید را با

حداقل دستمزد بدست آورد. این امر منجر به ثروتهای بیکران می شود که شکاف طبقاتی را بشدت تشدید می کند. شکاف طبقاتی علاوه بر اینکه غیر انسانی است موجب تضعیف مشارکت سیاسی می شود و طبعاً از ژرفای دموکراسی می کاهد. از طرف دیگر، سرمایه موجب می شود که غولهای اقتصادی مثل شرکتهای عظیم صنعتی بتوانند بر سیاست گذاری های جامعه تأثیر مستقیم بگذارند؛ در صورتیکه این تأثیر از طریق رأی مردم بدست نیامده است. مثلاً سرمایه داران مخارج انتخاباتی احزاب یا کاندیداها را تأمین می کنند و طبعاً انتظار دارند که در قانونگذاری و اجرا، جانب آنان را بگیرند. یا شرکتهای بزرگ، ارتباطات نزدیک و آسانی با مقامات مملکتی دارند و از این طریق هم بر سیاست اثر می گذارند. و مهمتر از همه چون سرمایه داران ارکان اقتصادی مملکت را در دست دارند، بسیاری از تصمیم گیریها و قانونگذاریهای اقتصادی و سیاسی، بدون توجه به نظر آنان امکانپذیر نیست. بنابراین نابرابری اقتصادی موجب نابرابری سیاسی می شود. درست است که در هنگام رأی دادن، هر کس حق یک رأی دارد، اما نفوذ و تأثیرگذاری سرمایه داران بسیار بیشتر از افراد عادی است. این مشکل در مورد شرکتهای عظیم چند ملیتی بسیار وخیمتر است. چون این شرکتها با داشتن وضعیتی فرا ملی، براحتی خود را از اجرای قانون تمام ملتها رها می کنند و سر به هیچ قانونی نمی نهند. مثلاً اگر تولید یا فروش کالائی در یک کشور ممنوع باشد یا مالیات سنگین داشته باشد، براحتی تولید و فروش را به کشور دیگری با مقررات سهلتر انتقال می دهند و یا

بسیاری معاملات را در خارج از مرز کشورها انجام می دهند و این درحالیست که رگ اقتصاد جهانی در بسیاری موارد در چنگ آنانست. برای مثال کارتهای نفتی را ملاحظه کنید که در حالیکه نبض اقتصاد جهانی در دست آنانست، تقریبا تن به قانون و بازرسی هیچ کشوری نمی دهند. مشکل عظیم دیگر شرکتهای بسیار بزرگ آنست که عملا رقابت، که لازمه ی بازار آزاد است و برفع مصرف کنندگان است، را از بین می برند و تقریبا قدرتهای انحصاری اقتصادی هستند و بدین طریق می توانند کالای تولیدی یا تجاری خود را تقریبا با نرخ دلخواه به مردم بفروشند.

- اقتصاد کاملا آزاد، کشور را در مقابل نوسانات قیمتها و معاملات بین المللی آسیب پذیر می کند و کشور را از تصمیم گیری مستقل در مورد سیاستهای اقتصادی خود تا حدودی محروم می کند.

- اقتصاد کاملا آزاد با کارگران و کارکنان طوری رفتار می کند که گویی کالائی مثل سایر کالاها هستند که قوانین عرضه و تقاضا شاملشان می شود و هرگاه نیاز به آنان نباشد اخراج می شوند. این رفتار با شأنی که حقوق بشر برای انسانها قائل است سازگاری ندارد.

روش سوم: روش مبتنی بر حقوق بشر

با توجه به بی عدالتی های گسترده ای که در اقتصاد آزاد وجود دارد، تعجب آور نیست اگر نخستین کشورهای صنعتی اروپا، بازار آزاد را با حق دموکراتیک در تضاد می دانستند و در بیشتر دوره ی قرن نوزدهم در

مقابل آن مقاومت می کردند. از جنگ دوم جهانی به این سو، دولتهای غربی برای حفاظت از اقلتار آسیب پذیر در مقابل نوسانات بازار، از طریق اعمال نظارت و دخالتهای اساسی در اقتصاد و تعدیل درآمدها و ایجاد نظامی مبتنی بر رفاه عمومی، در پی منطبق کردن اقتصاد بازار با دموکراسی و حقوق بشر بوده اند.

افراد بشر به صرف انسان بودن، دارای مالکیتها و حقوقی هستند. که در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی به آنها تصریح شده است. در فصلهای قبل، حقوق سیاسی و قضائی تا حدودی مورد بحث قرار گرفت. اما حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل:

- حق کار و مزد منصفانه:

ماده ی ۲۳ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه برگزیند، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در برابر بیکاری حمایت شود.

۲- همه حق دارند که بی هیچ تبعیضی، در مقابل کار مساوی، مزد مساوی بگیرند.

۳- هرکسی که کار میکند حق دارد مزد منصفانه و رضایت بخشی دریافت دارد که زندگی او و خانواده اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تأمین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.

ماده ی ۲۴ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

هر شخص حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و به ویژه باید از محدودیت معقول ساعات کار و مرخصیها و تعطیلات ادواری با دریافت حقوق بهره مند شود.

ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

۱. کشورهای طرف این میثاق حق کارکردن را که شامل حق هر کس است به اینکه فرصت یابد بوسیله و کاری که آزادانه انتخاب یا قبول می نماید معاش خود را تأمین کند - به رسمیت می شناسند و اقدامات مقتضی برای حفظ این حق معمول خواهند داشت.

۲. اقداماتی که کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین اعمال کامل این حق به عمل خواهند آورد باید شامل راهنمایی و تربیت فنی و حرفه ای و طرح برنامه ها و خط مشی ها و تدابیر فنی باشد که از لوازم تأمین توسعه مداوم اقتصادی - اجتماعی و اشتغال تام و مولد است تحت شرایطی که آزادیهای اساسی سیاسی و اقتصادی را برای افراد حفظ نماید.

ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع عادلانه و مساعد کار که بویژه متضمن مراتب زیر باشد به رسمیت می شناسند:

الف - اجرتی که لااقل امور ذیل را برای کلیه کارگران تأمین نماید:

۱. مزد منصفانه و اجرت مساوی برای کار با ارزش مساوی بدون هیچ نوع تمایز به ویژه اینکه زنان تضمین داشته باشند که شرایط کار آنان پائین تر از شرایط مورد استفاده مردان نباشد و برای کار مساوی مزد مساوی با مردان دریافت دارند.

۲. مزایای کافی برای آنان و خانواده‌شان طبق مقررات این میثاق.

ب - ایمنی و بهداشت کار

ج - تساوی فرصت برای هر کس که بتواند در خدمت خود به مدارج مناسب عالیتتری ارتقاء یابد بدون در نظر گرفتن هیچگونه ملاحظات دیگری جز طول مدت خدمت و لیاقت.

د - استراحت - فراغت و محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی ادواری با استفاده از حقوق و همچنین مزد ایام تعطیل رسمی.

- حق خوراک، پوشاک، مسکن و تأمین اجتماعی:

ماده ی ۲۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد که از سطح زندگی مناسب برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، به ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار شود. همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به عللی مستقل از اراده ی خویش وسایل امرار معاشش را از دست داده باشد، از تأمین اجتماعی بهره مند گردد.

۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت ویژه برخوردار شوند. همه ی کودکان، اعم از آن که در پی ازدواج یا بی ازدواج زاده شده باشند، حق دارند که از حمایت اجتماعی یکسان بهره مند گردند.

ماده ۱۱ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به داشتن سطح زندگی کافی برای خود و خانواده‌اش شامل خوراک پوشاک و مسکن کافی همچنین بهبود مداوم شرایط زندگی به رسمیت می‌شناسند. کشورهای طرف این میثاق به منظور تأمین این حق، تدابیر مقتضی اتخاذ خواهند کرد و از این لحاظ اهمیت اساسی همکاری بین‌المللی براساس رضایت آزاد را اذعان (قبول) دارند.

۲. کشورهای طرف این میثاق با اذعان به حق اساسی هر کس به اینکه از گرسنگی فارغ باشد منفرداً و از طریق همکاری بین‌المللی تدابیر لازم از جمله برنامه‌های مشخصی به قرار ذیل اتخاذ خواهند کرد:

الف - بهبود روشهای تولید و حفظ و توزیع خواربار با استفاده کامل از معلومات فنی و علمی با اشاعهٔ اصول آموزش تغذیه و با توسعه یا اصلاح نظام زراعی بنحوی که حداکثر توسعهٔ مؤثر و استفاده از منابع طبیعی را تأمین نمایند.

ب - تأمین توزیع منصفانه ذخایر (منابع) خواربار جهان بر حسب حوائج با توجه به مسائل (مبتلا به) کشورهای صادر کننده و وارد کننده خواربار (غذا).

- حق بهداشت

ماده ی ۲۵ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر که قبلا ذکر شد.
ماده ۱۲ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی
۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به تمتع از بهترین حال سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت می شناسند.
۲. تدابیری که کشورهای طرف این میثاق برای تأمین استیفای کامل این حق اتخاذ خواهند کرد شامل اقدامات لازم برای تأمین امور ذیل خواهد بود:
الف - تقلیل میزان مرده متولد شدن کودکان، تقلیل مرگ و میر کودکان و رشد سالم آنان.

ب - بهبود بهداشت محیط و بهداشت صنعتی از جمیع جهات.
ج - پیشگیری و معالجه بیماری های همه گیر - بومی - حرفه ای و سایر بیماریها همچنین پیکار علیه این بیماریها.
د - ایجاد شرایط مناسب برای تأمین مراجع پزشکی و کمکهای پزشکی برای عموم در صورت ابتلاء به بیماری.

- حق آموزش و پرورش

ماده ی ۲۶ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر:

۱- هر شخص حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود. آموزش و پرورش، و دست کم آموزش ابتدایی و پایه، باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش فنی و حرفه ای باید همگانی شود و دست یابی به آموزش عالی باید با تساوی کامل برای همه امکان پذیر باشد تا هرکس بتواند بنا به استعداد خود از آن بهره مند گردد.

۲- هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه ی شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت ها و تمام گروه های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.

ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی:

۱. کشورهای طرف این میثاق حق هر کس را به آموزش و پرورش به رسمیت می شناسند. کشورهای مزبور موافقت دارند که هدف آموزش و پرورش باید نمو کامل شخصیت انسانی و احساس حیثیت آن و تقویت احترام حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد. علاوه بر این کشورهای طرف این میثاق موافقت دارند که آموزش و پرورش باید کلیه افراد را برای ایفای نقش سودمند در یک جامعه آزاد آماده سازد و موجبات تفاهم و تساهل و دوستی بین کلیه ملل و کلیه گروه های نژادی - قومی یا مذهبی را فراهم

آورد و توسعه فعالیتهای سازمان ملل متحد را به منظور حفظ صلح تشویق نماید.

دسته ی دیگر از حقوق انسانها، حق همه ی ملت بر کلیه ی منابع طبیعی یک کشور است. یعنی تمام افراد یک کشور دارای حق مساوی از زمین، معادن، مراتع، جنگلها و منابع آب هستند و مالکیت خصوصی غیر مساوی بر این منابع، غیر عادلانه است. امروزه در اکثر کشورهای جهان، اکثر مردم مالک زمین نیستند در حالیکه اکثر زمینها در مالکیت اقلیتی از مردم است. یعنی مالکان بزرگ زمینها را بناحق در اختیار دارند. همین بی عدالتی در مورد دیگر منابع هم وجود دارد. در صورتیکه باید کودکی که در خانواده ی فقیری متولد می شود با کودکی که در خانواده ی ثروتمندی متولد می شود، دارای حق مساوی از منابع کشور باشند.

یکی از دیگر حقوق انسانها، حق برابر کلیه ی انسانها از دانش و تکنولوژی است. دانش و تکنولوژی ملک بشر به معنی عام است و دانشمندان تولید کننده ی دانش نیز آنرا منحصر به خودشان نمی دانند. بنابراین دانش و تکنولوژی میراث عمومی بشریت است. البته شرکت یا فردی که تکنولوژی جدیدی را تولید می کند باید از ثمره ی آن بطور معقول و در طی زمان معین سود ببرد تا هم حق تلاش و مخارج او گزرده شود و هم مشوق تولید دانش و تکنولوژی بیشتر شود. این حق را در

اصطلاح امروزی حق **copyright** می گویند و عادلانه و صحیح است. پس از گذشتن زمان ، **copyright** تکنولوژی ملک عمومی بشریت می شود. بنابراین افراد بشر حداقل دارای حقوق اساسی اقتصاد ی فوقند که باید این حقوق به آنان تعلق گیرد. در مورد چگونگی اعطای این حقوق، اختلاف نظر فراوان وجود دارد و راه حل نهائی وجود ندارد. اما روشهایی مورد تجربه قرار گرفته اند که در جهت تأمین این حقوقند و سوگیری عادلانه دارند، نه اینکه عدالت کامل ایجاد کنند، که مهمترین این روشها عبارتند از:

اول: ایجاد موقعیت رشد یکسان (equal opportunity) برای همه ی افراد کشور. باید کودکی که در خانواده ی کم درآمدی یا نقطه ی دور دستی متولد می شود با کودکی که در مرکز یا در خانواده ی ثروتمندی متولد می شود، از امکانات آموزش و پرورش و رشد و کار یکسانی برخوردار باشند. بنابراین منابع فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی باید متناسب با جمعیت در سراسر کشور بطور مساوی توزیع شوند. البته واضح است که ایجاد موقعیت رشد صد در صد یکسان برای همگان غیر ممکن است، اما بطور نسبی و موفقیت آمیزی قابل اجراست، و در بسیاری از کشورهای دموکراتیک جهان سعی فراوان بر اجرای آن شده و عدالت نسبی را تأمین کرده است.

دوم: تأمین حداقل نیازهای زندگی برای کسانی که قادر به تأمین آن نیستند. یعنی همگان باید از غذا، لباس، مسکن، بهداشت و آموزش برخوردار باشند. لازمه ی این امر آنست که دولت در جهت رشد و پیشرفت اقتصادی

و فرهنگی کشور برنامه ریزی و سرمایه گذاری کند تا افراد جامعه بتوانند با داشتن کار مناسب، زندگی خود را تأمین کنند. اما بهر روی بازهم عده ای قادر به تأمین نیازهای اساسی زندگی خویش نیستند که دولت باید از منابع درآمد کشور و در صورت لزوم با گرفتن مالیات، این حقوق اساسی را برای آنان تأمین کند. این روش بطور نسبی در بسیاری از کشورهای دموکراتیک غرب اجرا شده و اثرات بسیار مثبت انسانی و اجتماعی در بر داشته است. البته مکانیسمهای تأمین این حقوق و تعریف حداقل نیازها و سود و زیانهای این روش، مورد بررسی و مناقشه ی فراوان است ولی در مجموع این روش هم انسانی است و هم بطور نسبی موفق بوده است.

سوم: مالکیت خصوصی به عنوان حقی طبیعی و بعنوان انگیزه ی تلاش و پیشرفت باید برسمیت شناخته

شود و مورد پشتیبانی و تضمین دولت قرار گیرد. همچنین بازار آزاد و آزادی فعالیتهای اقتصادی باید تأمین شود. منتهی هم مالکیت خصوصی و هم بازار آزاد باید محدود و مقید به شرائطی باشند که به تأمین عدالت کمک کند، که در اینجا به مهمترین موارد آنان اشاره می شود:

- مالکیت خصوصی نباید شامل منابع طبیعی کشور شود. یعنی زمین، معادن، مراتع، جنگلها، دریاها و رودخانه ها و منابع آبی دیگر باید در اختیار دولت دموکراتیک باشد تا استفاده از این منابع و توزیع آنان تا حد ممکن عادلانه باشد و از سود این منابع همه ی ملت بطور یکسان استفاده کنند. البته اجرای این امر در زمان حاضر که بخش عظیمی از منابع ملی قبلا در

مالکیت خصوصی است کار آسانی نیست و معضلات و مشکلات گسترده ای خواهد داشت و اجرای کامل آن تقریبا غیر ممکن بنظر می رسد. ولی قطعاً گامهای مثبتی حداقل از زمان حاضر به بعد می توان برداشت و وجود مشکلات، توجیه گر بخشیدن حق مردم به افراد خاص نمی تواند باشد. برای مثال دولت می تواند زمین لازم برای مسکن را بطور نسبتاً مساوی در اختیار همه ی خانواده های کشور قرار دهد و زمینهای کشاورزی را بصورت اجاره در اختیار کشاورزان قرار دهد ولی کشاورز نباید مالک باشد و هنگامیکه از ادامه ی کشت دست کشید حق نداشته باشد که زمین را بفروشد یا به ارث بگذارد و زمین در اختیار دولت باشد تا به کشاورز دیگری اجاره دهد. البته حق الزحمه و مخارج کشاورز قبلی بر روی زمین باید بطور عادلانه پرداخت شود. بهمین نحو زمینهایی که در اختیار صنایع و یا بنگاههای اقتصادی یا خدماتی قرار می گیرد نباید به مالکیت اشخاص در آید.

- لزوم نظارت کامل دولت بر کلیه ی امور اقتصادی و بخش خصوصی در جهت عادلانه کردن مسیر اقتصاد، تشویق و کمک به رشد اقتصادی و علمی و صنعتی کشور، تعدیل و معقول کردن مصرف منابع ملی، تأمین امنیت مالی، حفظ محیط زیست و سلامت مردم، رعایت استانداردها و جلوگیری از اجحاف بخش خصوصی.

- لزوم سرمایه گذاری دولت در امور اقتصادی بسیار بزرگ که از عهده ی بخش خصوصی بر نمی آید، مثل نفت، گاز، پتروشیمی و ذوب آهن.

- لزوم دولتی بودن یا نظارت شدید دولت بر امور اقتصادی که زندگی روزمره ی مردم به آن وابسته است. مثل ذخیره سازی و تأمین غذاهای اصلی مردم مثل گندم، و همچنین بهداشت و درمان، صنایع آب و برق و گاز.

- لزوم دخالت دولت در حد ضرورت برای جهت دهی عادلانه ی امور اقتصادی مثلاً تعیین حداقل دستمزد برای کارگران، تأمین بیمه ی بیکاری و تضمین دیگر حقوق کارکنان و کارگران و همچنین مداخله ی دولت برای تضمین عادلانه بودن قیمت کالاها و حمایت از تولید کنندگان و مصرف کنندگان.

- تضمین رقابت آزاد اقتصادی توسط دولت. روشن است که اگر رقابت آزاد در امور اقتصادی وجود نداشته باشد، نظام سرمایه داری به ظالمانه ترین سیستم اقتصادی تبدیل می شود. هرگونه انحصار توسط بخش خصوصی بشدت نادرست و ظالمانه است و تنها در سایه ی رقابت آزاد است که کیفیت کالاها بهبود پیدا می کند و قیمت کالاها عادلانه تر می شود و حقوق مشتری بهتر تأمین می شود.

- لزوم نظارت دقیق دولت بر تجارت خارجی به سود صنایع و کشاورزی داخلی و به نفع مردم. لازمست که تجارت خارجی بطور کامل دولتی نباشد یعنی بخش خصوصی هم نقش داشته باشد. اما اگر دولت بر تجارت خارجی نظارت نداشته باشد، سودجویی شرکتهای تجاری خصوصی،

اقتصاد داخلی بخصوص در کشورهای جهان سوم، را در معرض ورشکستگی قرار می دهند.

- لزوم عادلانه بودن مالیاتها. باید مرزی از در آمد برای مالیات تعیین شود. یعنی کسانی که در آمد کمتر از آن حد دارند از مالیات معاف شوند و مالیات بر درآمدهای بالاتر، بصورت تصاعدی افزایش یابد، بنحویکه ثروتمندان و سرمایه داران در صد مالیات بالاتری بپردازند. البته واضح است که تعیین در صد مالیات نیاز به کارشناسی دقیق اقتصادی دارد که هم عادلانه باشد و هم موجب ورشکستگی و تضعیف بخش خصوصی نشود.

- لزوم تعیین مالیات سنگین و تصاعدی بر ارث. ارث امکانات و پولی را در اختیار فرد قرار می دهد که برای آن تلاش نکرده است. بنابراین لازمست که بخشی از این ثروت به نفع جامعه مصرف شود.

- لزوم ایجاد یک سیستم کارآمد نظارت بین المللی بر شرکتهای بزرگ چندملیتی و جلوگیری از پیدایش گولهای اقتصادی غیر قابل کنترل که فرادولتی عمل می کنند.

فصل ۷

مزایای دموکراسی

در تأیید و توجیه دموکراسی دلایل متعددی توسط متفکران مختلف ذکر شده است که فصلهای ۱۴-۱۵ کتاب کوهن منبع خوبی برای این دلایل است. بنظر می رسد که کارآترین دفاع از دموکراسی، بیان شایستگیهای دموکراسی در عمل است. بهمین دلیل در این فصل بعضی مزایای دموکراسی را بطور خلاصه ذکر می کنیم.^۱

۱- دموکراسی خردمندانه ترین نوع حکومت است.

^۱ - بیشتر مباحث این بخش، برگرفته از فصل ۱۴ کوهن است

در میان همه ی شکل‌های حکومت، دموکراسی تنها شکلی است که بیش از همه احتمال می رود که در درازمدت به خط مشی خردمندانه بینجامد. این سخن بی این معنی نیست که در دموکراسی مردم دچار اشتباه نمی شوند، اما مهم اینست که در چه حکومتی بهتر و بیشتر می توان از خطاهای بزرگ اجتناب کرد و بهتر و راحتتر می توان خطاهای گذشته را اصلاح کرد؟ آیا زمانیکه خط مشی جامعه در دست یک یا چند نفر است (دیکتاتوری) و یا هنگامیکه خط مشی جامعه را اکثریت مردم (دموکراسی) تعیین می کنند؟

وجود فرد مستبدی که فوق العاده خردمند باشد، فوق العاده اخلاقی باشد، میل به قدرت نداشته باشد، بهترین افراد را بعنوان مسئولین انتخاب کند و عالیترین قوانین را وضع و اجراء کند و عدالت را در غایت خردمندی به اجرا در آورد، آرمانی است محال، چون چنین انسانی وجود خارجی ندارد. بقول استوارت میل " این آرمان تصویری است یکسره باطل که در عمل از هر غول بی شاخ و دمی بی شعورتر و خطرناکتر در خواهد آمد". لازمه ی چنین موجودی، استعدادها و توانائیهای فوق بشری است که در افسانه ها به شاهزادگان خیالی نسبت داده می شود. نگاهی به تاریخ بشری نشان می دهد که بقول میل " در برابر هر یک فرد مستبد که گهگاه خرابی را اصلاح می ایرادهای استبداد فردی با همان کند، نود و نه مستبد دیگر قرار دارند که کاری جز خراب کردن ندارند". درجه از اعتبار یا بیشتر د مورد حکومت استبدادی گروهی کوچک نیز صادق است. احتمال وجود

گروهی از رهبران فوق العاده خردمند و عمیقا خیر اندیش، از یافتن یک فرد با چنین مشخصاتی کمتر است.

اما دموکراسی خردمندانه است چون: اول در دموکراسی از خرد و توانمندیهای جمعی استفاده می شود. دموکراسی امکان می بخشد و بر اینکار توفیق یافته است که در جامعه، خردی جمعی بوجود آورد، که بر خرد افراد محدود برتری دارد. چون هرچه افراد بیشتری در یک تصمیم گیری دخالت کنند، احتمال خطا کمتر می شود. برتری دموکراسی ناشی از آنست که از طریق مباحثه و مشاوره ی اجتماعی می توان به قضاوتهای جمعی و موشکافانه رسید. در حقیقت گرد آمدن داوریهای مردم موجب تعالی داوری آنان می شود.

دوم: دموکراسی بهترین زمینه ساز مدیریت علمی است. مدیریت علمی، مدیریتی است که در آن تصمیمها بر اساس تحقیقات و بررسی های علمی اتخاذ می شود. چون دموکراسی تصمیم گیری بر اساس قدرت و زور را حذف می کند، امکان تبادل آزاد اطلاعات و گفتگو و نقد فراگیر را فراهم می کند و طبعاً بهترین شرایط را برای اظهار نظر و مشارکت متخصصان تأمین می کند. مثلاً در کشورهای دموکراتیک غربی، تدوین قوانین معمولاً مراحل زیر را می گذراند. در مورد موضوع، بحث آزاد و طولانی در رادیو تلویزیون و مطبوعات با مشارکت مردم و متخصصان انجام می گیرد. متخصصین دستگاههای اجرائی با در نظر گرفتن نتایج مباحثات قبلی در جامعه، قوانین اجرائی را تنظیم و پیشنهاد می کنند. سپس پیشنهادات

دستگاههای اجرائی، توسط کمیته های علمی-تخصصی پارلمان مورد بررسی دقیق قرار می گیرد و نتیجه ی همه ی این بررسیها توسط اعضای پارلمان مورد بررسی و تصویب قرار می گیرد.

سوم: دموکراسی با پدیده ی انتخابات منجر به انتخاب افراد خردمند و توانا می شود. یعنی دموکراسی منجر به شایسته سالاری می شود. چون مردم بطور طبیعی سعی می کنند بهترینها را انتخاب کنند و نمایندگان مجلس و اعضای دولت هم تلاش می کنند که چهره ی مطلوبتری از خود در مقابل مردم نشان دهند.

چهارم: در حکومتهای دموکراتیک ، اصلاح خطاها بسیار سهل است و اساسا دموکراسی در جهت نقد و اصلاح مستمر گام بر می دارد. در حالیکه، مستبدان حاضر به قبول خطاهای خود نیستند و این امر منجر به تکرار خطاها در اداره ی کشور و زیانهای جبران ناپذیر می شود. در صورتیکه در دموکراسی چون مدیریت جمعی است و تصمیم گیریها شورائی است و آزادی کامل جریان اطلاعات وجود دارد، خطاها، آشکار و پذیرفته و اصلاح می شوند. حتی اگر یک حزب یا رئیس جمهور منتخب، متوجه خطاهایش نشود و یا به آنها بی توجه باشد، رئیس جمهور یا حزب منتخب بعدی سعی میکند خطاهای حاکمان قبلی را پیدا کند و اعلام و اصلاح کند. در نتیجه دموکراسی در نقد مستمر است و این نقد دائمی موجب رفع خطاها و تکامل جامعه می شود. بنابراین دموکراسی دینامیک ترین و متکاملترین نوع حکومت است.

۲- دموکراسی، فساد سیاسی را به حداقل می‌رساند.

جاه طلبی، قدرت پرستی و منفعت طلبی موجب فساد حکومتی می‌شوند. یعنی موجب سوء استفاده از قدرت، سوء مدیریت، زورگویی و ظلم و تصاحب حقوق ملت می‌شوند. قدرت آنقدر دلبذیر است که بخش عظیمی از جنگهای تاریخ، برای کسب و حفظ قدرت بوده است. استبداد میدان وسیع بدون مزاحمی برای این تمایلات فسادانگیز فراهم می‌کند. دیکتاتوری منجر به افسارگسیختگی اخلاقی فرد قدرتمند می‌شود، زیرا مانعی در راه انجام خواسته‌هایش نمی‌بیند. چون نگرانی از عدم انتخاب مجدد ندارد، آزادی بیان وجود ندارد که او را مورد نقد قرار دهند، نمایندگان واقعی مردم نیز وجود ندارند تا او را مورد پرسش قرار دهند و دستگاه قضائی هم اسیر فرد مستبد است. بنابراین هر گونه دخل و تصرف دلبخواهی در قدرت و اموال عمومی می‌تواند اتفاق بیفتد. استبداد ذاتا فسادآور است. چون قدرت مطلق موجب فساد مطلق می‌شود. بعلاوه حتی اگر فرد مستبد آدم فوق العاده صالحی باشد (که پیدا نمی‌شود). افرادی که زیر نظر او اجزاء حکومت را تشکیل می‌دهند، بشدت به فساد آلوده می‌شوند. بقول انیشتین " استبداد، افراد رذل را دور خود جمع می‌کند".

حکومت استبدادی مملو از بی لیاقتی، ظلم، سو ی استفاده، چپاول، مداحی مستبد، ذلت مردم و زیردستان و فردپرستی است.

دموکراسی مدعی نیست که برای حکومت، فرشتگان را بکار می گیرد، بلکه با وجود همه ی این تمایلات فسادانگیز در حاکمان، دموکراسی قادر است فساد سیاسی را به حداقل برساند. بقول پوپر "دموکراسی سیستمی است که موجب می شود حتی حاکمان شریر نیز نتوانند فساد یا سوء استفاده ی جدی مرتکب شوند". زیرا در دموکراسی اولاً: حاکمان توسط مردم انتخاب می شوند و مردم سعی می کنند افراد درستکارتر را انتخاب کنند. ثانیاً: اگر یک مسئول سیاسی یا نماینده ی مردم مرتکب فساد شد، مردم او را از کار برکنار می کنند و بار دیگر او را انتخاب نمی کنند. بنابراین، مسئولین در حکومت دموکراتیک پیوسته نگران حذف شدن توسط مردم اند در نتیجه سعی می کنند دچار فساد نشوند. سوم: در دموکراسی قدرت پراکنده است و در دست یکنفر نیست، که موجب می شود سوء استفاده کمتر شود. چهارم: در دموکراسی دوره ی زمانی قدرت محدود است که کنترل بهتر مردم را بر حاکمان امکانپذیر می کند. پنجم: قوای سه گانه ی مستقل در دموکراسی بر یکدیگر نظارت دارند. مخصوصاً قدرت حکومتی تحت کنترل و نظارت مجلس و دستگاه قضائی است. ششم: آزادی در حکومت دموکراتیک موجب نظارت دائمی دستگاههای خبری و مطبوعات و مردم بر صاحبان قدرت می شود.

۳- دموکراسی عادلانه ترین نظام حکومتی است.

در میان همه ی نظامهای حکومتی، احتمال بیشتری می‌رود که حکومت دموکراتیک به رفتار درست و عادلانه با افراد جامعه منجر شود. منظور از عدالت، رسیدن حق هر کس به خود اوست. اگر همه یا اکثریت اعضای جامعه در فرایند تصمیم‌گیریها مشارکت کنند، مجموعاً تصمیمهای عادلانه تری گرفته خواهد شد نسبت به زمانی که یک یا چند تن تصمیم بگیرند.

چون در دموکراسی خود مردم اعضاء حکومت را برمی‌گزینند، دموکراسی بیش از هر نظام دیگری منافع و خواستههای مردم را در نظر می‌گیرد. چون مردم عادی بهترین قاضی برای تشخیص عادلانه بودن خدمات دولتی هستند و همانها هستند که دولت را برمی‌گزینند یا برکنار می‌کنند، می‌توانند کسانی را به نمایندگی خویش برگزینند که خط مشی عادلانه تری دارند. سرشت دموکراسی، چون منبعث از مردم است،

گرایش به توزیع عادلانه ی کالاها و خدمات دارد. یعنی سعی می‌کند امکانات، خدمات و منافع را با خواسته های عموم مردم تطبیق دهد. گرایش طبیعی دموکراسی به تأمین عدالت برای مردم، هیچ جا آشکارتر از قلمرو اقتصادی نیست. بی‌عدالتی اقتصادی دو شکل عمده دارد. یکی فقیر شدن توده ها یا شکاف شدید اقتصادی بین ثروتمندان و توده ی مردم. دوم: توزیع غیر عادلانه ی کالاهای اقتصادی. واضح است که توده ی مردم به

هیچکدام از این دو نوع بی عدالتی اقتصادی راضی نیستند و بطور طبیعی افرادی را به حکومت می گمارند که با این بی عدالتی ها مبارزه کنند. ظهور بی عدالتی های فوق در حکومت استبدادی بسیار محتملتر است و برطرف کردن این بی عدالتی ها در حکومت دموکراتیک خیلی محتملتر است.

عدالت قضائی واقعی فقط در دموکراسی ممکن است. چون تنها در حکومت دموکراتیک است که دستگاه قضائی آزاد، مستقل و بی طرف است و می تواند بدون تطمیع و تهدید قضاوت کند. در حکومت های غیر دموکراتیک محال است که دستگاه قضائی زیر فشار مستبدان، نظامیان و نیروهای امنیتی نباشد.

در مجموع هیچ نظامی بغیر از دموکراسی قادر نیست که جهت گیری مثبت عادلانه هم در سیاست و هم در اقتصاد و هم در قضاوت داشته باشد.

۴- دموکراسی موجب حل آشتی جویانه ی جدالها می شود.

دموکراسی بیش از هر نظام دیگری زمینه ی خشونت و نیاز به خشونت را از بین می برد. نگاهی به تاریخ، بخوبی نشان می دهد که دموکراسی موفق ترین نظام در حل مسالمت آمیز جدالها بوده است، چون:

اولاً: در دموکراسی توافق عمومی وجود دارد که مردم خواسته‌ها و اختلافات خود را از طریق مباحثه و گفتگو حل کنند. هر کس می‌داند که رأی او اهمیت دارد و شنیده می‌شود و اگر بتواند دیگران را با استدلال قانع کند، می‌تواند نظر خود را به تصویب برساند و به اجرا در آورد؛ بنابراین دلیلی یا نیازی به خشونت نمی‌بیند.

دوم: در دموکراسی مردم به این علو عقلی می‌رسند که اگر در رأی‌گیری در اقلیت قرار گرفتند، به رأی اکثریت احترام بگذارند. و اگر در اکثریت قرار گرفتند به حقوق و آزادیها و خواسته‌های اقلیت احترام بگذارند و موجب رنجش آنان نشوند، تا زمینه‌ی خشونت فراهم نشود. اکثریت حاکم می‌فهمد که اگر می‌خواهد باز هم در انتخابات برنده شود باید با همه‌ی مردم بطور انسانی رفتار کند و خشم و نفرت آنان را بر نینگیزد، بهمین دلیل سعی می‌کند تصمیم‌های افراطی و خشونت‌برانگیز نگیرد.

سوم: در دموکراسی راه‌های قانونی برای اقلیت باز است تا خواسته‌هایش را بطور مسالمت‌آمیز دنبال کند. لازم نیست که اقلیت خشم خود را فروخورد و خاموش شود. اقلیت از تمام آزادی‌های لازم، مثل آزادی تشکیل حزب، آزادی تجمع و تظاهرات، آزادی بیان، آزادی داشتن مطبوعات و حتی آزادی داشتن رادیو و تلویزیون، برخوردار است تا بطور انسانی بتواند خواسته‌هایش را تبلیغ و دنبال کند.

چهارم: مردم در دموکراسی می‌فهمند که راه رسیدن به خواسته‌ها، اطلاع‌رسانی، استدلال و اقناع دیگر شهروندان است. بدین طریق گروه‌های

سیاسی می توانند به افزایش جمعیت طرفداران خود پردازند و به قدرت برسند و یا خواسته هایشان را به تحقق برسانند. همچنین مردم در دموکراسی فهمیده اند که اقدام خشونت بار موجب نفرت دیگر شهروندان از آنان و موجب از دست دادن طرفدارانشان می شود. یعنی با اقدام خشونت بار احتمال رسیدن به خواسته هایشان کاسته می شود.

پنجم: تغییر پذیری دموکراسی و آرام بودن تغییرات در دموکراسی، زمینه ی خشونت را از بین می برد. دموکراسی بیش از هر نظام دیگری آماده ی پذیرش تغییرات ضروری است؛ به بیان دیگر دموکراسی در مقابل تغییرات لازم مقاومت نمی کند تا به خشونت بینجامد. چون مردمی که نیاز به تغییر در زمینه ای را احساس می کنند، کسانی را انتخاب می کنند که آن تغییرات را انجام دهند. بنابراین نیازی نیست که تغییر از طریق خشونت تحقق پیدا کند. از طرف دیگر تغییرات در دموکراسی آرام و معقول است. چون تغییرات با مدتها بحث و گفتگو و با بررسیهای مفصل انجام می گیرد، منجر به زیانهای فاحش غیر قابل تحمل برای شهروندان نمی شود که منجر به خشونت شود. در صورتیکه در استبداد یک نفر یا چند نفر بدون بررسیهای آزاد دست به ایجاد تغییرات فاحش می زنند که معمولا منجر به مقاوت توده ها یا اقشار زیان دیده می شود. نمونه ی اینگونه تغییرات در تمام کشورهای کمونیستی اتفاق افتاد.

۵- دموکراسی، وفاداری و تعهد ملی را افزایش می دهد و قومیت گرایی افراطی را می کاهد.

دموکراسی بیش از هر نظام دیگری، وفاداری عاقلانه را نسبت به کشور تقویت می کند و از تجزیه طلبی قومی جلوگیری می کند چون: اولاً: برخلاف دیکتاتوری، دموکراسی یک قالب زبانی یا فرهنگی یا قومی را به همگان تحمیل نمی کند و هیچ قومیت و یا زبان خاصی را به زور سرکوب نمی کند. بنابراین در دموکراسی، قومیتها و فرهنگها و ادیان و عقاید مختلف، همگی فرصت ظهور و پرورش دارند. که موجب می شود از طرفی وفاداری و علاقه ی عاقلانه و آگاهانه ی شهروندان را به ملت و کشوری که چنین امکاناتی را برایشان فراهم کرده افزایش دهد و از طرف دیگر نیاز به تجزیه طلبی را از بین ببرد. چون بسیاری از تجزیه طلبی ها با این دلیل ایجاد می شود که یک قوم نمی تواند فرهنگ و زبان و عادات خود را حفظ کند و حقوقش تأمین نمی شود، بنابراین راه را در جدائی از کشور می یابد. ولی در دموکراسی هیچیک از این عوامل جدائی، وجود ندارند بنابراین دلیل معقولی برای تجزیه طلبی وجود ندارد.

دوم: در دموکراسی، هر فرد، کشور و حکومت را از خود می داند نه بیگانه. چون می داند که این حکومت تنها از خواست تک تک مردم نشأت گرفته و در این کشور او و نظر او، بعنوان یک شهروند، محترم است. و می داند که اگر در اقلیت هم قرار بگیرد بازهم مورد احترام اکثریت است

و حقوقش ضایع نمی شود و امید آن وجود دارد که با تلاش وی و همفکرانش بتوانند رأی بیشتری بیاورند و نقش بیشتری در حکومت ایفا کنند. بنابراین نوعی وابستگی عمیق بین هر شهروند و ملیت ایجاد می شود.

سوم: در دیکتاتوری ها وفاداری و عشق به فرد خاص، یعنی رهبر، به مردم تحمیل می شود که طبیعتاً این وفاداری صوری و ناپایدار است. در حالیکه در دموکراسی، وفاداری ملی، وفاداری به ملت و کشور و قانون است نه وفاداری به فرد خاص، که بسیار معقولتر و پایدارتر است. به دلایل فوق است که کشورهای دموکراتیک پایدارترین ملیت ها و کشورها ی تاریخ را تشکیل داده اند. نگاه کنید به آمریکا، این کشور عظیم و گسترده، با ۵۲ ایالت که هر کدام در حد کشور کوچکی هستند، اما هیچکدام تقاضای تجزیه ندارد و همگی افتخار می کنند که عضو چنین جامعه ی قدرتمند و آزادی هستند. نگاه کنید به اروپا، که پس از پیدایش دموکراسی در آن، نه تنها تجزیه ای صورت نگرفته بلکه با تشکیل اتحادیه ی اروپا، بیش از ۲۵ کشور اروپائی، هر روز به هم نزدیکتر می شوند. اما نگاه کنید به شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی کمونیستی، به محضی که زور از سرشان برداشته شد بسرعت دچار فروپاشی و تکه تکه شدند. این نشان می دهد که وفاداری معقول ملی در دموکراسی بهتر رشد می کند تا هر نظام دیگری و افراطی گری قومی نیز در دموکراسی بوجود نمی آید که منجر به تجزیه ی کشور شود.

۶- دموکراسی پایدارترین نوع حکومت است.

ما با چشم می بینیم که عملاً حکومت‌های دموکراتیک پایدارترین نوع حکومتند. مثلاً نگاه کنید به کشورهای دموکراتیک اروپایی که اکثر قریب به اتفاق آنان، چند صد سال است که حکومت پایدار بدون کودتا و بدون انقلاب و بدون تزلزل جدی داشته اند، چون:

اول: اصل تعریف دموکراسی تضمین کننده ی پایداری آنست. دموکراسی یعنی حکومت مردم بر خودشان، یعنی هر شهروند حق حکومت بر خودش دارد. کدام انسان عاقلی است که این کرامت و حق بزرگ را نپذیرد، و حاضر باشد سر به بردگی دیکتاتور بسپارد.

دوم: چنانچه قبلاً اشاره شد در دموکراسی، وفاداری ملی، وفاداری به ملت و کشور و قانون است نه وفاداری به فرد خاص، که بسیار معقول و پایدار است. وفاداری و عشق به یک فرد مثلاً رهبر، نه پایدار است و نه فراگیر؛ بنابراین حکومت استبدادی بشدت متزلزل است. اما شهروند دموکراسی سر پیش کسی خم نمی کند و فرد و گروه خاصی را نمی پرستد، بلکه به خواست و قانون ملت وفادار است و احترام می گذارد که عیناً احترام به خودش است و کدام عاقلی است که بر علیه خود بشورد. در دموکراسی افراد می روند و می آیند ولی نظام دموکراتیک پیوسته بر جاست.

سوم: یکی از علل ناپایداری حکومت‌های استبدادی این است که مستبد حاضر نیست از قدرت کنار برود و می خواهد به هر قیمتی حکومت را

حفظ کند. در چنین شرائطی مخالفان دیکتاتور مجبور به براندازی و تخریب حکومت می شوند. اما در دموکراسی، حاکمان با خواست مردم می آیند و بدون هیچ زحمتی با خواست مردم می روند و ساختار حکومتی و قانون بطور استوار باقی می ماند. عمل تحویل دادن قدرت حکومتی به رقیبان به تبعیت از اراده ی توده های رأی دهنده از جمله شریفترین جلوه ها و استوارترین نشانه های دموکراسی است.

چهارم: علت دیگر ناپایداری حکومتها، بی توجهی به خواست و حقوق مردم است که مردم را از حکومت متنفر می کند و بر علیه حکومت می شوراند. اما در دموکراسی خود مردمند که به دنبال تأمین خواست خودند و حاکمانی را برمی گزینند که به خواست و حقوق آنان توجه بیشتری داشته باشند.

۷- دموکراسی آزادی بیان را ارتقاء می دهد.

قبلا گفتیم که آزادی از جمله آزادی بیان از پیش شرطهای دموکراسی است. یعنی بدون این آزادیها دموکراسی تحقق نمی یابد. بکارگیری و پشتیبانی آزادی بیان در دموکراسی، موجب رشد و تعمیق آزادی بیان هم می شود. البته این بشرطی است که شهروندان و دولت‌های دموکراتیک باندازه ی کافی عاقل باشند که آزادی بیان را با بی بند و باری اخلاقی یکسان نگیرند. آزادی مورد دفاع دموکراسی، آزادی خرد است نه

آزادی شهوت و بی اخلاقی. آزادی شهوت درست بر عکس، موجب تضعیف و سطحی کردن آزادی بیان می شود و مشارکت و استفاده ی عموم را از آزادی خرد می کاهد. در این مورد در فصل "دموکراسی، آزادی و اخلاق" بطور مبسوط سخن گفتیم.

۸- دموکراسی رشد فکری را می افزاید.

استبداد برای دوام خود، نیاز به بی خبر نگاه داشتن مردم و ناتوان کردن فکری آنان دارد. در حکومت‌های استبدادی جریان اطلاعات و نوع اطلاعاتی که در اختیار مردم قرار می گیرد به خواست حاکمان است و پیوسته تلاش می شود که مردم، از نحوه ی اجرای امور مملکت و امور سیاسی بی اطلاع باقی بمانند تا برای حکومت دردسر ایجاد نکنند. حکومت استبدادی تنها بخش‌های سطحی از اطلاعات را، آنهم بصورت دستچین شده و تحریف شده در اختیار مردم می گذارد بنحویکه آن اطلاعات به نفع دستگاه حاکمه باشد و مردم را نسبت به مستبد خوشبین کند. محدودیت و انحرافی بودن شدید اطلاعات در استبداد، طبعاً موجب بی خبری و جلوگیری از رشد فکری مردم می شود. این یکی از دلایلی است که مردم در حکومت استبدادی، ناتوان و کودک اندیشه بار می آیند و خود را لایق اداره ی امور خویش نمی بینند و برای اداره ی امور اجتماع، بدنبال ازماهتران که همان مستبدان باشند، می گردند. در مقابل، دموکراسی برای

حفظ و دوام خود نیاز به آگاه کردن مردم و رشد فکری آنان دارد. جریان وسیع اطلاعات در دموکراسی و بحث‌های آزاد مستمر در وسائل ارتباط جمعی، موجب افزایش دامنه‌ی اطلاعات مردم و تعمیق اندیشه‌ی آنان می‌شود. بهمین دلیل است که مردم رهبران سیاسی را نمی‌پرستند. و برخلاف حکومت استبدادی، مردم خود را لایق اداره‌ی امور کشورشان می‌دانند و از رفتن رؤسا هراسی ندارند.

در حکومت‌های استبدادی دستگاه‌های خبری یا در مالکیت دولتند و یا بدقت توسط دولت کنترل می‌شوند، در حالیکه در دموکراسی، مطبوعات و دیگر دستگاه‌های خبری از دولت مستقلند و با آزادی کامل و بدون هراس، اطلاعات و اخبار را در اختیار مردم می‌گذارند و با بحث‌های همه‌جانبه و مشارکت دادن مردم در مباحثات، رشد فکری مردم را می‌افزایند. در حکومت‌های استبدادی، آموزش و پرورش و دانشگاه هم در اختیار دولتند و دولت بدقت مواظب است که در مورد امور اجتماعی و سیاسی چیزهایی آموزش داده شود که به نفع استبداد باشد. مثلاً سعی می‌کنند ایدئولوژی مؤید استبداد را به کودکان بیاموزند. چنانچه در جمهوری اسلامی ایران، عشق و اعتقاد به ولایت فقیه را در تمام سال‌های آموزش ابتدائی، راهنمائی، متوسطه و دانشگاه به کودکان و جوانان می‌آموزند و از انواع حيله‌ها برای این امر استفاده می‌کنند. همچنین دولت استبدادی مواظب است که جوانان در امور اجتماعی و سیاسی، بیش از اندازه آگاه نشوند و توان فکری آنان بیش از حد دلخواه حکومت بالا نرود. تلاش استبداد آنست که جوانان را

افرادی مطیع و بدون استقلال فکری بار بیاورد. هر چه مردم کمتر بدانند برای استبداد بهتر است. استبداد به یک سیستم نظامی مشابه است، که برای اطاعت بی چون و چرای دستورات نظامی، لازمست که زیردستان از حداقل اطلاعات، فقط در حد نیاز برای انجام مسئولیتشان، آگاه شوند و نه بیشتر. برخلاف استبداد، در دموکراسی برنامه ریزیهای آموزش و پرورش توسط متخصصان تدوین می شود نه سیاستمداران و دانشگاهها نیز مستقل از دولتند و دولت نمی تواند در آنان دخالت کند. از طرف دیگر، دموکراسی به شهروندان عاقل بافکر نیاز دارد و تلاش می کند که این ویژگیها در شهروندان رشد یابند. دولت، مسئولین آموزش و پرورش، معلمان و اساتید، خبرنگاران و دیگر مسئولین فرهنگی و همچنین شهروندان بخوبی می دانند که دوام حکومت مردم بر خودشان، مستلزم افزایش حیطة و عمق آگاهی و اندیشه و اعتماد به نفس مردم است و طبعاً تلاش می کنند که آگاهی و عمق فکری مردم افزایش یابد.

در استبداد، مشارکت واقعی مردم در امور سیاسی، وجود ندارد که موجب تضعیف فکری مردم می شود. در مقابل، در دموکراسی، مشارکت مردم در انتخابات و در جامعه ی مدنی، موجب رشد آگاهی و توان فکری مردم می شود.

۹- دموکراسی موجب ارتقاء شرائط روانشناختی

خود می شود.

هر نوع حکومت منش هائی را رشد می دهد که با آن حکومت مناسب است. استبداد خوی استبدادی را پرورش می دهد. تقریباً هر فرد از یک جامعه ی استبدادی، خود یک مستبد کوچک است. افرادی مطیع رده های بالا و سرکوبگر رده های پائین، گریزان از مشارکت دادن دیگران و عاشق خودرأیی و فرماندهی، پیوسته بدنبال جاسوسی و به دام انداختن دیگران، عاشق و مترصد تصاحب قدرت و عاشق مداحی و ذلت زیردستان. تناسب تشکیلات نظامی با تشکیلات استبدادی و احساس قدرت در تشکیلات نظامی و نیاز به قدرت نظامی برای سرکوب مردم، موجب میشود که تشکیلات استبدادی، پیوسته در پی تقویت قدرت نظامی و نظامی کردن همه چیز باشد. مثال روشن آن، استبداد دینی فعلی ایران است. که تشکیلات نظامی و نظامی گری را در تمام زوایای مملکت، تحت عنوان بسیج گسترش داده است و تلاش می کند هر فرد ایرانی یک نظامی مطیع و فداکار ولایت فقیه باشد تا جائیکه سعی می کنند که اساتید دانشگاهها را نیز در این قالب درآورند.

دموکراسی هم منش های خود را پرورش می دهد. تمام منش هائی که در فصل "شخصیت دموکراتیک" مطرح کردیم، در دموکراسی رشد می یابند و بالنده می شوند. تعویض مستمر مسئولین حکومتی و نقد آزاد آنان،

به شهروندان می آموزد که هیچ فرد فرشته گونه و بی خطا و بی نقصی نیست. در دموکراسی، کسی فرد دیگری را نمی پرستد، کسی دست دیگری را نمی بوسد، کسی در مقابل دیگری خم نمی شود و کسی ذلیل دیگری نیست.

گسترده‌گی نقد خویش و دیگران و مخصوصا نقد مستمر عملکرد و شخصیت‌های حکومتی، مردم را نقاد بار می آورد. بعلاوه در آموزش و پرورش دموکراتیک، به کودکان هنر نقد و اندیشه و خلاقیت را می آموزانند که هم برای حکومت دموکراتیک مفید است و هم در اعتلای دانش و تکنولوژی نقش دارد.

شهروندان، در تغییر پیوسته و تکامل اجتماع، لزوم آمادگی برای تغییر و قبول آنرا می فهمند و به تغییرات ضروری و متکامل، گردن می نهند.

به دور از خیالپردازیهای مستبدان و با متکی بودن همه چیز جامعه به دانش و تجربه، واقع گرائی را می آموزند. شهروندان دموکراسی، از هیچکس انتظار معجزه و حل نهائی مشکلات را ندارند و می فهمند که باید به حل تدریجی مشکلات و اصلاح نسبی امور، متناسب با واقعیات موجود، تن داد.

با مشارکت در امور اجتماع و دیدن خواستها و نظرات متفاوت، به لزوم مصالحه و سازش با دیگر انسانها، برای اداره ی بهتر و انسانی امور جامعه، پی می برند و از خودرایی و لجاجت دست بر می دارند.

در همکاری با دیگران و انتقاد کردن از دیگران و شنیدن انتقاد آنان، همزیستی انسانی و تحمل و بردباری حتی در مقابل نظرات غلط را می آموزند و می فهمند راه پیشرفت به سوی کمال و درستی، تحمیل و زور و نابردباری نیست.

شهروندان دموکراسی می آموزند که برای زندگی بهتر و اداره مطلوبتر جامعه، باید برون گرا باشند. سر به لاک خویش فرو نبرند و در مقابل جامعه، احساس مسئولیت کنند و در اداره ی فعال آن مشارکت کنند. قطعاً مشارکت واقعی شهروندان در اداره ی جامعه، این برونگرایی و احساس مسئولیت را در آنان پرورش می دهد.

برخلاف استبداد که مردم را ذلیل و وابسته به مستبد می طلبد، دموکراسی مردم عزیز، صاحب رأی و دارای اعتماد به نفس می طلبد. مشارکت مردم در امور، ابراز نظر و ابراز وجود کردن، موجب پی بردن شهروندان به تواناییهای خویش و ایجاد اعتماد به نفس در آنان می شود.

بنابراین، بهترین محیط برای پرورش شخصیت دموکراتیک، محیط دموکراسی است. و نباید به بهانه ی نبودن شرایط روانشناختی دموکراتیک در مردم، تشکیل حکومت دموکراتیک را به تأخیر انداخت.

منابع

به ترتیب میزان استفاده:

- Cohen Carl, Democracy, The University of Georgia Press, 1974
- Beetham D. and Boyle K. Introducing Democracy, UNESCO, 2009
- Arblaster Anthony, Democracy, Minnesota Press, 1994
- Burdeau Georges, Le Liberalisme, Editions du Seuil, 1979
- Locke John, A letter concerning toleration

پایان